

در نوروز ۱۴۰۲ به یاد همه شعله‌های خیابانی ۱۴۰۱ و به یاد همه گل‌های سرخ زندانی در هیچستان «زندگی، آزادی و برابری» امروز جامعه ایران، از بهاران، موج، زندگی، آزادی، برابری سرودی می‌سازیم و با هم می‌خوانیم

ای بهاران، چه شد که در نگاه ما دیگر آن نشاط نغمه بهاره مرد.
ای بهاران، چه شد که بر لبان ما آخر آن نوای گرم عاشقانه مرد.

ای بهاران، اکنون «نوروز» هم از دو روئی جفای ساکنان خاک، همچو قطره‌های اشک سر به دامن سیاه شب نهاده است. ای «ستاره‌های رفته» زان جهان جاودان روزنی شدید از برای این جهان بسته ظلام، ای ستاره‌های رفته زان جهان جاودان مژده در دهید از شکوفه بهار. ای دریغا، ای دریغا، ای دریغ، زان «پائیز و زمستانی» که رفت و آن شکوفه‌ها کز شاخه‌ها جدا شدند، و آن ستاره‌ها کز آسمان رها شدند، و آن بنفشه‌ها کز سنگ بر آسمان شدند و آن منادیان آزادی که کشتی خودکامگان را در موج خون خویش به گل نشانند و رفتند.

ای خدا، بر روی ما بگشای لحظه‌ای، درهای آزادی تا به کی در دل نهان سازیم، حسرت گرمای آزادی.

وہ چه شیرین است با بهاران و نوروز، آمدن، رفتن، دویدن، پا پپای شادمانی‌های مردم شاد بودن، وہ چه شیرین است، همراه با بهاران و نوروز، بر سر گور زمستان زمان، پای کوبیدن و رقصیدن.

۲

☀ جنبش زنان در مسیر رهایی

☀ سرمقاله - سال ۱۴۰۲ سال بازتولید و اعتلای حرکت‌های اعتراضی

☀ از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

☀ سخن روز - پس‌لرزه‌های بزرگ ابرحرکت اعتراض ملی، ضد استبدادی

☀ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی

☀ تیتر اول - پروژه مهندسی شده «مسمومیت زنجیره‌ای» دختران

☀ تزهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی

☀ مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

شادیم در آن روز که چون کبوتران وحشی زیر پرگیریم دشتها را، کوه‌ها را آسمان‌ها را تا بشنویم از لابلای بوته‌های خشک، نغمه‌های شادی مرغان سحر و برویم تا ساحل خورشید تا پنجه‌های نور تا بر ما بریزد.

گل همیشه بهار؛ اما دریغ درد، امروز ستاره‌ها همه خاموشند، فرشته‌ها همه گریان و شکوفه‌های گل مریم بی‌قدرتر از خار بیابان؛ اما دریغ و درد، باز هم مانند گذشته لبریز گشته کاج کهنسال از قار قار شوم کلاغان.

ای بهاران، کاش در پائیز دیروز هم می‌بودی، کاش چون خشم دل انگیز «زنی» می‌خزیدی به درون شعله، کاش شعله راز غمش را می‌دیدى تا به چینی گل اندوه‌اش را، کاش در بستر تنهائی ما پیکر خرم امروز تو می‌افروخت. کاش آن «لحظه پائیزی پایانی نداشت»، کاش در آن «پائیز با خورشید می‌آمیختیم» کاش همراه افق می‌گشتیم، کاش فجر، سحر را در هم می‌کردیم؛ و اما و هزار اما تو ای «نوروز» ای سرود خیال‌انگیز تاریخ ما، ای نوروز، ای ترانه تب آلوده امروز ما، ای نوروز، ای بهار افسرده امروز ما، ای نوروز، ای مسافر خون آلوده هزاران ساله گذشته ما، ای نوروز، ای سنگین غروب تیره تاریخ گذشته ما، «امسال» چه داری برای ما جز برگ‌های مرده خشکیده، بگو جز سردی و ملال چه می‌بخشی به باغ سبز خون آلود ما.

پس سلام، بر آنانی که از تاریکی‌ها بر آمدند و بر خون خود نشستند و سلام بر آنانی که زمستان و سردی و افسردگی‌ها را در هم شکستند و از عشق به مردم و جامعه سرودی ساختند، «پر طبل‌تر از مرگ» و از موج و حرکت و زیستن شعاری کردند تا با آن «زن، زندگی، آزادی» را بازتعریف کنند.

ای «بهار بی‌چلچله و بی‌چکاوک» امسال در زمانی که لشکر غمان از هر سو بر هستی ما می‌تازند و در عصری که در کشور ما «زندگی لحن تراژدی» به خود گرفته است و «آزادی تحریف شده» توسط غاسق واقب، بدل به هیچستان دروغینی شده است و «عدالت» در کف «زنگی مست حاکم» کلمه زنگار گرفته بر لوح کثیف سرمایه‌داری نفتی و رانتی حاکم گردیده و «جلاد» با شمشیر دین و شریعت و فقاقت، «فاشیست و توتالیتاریسم و استبداد» را برای بشریت امروز بازتعریف می‌کند، بر سبزی و خرمی و شادی خویش در سرزمین ما مناز.

«ای نوروز، ای بهاران، ای تاریخ»، ای تثلیث همسفران هزار ساله گذشته پدران و مادران ما، در هیچستان «زندگی، آزادی، برابری» امروز جامعه ایران، بر مردم ما فریاد بزنید و بگوئید که

تا آنجا که «اراده معطوف به زندگی، آزادی و برابری در شما حاصل نشود»، «آزادی و عدالت را نمی‌توان با زندگی پیوند داد.»

ای نوروز، ای بهاران، ای تاریخ، فردا که بهار «زندگی، آزادی و برابری» در جامعه ما به نمایش در می‌آید، یاد کنید آنانی که در زمستان سرد افسرده بر مرگ خود خندیدند و آزادی را در دل استبداد جشن گرفتند و بهاران را در زمستان و پائیز تعریف کردند. سخن از رنج عشق گفتند و چشمشان به راه رود بزرگی بود که از سرچشمه نور می‌آمد و از عشق سرودی ساختند پر مبلبل‌تر از مرگ و سرسبزتر از بهار و پر تپش‌تر از موج دریا.

ای تاریخ، ای دروغ‌های بزرگ آلوده، یکبار هم از آنانی بگو که از تاریکی‌ها برآمدند و بر خون خود نشستند و سردی و افسردگی جامعه را در هم شکستند و نظم حاکم استوار بر آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی را به چالش کشیدند و زنجیرهای هولناک استبداد و خشونت و سلطه را پاره کردند و «زن، زندگی، آزادی» را در مبارزه با زمستان استبداد و توتالیتاریسم و نفی آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی معنی کردند و تکرار خسته‌کننده نوروز و بهار را به بازی گرفتند و طرحی نو در انداختند و فلک را سقف بشکافتند و بر نظم حاکم که به نام انسان و دین و خدا، انسان را به سلاخی می‌کشند، شوریدند و «خدایان زر و زور و تزویر» حاکم را به چالش کشیدند و در این ظلام درخشیدند رفتند؛ و این سرود همیشگی را برای ما باقی گذاشتند که «بی‌زمستان‌ها بهاران بی‌معنی است»؛ و شما ای گل‌های سرخ در بند، ای ماهی‌های درون تنگ آب تاریک زندان، ای سنگ‌های نشانی که ره گم نشود، اکنون بر جامعه ما فریاد بزنید و بیدارشان کنید تا دگر باره گرفتار و سواس خناس نشوند و اما ای «خداوندان زر و زور و تزویر حاکم»، شرمتان باد، بس کنید، از این همه ظلم و قساوت، سرب داغ است این که می‌بارید بر دل‌های ما، موج خون است اینکه می‌رانید بر آن، کشتی خودکامگی‌تان گر مسلسل‌هایتان یک لحظه ساکت بشود، بشنوید این بانگ فرزندان ما، با سرود «زن، زندگی، آزادی»؛ و اما شما ای مردم ایران، ای خشم به جان تاخته، «توفان شرر شو» ای بغض گل انداخته، «فریاد خطر شو» ای روی برافروخته، «خود پرچم ره باش» ای مشت برافراخته، «افراخته تر شو».

فریاد به فریاد بیفزای که «وقت است» در یک نفس تازه اثرهاست «اثر شو». مشت‌ی خس و خارند، به یک شعله بسوزان، بر ظلمت این شام سیاه «فام سحر شو».

۱۴۰۲ سال پیش رو، سال بازتولید و اعتلای

حرکت‌های اعتراضی سراسری (جنبشی و خیزشی) اقتصادی و معیشتی

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) سال بازتولید و اعتلای حرکت‌های اعتراضی سراسری (جنبشی و خیزشی) «اقتصادی و معیشتی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران خواهد بود. برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) که «سال بازتولید و اعتلای حرکت‌های اعتراضی، اجتماعی ضد استبدادی با جوهر ضد آپارتایدی (جنسیتی و قومیتی و مذهبی) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) سال «سبقت و پیشی گرفتن حرکت‌های "برابری طلبانه" اعتراضی صنفی و سیاسی کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر کنش‌گران صرف اجتماعی اقشار میانی جامعه بزرگ ایران خواهد بود.»

برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) که سال «سبقت و پیشی گرفتن حرکت‌های آزادی‌خواهانه و ضد آپارتایدی (جنسیتی و قومیتی و مذهبی) اعتراضی - اجتماعی جنبشی و خیزشی "اقشار میانی و طبقه متوسط شهری" جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «سبقت گرفتن حرکت‌های "اعتراضی، خیزشی سیاسی، حاشیه‌نشینان شهری" یا اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر حرکت‌های "خیزشی، قومیتی" خواهد بود.»

برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «سبقت گرفتن حرکت‌های اعتراضی "خیزشی اقلیت‌های قومی" (و در رأس آنها خلق کرد و خلق بلوچ) بر حرکت‌های "خیزشی حاشیه‌نشینان شهری" بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «سبقت گرفتن جنبش سراسری اعتصابی "کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) سال بازتولید و اعتلای حرکت‌های اعتراضی سراسری (جنبشی و خیزشی) «اقتصادی و معیشتی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران خواهد بود. برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) که «سال بازتولید و اعتلای حرکت‌های اعتراضی، اجتماعی ضد استبدادی با جوهر ضد آپارتایدی (جنسیتی و قومیتی و مذهبی) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «به چالش کشیده شدن بحران‌های به بن بست رسیده هزار توی نظم حاکم توسط حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی گروه‌های بزرگ مردم ایران خواهد بود.» برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «به چالش کشیدن سیستم آپارتایدی تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «اعتلای همزمان حرکت‌های اعتراضی جنبشی - خیزشی به صورت دو مؤلفه‌ای، مبارزه خیابانی و مبارزه اعتصابی» خواهد بود. برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «اعتلای حرکت‌های اعتراض ملی ضد استبدادی و ترکیبی جنبشی - خیزشی که "اغلب" به شکل مبارزه تک مؤلفه‌ای خیابانی بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «اعتلای سراسری و فراگیر حرکت‌های دینامیک جنبشی و خیزشی "مطالبه‌محور" سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی خواهد بود.» برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «اعتلای سراسری حرکت‌های اعتراضی سیاسی، اجتماعی "خیزشی - جنبشی" بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «بازتولید "رهبری" جنبش معلمان و جنبش کارگران بر حرکت‌های اعتراضی معیشتی و اقتصادی (جنبشی و خیزشی) سراسری گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بود.» برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «رهبری جنبش زنان و جنبش دانشجویی بر حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی، ضد آپارتایدی، ضد تبعیض جنسیتی، ضد تبعیض قومیتی و ضد تبعیض مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

سال ۱۴۰۲ سال «نبرد گفتمان‌سازی و آلترناتیوسازی در داخل کشور (بر پایه پژواک حرکت‌های اعتراضی جنبشی - خیزشی سراسری معیشتی و اقتصادی جامعه ایران بر جامعه سیاسی داخل کشور) خواهد بود.» برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «رهبرسازی و آلترناتیوسازی گروه‌های قدرت طلب و فرصت طلب اپوزیسیون خارج‌نشین (در چارچوب حمایت کشورهای سرمایه‌داری غربی و دستگاه‌های تبلیغاتی و پروپاگاندا امپریالیسم خبری، ارتجاع منطقه و بن

کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) بر "جنبش خیابانی" خواهد بود». برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «سبقت گرفتن حرکت‌های اعتراضی خیابانی» (جنبشی و خیزشی) بر حرکت‌های اعتصابی کارگری و کارمندی "بود».

سال ۱۴۰۲ سال «عبور» گام به گام بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی "از رژیم و قانون اساسی ولایت‌مدار" رژیم می‌باشد». برعکس سال ۱۴۰۱ که سال «خیزش "بی در پیکر جریان‌های اپوزیسیون خارج‌نشین دور از گود نشسته" (از راست راست تا چپ چپ) جهت کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم نگون‌بخت ایران، آن هم از راه دور بود».

سال ۱۴۰۲ سال «اعتلای جنبش "همتراز شدن یا برابری زن و مرد" از مسیر "برابری خواهی حقوقی در همه عرصه‌ها" می‌باشد». برعکس سال ۱۴۰۱ که «مبارزه رهایی بخش زنان ایران از کانال "مبارزه آزادی خواهی و ضد آپارتایدی و لغو حجاب اجباری" دنبال می‌شد».

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) سالی است که «برابری حقوقی زن و مرد در همه عرصه‌ها (و مبارزه با تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی) باید از کانال "مبارزه محرومیت‌زدائی و معیشتی" دنبال بشود». برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) که «جنبش برابری خواهی زن و مرد (و مبارزه با تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از کانال صرف "مبارزه آزادی خواهانه و ضد آپارتایدی" دنبال می‌شد».

سال ۱۴۰۲ سالی است که «مسیر براندازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط "اپوزیسیون داخل کشور" بر پایه "شکل‌گیری نهادی" به دو شکل:

۱- صورت استاتیک (توسط اصلاح‌طلبان حکومتی)،

۲- صورت دینامیک (توسط اپوزیسیون مترقی داخل کشور) دنبال خواهد شد». برعکس سال ۱۴۰۱ که «مسیر براندازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جریان‌های سیاسی فرصت‌طلب و قدرت‌طلب خارج‌نشین که از کانال "حمایت و تشویق کردن قدرت‌های امپریالیست غربی برای تشدید تحریم‌های همه جانبه اقتصادی و غیره در جهت فقر

و گرسنگی هر چه بیشتر مردم نگون‌بخت ایران و حمایت و تشویق حمله نظامی به کشور ایران، تا فحاشی به تیم ملی فوتبال کشور در بازی‌های جام جهانی قطر "دنبال می‌شد». سال ۱۴۰۲ سالی است که با «حضور تمام قد "جنبش‌های دینامیک مطالباتی" از جنبش کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار کشور (اعم از کارگری و کارمندی، معلمان) گرفته تا جنبش‌های دانشجویی و زنان و بازنشستگان و غیره در پیوند میدانی با همدیگر و توسط مبارزه دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی می‌توانند شرایط برای "سازماندهی اعتماد ملی" تمام گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از اقشار میانی تا اعماق جامعه بزرگ ایران) فراهم بکنند». برعکس سال ۱۴۰۱ که «خلاء "سراسری" کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار کشور (اعم از کارگری و کارمندی) همراه با خلاء حاشیه‌نشینان شهری (در عرصه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) باعث گردید تا "سازماندهی اعتماد ملی" فقط محدود به جنبش ضد آپارتایدی زنان و اقلیت‌های قومی کرد و بلوچ بشود».

سال ۱۴۰۲ سال «عقیم و سترون شدن "بالماسکه‌های تکراری اپوزیسیون خارج‌نشین" در راستای "پروژه رهبری خواهانه و رهبری‌سازانه و یا آلترناتیوسازانه" خود از کانال حمایت تبلیغاتی و سیاسی و مالی و حتی نظامی کشورهای سرمایه‌داری غربی و ارتجاع منطقه و همچنین "توسط اعتلای رهبری استاتیک تکوین یافته از بالای داخل کشور و رهبری دینامیک درون‌زای جمعی سراسری تکوین یافته از پائین" حرکت‌های اعتراضی جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده می‌باشد».

سال ۱۴۰۲ سال «استحاله رهبری "بیرون از جنبشی استاتیک" اپوزیسیون داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) به رهبری "درون جنبشی، دینامیک درون‌زای جمعی و سراسری داخل کشور" می‌باشد».

سال ۱۴۰۲ سالی است که «با اعتلای مبارزه "محرومیت‌زدائی و معیشتی و برابری خواهانه" در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، شرایط برای "حضور میدانی اکثریت عظیم

مردم ایران" (توده‌ای شدن مبارزه ضد استبدادی) فراهم می‌گردد.

سال ۱۴۰۲ سالی است که «تنوع حضور گسترده و سراسری گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه "مبارزه محرومیت‌زدائی و معیشتی و برابری خواهانه" می‌تواند بستر ساز "رادیکالیزه شدن و گسترش دایره مطالبات" گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه‌های مختلف صنفی و مدنی و سیاسی بشود».

سال ۱۴۰۲ سالی است که «توده‌ای شدن فراگیر و سراسری حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی و برابری خواهانه مردم ایران، و پژواک مبارزه آنها در بالائی‌های قدرت می‌تواند "باعث شکاف بیشتر و ریزش فراگیر بالائی‌های قدرت و خودی‌های حکومت به پائینی‌های قدرت" بشود».

سال ۱۴۰۲ سالی است که «اختلاف فاز» میان حرکت‌های اعتراضی «معیشتی و مطالباتی و برابری خواهانه» با حرکت‌های اعتراضی «آزادی خواهانه و فمینیستی و ضد آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «حداقل» خود می‌رسد.

سال ۱۴۰۲ سالی است که اختلاف فاز میان «جنبش‌های قومیتی» با «جنبش‌های ملی» در بستر حرکت‌های اعتراضی «اقتصادی و معیشتی و مطالباتی و برابری خواهانه» مردم ایران به «حداقل» خود خواهد رسید. برعکس سال ۱۴۰۱ که «اعتراضات ضد آپارتایدی سیاسی کردها و بلوچ‌ها نتوانستند در پروسه چهار ماهه خود از حمایت عملی و پر قدرت جنبش‌های سراسری کشور برخوردار بشوند» (البته حرکت اعتراضی آنها حتی در همه شهرهای خود بلوچستان و کردستان هم نتوانست فراگیر بشود).

در سال ۱۴۰۲ شرایط برای «حمایت عملی و پر قدرت دو جانبه جنبش‌های قومیتی با جنبش‌های سراسری فراهم می‌گردد».

در سال ۱۴۰۲، برعکس سال ۱۴۰۱ شرایط برای «پیوند جنبش‌های فراگیر و سراسری برابری طلبانه»، «مطالباتی

صنفی، مدنی، سیاسی اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی)» با جنبش‌های آزادی خواهانه مدنی - اجتماعی اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری فراهم می‌گردد».

سال ۱۴۰۲ سالی است که «به موازات اعتلای سراسری جنبش برابری طلبانه مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی پائینی‌های قدرت» (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) شرایط برای «تشدید اختلافات درونی حاکمیت و افزایش هر چه بیشتر اختلاف بین اپوزیسیون درون حکومتی اعم از اصلاح طلب و حتی اصول گرایان معتدل، همچنین شرایط برای همبستگی ملی و مردمی پائینی‌های قدرت و ایجاد فرصت تاریخی برای آگاهی یابی و سازمان یابی» کنش‌گران گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم می‌گردد.

سال ۱۴۰۲ سالی است که حضور میلیونی گروه‌های مختلف مردم ایران در عرصه حرکت‌های اعتراضی «برابری طلبانه، مطالباتی» صنفی و مدنی و سیاسی باعث می‌گردد که: اولاً جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بتواند تمامی نیروهای بالنده (نه میرنده) حتی «بخش خاکستری جامعه را هم به میدان مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» بکشاند.

ثانیاً خود این حرکت‌های اعتراضی برابری طلبانه می‌توانند «برشکاف‌ها و ناموزنی‌های درونی» خود فائق بیابند.

ثالثاً خود این حرکت‌های اعتراضی برابری طلبانه صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند از «قوام سازمان یابی دینامیکی» (خودجوش با رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین) برخوردار شوند.

رابعاً این حرکت‌های اعتراضی برابری طلبانه و مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی می‌توانند «با کشاندن میلیونی توده‌های تحت ستم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به عرصه مبارزه ضد استبدادی میدانی خیابانی و اعتصابی»، «تداوم مبارزاتی» خود را به صورت درازمدت تضمین نمایند. خامساً این حرکت‌های اعتراضی برابری طلبانه، در بستر

مبارزه محرومیت‌زدائی و معیشتی می‌توانند، «بحران‌های مشروعیتی و موجودیتی رژیم مطلقه فقهاتی را به درون قلعه حاکمیت بکشانند و شکاف درون نیروهای حاکمیت را تشدید کنند و باعث ریزش نیروها (خودی‌های) حاکمیت بشوند»؛ و می‌توانند «خلاء رهبری درون‌زای سراسری را به مرور زمان به صورت دینامیک بر طرف سازند.»

سال ۱۴۰۲ سالی است که «با اعتلای همه‌جانبه جنبش‌های برابری‌طلبانه، مطالباتی صنفی، مدنی و سیاسی، در کنار جنبش آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران و پیوند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه شرایط برای گسترش عرصه خاستگاه و پایگاه اجتماعی کنش‌گران (از صورت محدود اقشار میانی سال ۱۴۰۱) به عرصه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) و حاشیه‌نشینان اعماق جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد.»

سال ۱۴۰۲، برعکس سال ۱۴۰۱ (که جنبش‌های اقلیت‌های قومی اعم از کرد و بلوچ و غیره نقشی پر رنگ در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ داشتند) «این جنبش‌های سراسری اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران هستند که (نسبت به جنبش‌های منطقه‌ای سال ۱۴۰۱) پررنگ‌تر می‌باشند.»

سال ۱۴۰۲ شرایط برای جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران جهت «ورود به موقعیت انقلابی و توازن قوا» (بیشتر از سال ۱۴۰۱) فراهم می‌گردد؛ زیرا (برعکس سال ۱۴۰۱) در سال ۱۴۰۲ علاوه بر اینکه «حرکت‌های اعتراضی به صورت گسترده‌ای می‌توانند دارای مبارزه دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی بشوند» همچنین حرکت‌های اعتراضی با «خشونت پرهیزی» و «کاهش هزینه مبارزه سرانه برای کنش‌گران میدانی» می‌توانند «شرایط برای حضور فراگیر گروه‌های مختلف جامعه ایران از اردوگاه عظیم نیروی کار تا حاشیه‌نشینان شهری را فراهم نمایند.»

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) «دیگر حرکت‌های خیزشی و توده‌ای و

تمیزه و بی‌شکل اقلیت‌های قومی و ارتش بیکاران و طغیان جوانان دهه ۷۰ و ۸۰ جامعه ایران (مانند سال ۱۴۰۱) بر حرکت‌های جنبشی دینامیک مطالباتی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) برتری و غلبه پیدا نخواهند کرد»؛ به بیان دیگر، در سال ۱۴۰۲ قطعاً «جنبش‌های مطالباتی معیشتی دینامیک (صنفی و مدنی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین) بر حرکت‌های اعتراضی خیزشی (تمیزه و بی‌شکل و بی‌سر) حاشیه‌نشینان شهری و ارتش بیکاران و اقلیت‌های قومی برتری و غلبه خواهند داشت.»

در سال ۱۴۰۲ شعار «برابری‌طلبی و مطالباتی و معیشتی و اقتصادی پر رنگ‌تر از شعار آزادی‌خواهی خواهد بود». برعکس سال ۱۴۰۱ که شعار «مدنی - اجتماعی آزادی‌خواهانه پر رنگ‌تر از شعار برابری‌طلبانه مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و معیشتی و اقتصادی بود.»

سال ۱۴۰۲ سالی خواهد بود که «کنش‌گران سیاسی جامعه زنان ایران دیگر محدود به اقشار میانی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران نمی‌شوند»، بلکه عرصه کنش‌گری جنبش زنان ایران با شعار: «زن، برابری، آزادی» تا اعماق اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) و حتی حاشیه‌نشینان شهری گسترش پیدا خواهد کرد. برعکس سال ۱۴۰۱ که «عرصه کنش‌گری جنبش زنان ایران با شعار: «زن، زندگی، آزادی» تنها محدود به اقشار میانی جامعه ایران شد.

سال ۱۴۰۲ برای جامعه زنان ایران و یا جنبش زنان ایران شعار: «برابری حقوق زن مرد در همه عرصه‌ها» نقش محوری پیدا خواهد کرد. برعکس سال ۱۴۰۱ که برای جنبش زنان ایران شعار: «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» اولویت داشته است.

سال ۱۴۰۲ هدف محوری مبارزه برابری‌خواهانه و مطالباتی و معیشتی و اقتصادی مردم ایران «به چالش کشیدن بحران‌های هزاری توی به بن بست رسیده حاکمیت

می‌باشد.» برعکس سال ۱۴۰۱ که هدف کنش‌گران (ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) «به چالش کشیدن سیستم آپارتایدی تو در توی جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود.»

سال ۱۴۰۲ شعار محوری مردم ایران «فقر، فساد، گرونی - میریم تا سرنگونی» و یا شعار: «نه نون داریم، نه خونه - حجاب شده بهونه» و یا شعار: «نه کولبری، نه سوخت‌بری - آزادی، برابری» و یا شعار: «ظلم، ستم کافیه / سفره ما خالیه» خواهد بود. برعکس سال ۱۴۰۱ که شعار محوری کنش‌گران «زن، زندگی، آزادی» و یا شعار: «حیز توئی، هرزه توئی - زن آزاده منم» بوده است.

سال ۱۴۰۲ سالی است که شعار مشترک همه مردم ایران «نه سلطنت، نه رهبری - آزادی، برابری» خواهد بود.

سال ۱۴۰۲ مانند سال ۱۴۰۰ شعار جنبش بازنشستگان ایران: «تنها کف خیابون - بدست می‌آید حقمون» و یا شعار: «معیشت، منزلت - حق مسلم ماست» و یا شعار: «حقوق‌های نجومی - فلاکت عمومی» و یا شعار: «یک اختلاس کم بشه - مشکل ما حل می‌شه»؛ و یا شعار: «مشکل ما این زمان - معیشت است و درمان». واهد بود.

سال ۱۴۰۲ مانند سال‌های ۹۹ و ۴۰۰ شعار محوری جنبش معلمان ایران: «معلم بپاخیز - برای رفع تبعیض» و یا شعار: «معلم بیدار است - از تبعیض‌ها بیزار است»؛ و یا شعار: «تا حقمون نگیریم - سر کلاس نمی‌ریم» و یا شعار: «مشکل ما حل نشه - مدرسه تعطیل می‌شه» و یا شعار: «معلم داد بزن - حق‌تو فریاد بزن» خواهد بود.

سال ۱۴۰۲ شعار محوری جنبش دانشجویی «کارگر، معلم، دانشجو - اتحاد، اتحاد» می‌باشد.

سال ۱۴۰۲ شعار محوری جنبش کارگری «می‌ایستیم، می‌میریم - حقمون می‌گیریم» می‌باشد.

سال ۱۴۰۲ شعار جنبش کشاورزان ایران: «دشمن ما همین جاست - دروغ میگن آمریکاست» می‌باشد.

سال ۱۴۰۲ شعار جنبش حاشیه‌نشینان شهری: «گرانی، تورم - بلای جان مردم» می‌باشد.

سال ۱۴۰۲ اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) در چارچوب حرکت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین و مبارزه مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی خود می‌توانند «وارد گفتمان سیاسی ضد استبدادی» مردم ایران بشوند.

سال ۱۴۰۲ در ادامه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ «پروژه یکدست کردن قدرت» توسط حزب پادگانی خامنه‌ای برای سال دوم در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران به چالش کشیده می‌شود.

سال ۱۴۰۲ برای حزب پادگانی خامنه‌ای، شکست پروژه یکدست کردن قدرت در دست خود «راهی باقی نمی‌گذارد جز اینکه در جریان انتخابات مجلس دوازدهم در اسفند ماه

۱۴۰۲ با نرمش قهرمانانه گذشته خودش، این بار هم در برابر جریان فرصت‌طلبانه و قدرت‌طلبانه اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف (غیر از جنبش سبز) و اصول‌گرایان معتدل عقب‌نشینی نمایند و شرایط برای مشارکت محدود

مهندسی شده آنها (در بالماسکه انتخابات مجلس دوازدهم) فراهم نمایند». بی‌تردید عقب‌نشینی و نرمش قهرمانانه خامنه‌ای در سال ۱۴۰۲ در برابر جناح اصلاح‌طلبان حکومتی

«در راستای ایجاد شکاف بیشتر بین جریان‌های اصلاح‌طلب حکومتی با جریان جنبش سبز و به محاق کشیدن میر حسین موسوی رهبر جنبش سبز می‌باشد». یادآوری می‌کنیم که میرحسین موسوی رهبر جنبش سبز (در ۱۵

بهمن ماه ۱۴۰۱ با انتشار بیانیه‌ای از طریق سایت کلمه) «پلاتفرم سیاسی جدید جنبش سبز را اعلام کرد». مطابق این پلاتفرم سیاسی جدید «میر حسین موسوی با عبور از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و عبور از قانون اساسی ولایتمدار

دست‌ساز خمینی و عبور از اصل ولایت فقیه در عرصه مدیریت حکومتی و سیاسی کشور؛ و عبور از شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن و عبور از مکانیزم اصلاحات حکومتی از طریق صندوق‌های رأی و انتخابات مهندسی شده رژیم؛ و عبور از پلاتفرم سیاسی ۱۳ سال گذشته خودش» (اجرای

بدون تنازل قانون اساسی) به دنبال آن است که علاوه بر «بازتولید حرکت جنبش سبز» (که پس از سرکوب هولناک سال ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به رکود کشیده شده است؛ و مدت ۱۳ سال گذشته جنبش سبز همراه با رهبری‌اش در کمای اجتماعی به سر برده است) و علاوه بر «ایجاد امید در بخشی از اقشار میانی طبقه متوسط شهری ایران» (که پایگاه اجتماعی جنبش سبز در سال ۸۸ بوده‌اند) بتواند از بستر سیاسی - اجتماعی ابرحرکت اعتراض ملی (و ترکیبی خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ در شرایط تندپیچ هولناک سیاسی - اجتماعی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران استفاده نماید و این پلاتفرم سیاسی جدید جنبش سبز را در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور و در میان کنش‌گران مدنی - اجتماعی طبقه متوسط شهری ایران نهادینه نماید؛ و «طرحی نو در میان اپوزیسیون بالائی‌های قدرت و حکومت در افکند»، که بی‌تردید این پلاتفرم جدید سیاسی مهندس موسوی در سال ۱۴۰۲ در سپهر سیاسی و اجتماعی کشور «از حاکمیت تا اقشار میانی و یا طبقه متوسط شهری، بازتاب‌های سیاسی گسترده خواهد داشت» و بستر ساز «قطب‌بندی یا پولاریزاسیون سیاسی جدید در حاکمیت و اصلاح‌طلبان حکومتی و حتی در میان اصول‌گرایان حکومتی و اقشار میانی کشور خواهد شد»؛ که حداقل فونکسیون و کارکرد پولاریزاسیون و قطب‌بندی جدید در بالائی‌های قدرت؛ «ریزش وسیع کنش‌گران اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف و ریزش نیروی خودی درون حکومت به جنبش سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل کشور خواهد بود»؛ که البته همین فونکسیون آن «امکان و احتمال وقوع زلزله بزرگ سیاسی و حکومتی در سال ۱۴۰۲ از بالا (نه از پائین) میسر می‌سازد». علاوه بر این، این امر می‌تواند در سال ۱۴۰۲ باعث انتقال «پروژه رهبری‌سازی و آلترناتیوسازی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از خارج از کشور به داخل کشور بشود». مع هذا، از اینجا است که باید داوری کنیم، نرمش قهرمانانه خامنه‌ای در سال ۱۴۰۲ و به خصوص در جریان بالماسکه انتخابات مهندسی شده مجلس

دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در اسفند ۱۴۰۲) می‌تواند «شکاف بزرگی در جناح اصلاح‌طلبان حکومتی (در رنگ‌های مختلف آن) و حتی جناح اصول‌گرایان حکومتی ایجاد نماید»؛ که البته بی‌تردید «هدف حزب پادگانی خامنه‌ای» در این رابطه علاوه بر تلاش جهت «بازسازی حداقل مشروعیت اجتماعی گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» (که در جریان سرکوب هولناک ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به چالش کشیده شده است) به دنبال «منفرد کردن و به محاق کشانیدن حرکت جدید میر حسین موسوی می‌باشد»؛ زیرا «منهای اینکه در چارچوب این پروژه با ورود جریان اصلاح‌طلبان حکومتی و اصول‌گرایان معتدل حکومتی (که توسط پروژه یکپارچه یا یکدست کردن قدرت خامنه‌ای از سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان رانده شده بودند) «به عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان» در سال ۱۴۰۲ (و بالماسکه انتخابات مهندسی شده مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «خامنه‌ای تا اندازه‌ای محدود می‌تواند بحران مشروعیت رژیم را برای خودی‌های درون حکومت (که توسط ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ به چالش کشیده بود) بازسازی کند» تا اندازه‌ای هم می‌تواند «مانع از ریزش نیروهای خودی (معلول پژواک بیانیه جدید یا پلاتفرم سیاسی جدید میر حسین موسوی در بالائی‌های حکومت) بشود».

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) شکاف طبقاتی و تبعیض‌های اقتصادی و ناکارآمدی رژیم در حل بحران‌های هزار توی نظم حاکم و ناتوانی در برخورد با سیستم آپارتایدی تو در توی حکومتی (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی و آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی قرار دارد) و فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به عنوان «موتور محرک توده‌های عظیم مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» می‌باشد. برعکس سال ۱۴۰۱ (سالی که پشت سر گذاشتیم) که «موتور محرک کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران، تبعیض‌های

جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در چارچوب سیستم آپارتایدی تو در توی این رژیم) بود. پر روشن است که همین «تغییر موتور محرک توده‌ها در سال ۱۴۰۲ می‌تواند، شرایط برای ورود گسترده توده‌های عظیم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به عرصه میدانی مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی در اشکال خیزشی و جنبشی دینامیکی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای جمعی تکوین یافته از پائین در اشکال) مبارزه اعتراض سیاسی و مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی فراهم نماید.»

در سال ۱۴۰۲ در بستر «گسترش فراگیر فساد و تباهی مزمین در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و گسترش بی‌سابقه شکاف طبقاتی و تبعیض‌های اقتصادی و فشار گرانی و تورم و بیکاری و رکود و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و کاهش روزمره و ساعت‌مره قدرت خرید مردم ایران و غیره» به عنوان «شرایط عینی» و «ضعف موقعیت ذهنی» (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و رهبری دینامیک سراسری) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدون تردید (مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) «شرایط برای بازتولید حرکت‌های خیزشی ملی متمایز و بی‌شکل و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌استراتژی مشخص، همچنان به عنوان یک خطر بزرگ در کشور ایران وجود دارد»؛ که بی‌شک اعتلای حرکت‌های خیزشی و توده‌وار بی‌شکل و بدون سازماندهی و بدون رهبری دینامیک در سال ۱۴۰۲ می‌تواند، حتی حرکت‌های جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای جمعی تکوین یافته از پائین را هم (مانند سال ۱۴۰۱) تحت شعاع خود قرار بدهد. لازم به ذکر است که در سال ۱۴۰۱ (در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱) «مؤلفه خیزشی» این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی «چه در فرایند اول آن و چه در فرایندی بعدی» توانست حتی «جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی

درون‌زای تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را هم «تحت تأثیر جدی حرکت‌های خیزشی متمایز و بی‌برنامه و بی‌استراتژی» قرار بدهد. علی‌ایحال، همین امر باعث تکوین «مبارزه خیابانی پارتیزانی کنش‌گران با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم؛ و باعث نفوذ جریان‌های بیرون از گود خارج‌نشین‌ها (در راستای کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود از راست راست تا چپ چپ) هم گردید.»

سال ۱۴۰۲ به علت انتخابات مهندسی شده مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بدون تردید «شرایط جدیدی برای مردم ایران بوجود خواهد آمد تا (مانند انتخابات رئیس جمهوری ۱۴۰۰ و انتخابات مجلس یازدهم اسفندماه ۱۳۹۸) جنبش فراگیر و سراسری نافرمانی مدنی خود را بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جناح‌های درون حکومتی اعم از اصلاح‌طلبان (در رنگ‌های مختلف آن) و اصول‌گرایان به نمایش بگذارند». یادآوری می‌کنیم که از ضعف‌های عمده حرکت‌های جنبشی و خیزشی در سال ۱۴۰۱ (از حرکت‌های صنفی و مدنی گرفته تا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) این بوده است که «این حرکت‌ها نتوانستند در عرصه ملی و سراسری جنبش نافرمانی مدنی خود را به نمایش بگذارند» و نتوانستند «حرکت ملی اعتراض ضد استبدادی خیابانی خود را به عرصه جنبش نافرمانی مدنی ملی و سراسری با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بکشانند» تا بتوانند «مانند گاندی در جریان استقلال هند و یا مانند نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در چارچوب جنبش نافرمانی مدنی فشل نمایند.»

سال ۱۴۰۲ در چارچوب بیانیه و یا پلاتفرم سیاسی جدید میر حسین موسوی (انتشار یافته توسط سایت کلمه در ۱۵/۱۱/۱۴۰۱) برای اولین بار در طول ۴۴ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شرایط برای ورود بخش بزرگی از طبقه متوسط شهری (در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به عرصه «براندازی رژیم» فراهم می‌گردد. لازم به ذکر است که طبقه متوسط شهری یا افشار میانی جامعه بزرگ

و رنگین کمان ایران از سال ۵۷ که وارد مبارزه براندازی با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی شد در طول ۴۴ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به خصوص «از خرداد ۷۶ به بعد» برای مدت ۲۵ سال، تلاش می‌کردند تا «تحت هژمونی جناح اصلاح‌طلبان درونی قدرت، در چارچوب حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و قانون اساسی ولایت‌مدار دست‌ساز خمینی و صندوق‌های رأی مهندسی شده این رژیم جنبش مطالبه‌محور اجتماعی و آزادی‌خواهانه خود را به صورت مدنی دنبال نمایند» که البته، از بعد از سرکوب هولناک و خونین حزب پادگانی خامنه‌ای در سال ۸۸ «جنبش مدنی و اجتماعی و دموکراسی‌طلبانه طبقه متوسط شهری ایران به رکود ۱۳ ساله گرفتار شد» مع‌الوصف، گرچه «پایگاه اجتماعی و خاستگاه کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ طبقه متوسط شهری بود» ولی به علت «خشونت‌گرایی کنش‌گران جوان دهه ۸۰ و ۷۰ (با مبارزه پارتیزانی خیابانی) در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، طبقه متوسط شهری (که به دنبال مبارزه مدنی مسالمت‌آمیز با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند) در این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مشارکت همه‌جانبه نکردند». بر این مطلب بیافزائیم که تنها دستاوردی که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای کنش‌گران طبقه متوسط شهری داشت، اینکه «کنش‌گران طبقه متوسط شهری به سترون بودن استراتژی ۲۵ سال گذشته خود در راستای اصلاحات از طریق حکومت مطلقه فقهاتی رسیدند» که البته میر حسین موسوی هم با «تحلیل مشخصی که از شرایط جدید کنش‌گران طبقه متوسط شهری داشت، در فرایند پسا سرکوب آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این شرایط را بهترین فرصت برای اعلام پلتفرم جدید سیاسی‌اش جهت بازتولید جنبش سبز و به میدان آوردن بخش بزرگ خاکستری طبقه متوسط شهری و بازتولید رهبری‌اش (مانند سال ۸۸) بر بخشی از طبقه متوسط شهری تشخیص داد.

باری، در سال ۱۴۰۲ به موازات ورود میر حسین موسوی به عرصه «مبارزه براندازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» با

عنایت به جایگاه رهبری میر حسین موسوی در جنبش سبز سال ۸۸ «در طبقه متوسط شهری، امکان اینکه میر حسین موسوی (در سال ۱۴۰۲) در چارچوب بیانیه و پلتفرم سیاسی جدیدش بتواند، بخشی از طبقه متوسط شهری را جهت ورود به مبارزه براندازی با رژیم مطلقه حاکم «کشاند» فراوان می‌باشد. علی‌هذا، از اینجاست که «با ورود کنش‌گران طبقه متوسط شهری» (برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به عرصه مبارزه اجتماعی براندازانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود این امر «شرایط برای توده‌ای شدن» جنبش عظیم براندازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۴۰۲ بیشتر می‌کند؛ چراکه در صورت تحقق این امر برای اولین بار (در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در مبارزه ضد استبدادی «دو مؤلفه‌ای معیشتی و اجتماعی - مدنی، یا جبهه عظیم مبارزه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه عظیم برابری‌طلبانه جامعه بزرگ ایران می‌توانند، در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر در عرصه میدانی داخل کشور، وارد مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند»؛ البته معنای دیگر این حرف آن است که «شرایط برای ورود اکثریت عظیم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، در شکل جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور و اعتراضی سیاسی فراهم می‌گردد.»

از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که «در سال ۱۴۰۲ شرایط برای ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به موقعیت انقلابی فراهم می‌گردد». عنایت داشته باشیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در چارچوب «استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش دینامیک خود» (که مقابل استراتژی چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی تکوین یافته از بیرون از جنبش‌های دینامیک می‌باشد) پیوسته

و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست، که «ورود جامعه به موقعیت انقلابی، تنها بر پایه ورود اکثریت عظیم مردم یا توده‌ای شدن فراگیر مبارزه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون زای تکوین یافته از پائین آن هم با مبارزه دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی سراسری و پیوند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه عظیم برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) امکان‌پذیر می‌باشد» بنابراین، «در خلاء هر کدام از شرایط فوق امکان ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی وجود ندارد»؛ زیرا آنچنانکه مطرح کردیم شرایط ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «موقعیت انقلابی» عبارتند از:

۱ - «جنبشی بودن جوهر حرکت مردم» چه در جبهه برابری‌طلبانه (اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران اعم از کارگری و کارمندی) و چه در جبهه آزادی‌خواهانه (اقتدار میانی جامعه ایران).

۲ - «پیوند جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه برابری‌طلبانه پائینی‌های جامعه ایران.»

۳ - «پیوند مبارزه خیابانی با مبارزه اعتصابی به صورت سراسری و فراگیر.»

بنابراین، «تنها بر پایه این سه شاخص است که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌تواند وارد موقعیت انقلابی بشود». لازم به ذکر است که «یکی از ضعف‌های ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ جامعه ایران این بود که این ابرحرکت ملی اعتراضی نتوانست وارد موقعیت انقلابی بشود» زیرا در ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ نه تنها «جنبش اعتصابی عمومی کارگری - کارمندی در کنار جنبش خیابانی نتوانست شکل بگیرد» و نه تنها «شعار حرکت اعتراضی نتوانست صورت دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و معیشتی پیدا کند» و نه تنها «کنش‌گران جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری نتوانستند با جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) با هم پیوند پیدا کنند» از همه مهمتر اینکه ابرحرکت اعتراض ضد استبدادی ۱۴۰۱

«نتوانست به رهبری سراسری درون زای تکوین یافته از پائین دست پیدا کند». (البته ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «از رهبری برون‌زای سراسری هم مثل سال ۵۷ محروم بود») در نتیجه این همه باعث گردید تا «در سال ۱۴۰۱ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نتواند وارد موقعیت انقلابی بشود». لذا «برعکس رویکرد اپوزیسیون بیرون از گود خارج‌نشین‌ها که معتقدند بر پایه خشونت‌گرایی است که مبارزه کنش‌گران ضد استبدادی جامعه وارد موقعیت انقلابی می‌شوند» در رویکرد «جنبش‌گرای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «خشونت‌گرایی کنش‌گران هرگز نمی‌تواند جزء شاخص‌های ورود جامعه به موقعیت انقلابی باشد». همچنین فرمول مطرح شده توسط لنین در خصوص «موقعیت انقلابی جامعه» (که می‌گوید مشخصه موقعیت انقلابی عبارت است از زمانی که «نه حاکمیت بتواند با شیوه گذشته بر مردم حکومت کند، و نه توده‌ها دیگر حاضرند مانند گذشته زندگی بکنند») در نگاه ما نمی‌تواند علت تعیین‌کننده‌ای برای ورود جامعه به موقعیت انقلابی باشد. البته فرمول لنین می‌تواند به عنوان «معلولی از وضعیت انقلابی جامعه مطرح بشود.»

باری، از اینجاست که باید بگوئیم در سال ۱۴۰۲ «شرایط برای ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به فرایند موقعیت انقلابی بیشتر از سال ۱۴۰۱ فراهم می‌شود». پر واضح است که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، با ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «موقعیت انقلابی» شرایط برای تکوین شوراها و فراگیر و سراسری دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد. همچنین «با ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به موقعیت انقلابی، بن‌بست کامل در هزار توی بحران‌های نظم حاکم ایجاد می‌شود و ریزش نیروهای بالائی‌های قدرت به پائینی‌های قدرت گسترش پیدا می‌کند و گازگرفتن اسب‌های درشکه حاکمان با یکدیگر در سربالائی قدرت شدت پیدا می‌کند.»

سال ۱۴۰۲ زمینه عینی حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران «فقر و فلاکت و تورم

وگرانی و بیکاری و بحران معیشتی و فسادهای ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای رژیم و ناکارآمدی این رژیم و در نتیجه بن‌بست در حل بحران‌های هزار توی نظم حاکم می‌باشد» در صورتی که زمینه عینی حرکت‌های اجتماعی در سال ۱۴۰۱ (در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) «سیستم آپارتایدی تو در تویی بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته بر این سیستم آپارتایدی تو در توی تکیه داشته است»؛ و البته در کادر همین مبارزه با سیستم آپارتایدی تو در توی حاکم بود که در جریان اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ سه گروه بزرگ اجتماعی یعنی «جامعه زنان» (در مبارزه با آپارتاید جنسیتی) و «جامعه اقلیت‌های قومی اعم از کرد و بلوچ و عرب و غیره» (در مبارزه با آپارتاید قومیتی) و «جامعه اقلیت‌های مذهبی» (در مبارزه با آپارتاید مذهبی و فقهاتی حاکم) توانستند به عنوان کنش‌گران اصلی میدانی آن ابرحرکت اعتراضی در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار بگیرند؛ بنابراین همین پیوند سه مؤلفه‌ای کنش‌گران ضد آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید تا آن ابرحرکت اعتراض ملی بتواند برای «مدت بیش از چهار ماه دوام پیدا کند» که البته در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی از این بابت امری بی‌بدیل می‌باشد. علی‌ایحال، از اینجاست که در مقایسه بین «شرایط» حرکت‌های اعتراضی سیاسی سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ باید بگوئیم، از آنجائیکه، شرایط عینی به عنوان موتور محرکه حرکت‌های اعتراضی - سیاسی مردم ایران در سال ۱۴۰۲ «فقر و فلاکت و محرومیت و بحران معیشتی و گرانی و تورم و بیکاری و کاهش ارزش پول ملی کشور و کاهش ساعت‌مره قدرت خرید مردم و قس علی‌هذا می‌باشد» بنابراین با عنایت به اینکه در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ «محرومیت‌زدائی و مطالبات معیشتی مردم ایران جزء مطالبات محوری کنش‌گران نبود و راهبری و رهبری کنش‌گران صورت درون‌زای جمعی دینامیک نداشت؛ و حرکت خیزشی بر

حرکت جنبشی دینامیکی غلبه داشت» همین امر باعث گردید که «در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ کنش‌گران نتوانند مبارزه ضد استبدادی خود را فراگیر و توده‌ای بکنند» و «نتوانند تا اعماق جامعه ایران نفوذ کنند» و «نتوانند اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) را به صورت فراگیر و سراسری به میدان مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بکشانند» و «نتوانند به موازات مبارزه پارتیزانی خیابانی، مبارزه اعتصاب عمومی و جنبش گسترده نافرمانی مدنی را در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مادیت ببخشند» و «نتوانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های جامعه و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بدهند» و «نتوانند جامعه ایران را وارد موقعیت انقلابی بکنند» و «نتوانند به رهبری جمعی سراسری درون‌زای تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند» و «نتوانند با جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین پیوند تنگاتنگ و همه‌جانبه میدانی و سراسری پیدا کنند» و «نتوانند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) را در پیوند تنگاتنگ با هم قرار بدهند» و «نتوانند به عنوان شعار محوری آن ابرحرکت اعتراضی، شعارهای مطالباتی و محرومیت‌زدائی اقتصادی و معیشتی را در کنار شعارهای ضد آپارتایدی جنسیتی و قومیتی و مذهبی مطرح نمایند» و «نتوانند شعار: "زن، آزادی، برابری" را جایگزین شعار فمینیستی و عام و کلی "زن، زندگی، آزادی" بکنند» و «نتوانند با فراگیر و توده‌ای کردن عرصه کنش‌گران میدانی خیابانی و اعتصابی شرایط برای کاهش هزینه سرانه مبارزه کنش‌گران را فراهم نمایند»، و «نتوانند با پیوند با جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، جلو خشونت‌گرایی کنش‌گران در مبارزه پارتیزانی - خیابانی بگیرند» و «نتوانند توسط مبارزه خشونت‌پرهیز دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین

نه مبارزه فرمیستی مسالمت آمیز و اصلاح طلبانه تکوین یافته از بالا) اکثریت عظیم مردم ایران را به صحنه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بکشاند» و «نتوانند مبارزه دموکراتیک و دینامیک خیابانی - اعتصابی را جایگزین مبارزه خیابانی - پارتیزانی بکنند» و «نتوانند توسط سازمان یابی دینامیک تکوین یافته از پائین، با رهبری جمعی درون زای خود، ماشین سرکوب چند لایه ای حزب پادگانی خامنه ای را استرون و عقیم نمایند» و «نتوانند با نفوذ به اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و تکیه بر شعار دو مؤلفه ای "معیشتی - فمینیستی" یا شعار دو مؤلفه ای "آزادی خواهانه و برابری طلبانه" جامعه عظیم ۲۲ میلیونی حاشیه نشینان شهری را به میدان مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی بکشاند»، و «نتوانند با تکیه محوری و استراتژیکی بر جنبش های دینامیک مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران، حرکت های خیزشی و متمیزه و بی شکل توده وار و بی سر و بی برنامه و بی استراتژی مشخص اقلیت های قومی و ارتش بیکاران و اقلیت های مذهبی و جوانان بی تجربه دهه ۷۰ و هشتاد کشور (که بیش از ۸۰ درصد کنش گران تشکیل می دادند) توسط آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری و رهبری مهار نمایند» و «نتوانند به موازات به چالش کشیدن سیستم آپارتایدی (سه مؤلفه ای جنسیتی و قومیتی و مذهبی) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سیستم بحران های هزار توی نظم حاکم را هم به چالش بکشند» و «نتوانند گفتمان رهایی زن ایرانی توسط شعار: "برابری حقوق زن و مرد در تمامی عرصه ها" جایگزین گفتمان فمینیستی کشف حجاب و یا لغو حجاب اجباری بکنند» و «نتوانند در مبارزه با حجاب اجباری و تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شعار دموکراتیک: "حق آزادی در پوشش برای همه زنان ایران" جایگزین شعار ارتجاعی و فمینیستی و غرب زده کشف حجاب و آتش زدن مقنعه و قیچی کردن گیسو و غیره بکنند» و «نتوانند شعار انقلاب ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را، جایگزین شعار انقلاب زنانه بکنند» و «نتوانند توسط

سازمان یابی خودجوش و دینامیک و فراگیر، حکومت نظامی در فضای مجازی و اینترنت و شبکه های اجتماعی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند» و «نتوانند با کاهش هزینه سرانه مبارزه و اجتناب از مبارزه خشونت گرای پارتیزانی خیابانی و با دموکراتیک جوهر مبارزه، بخش بزرگ خاکستری طبقه متوسط شهری ایران را (مانند سال ۸۸) به عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بکشاند» و «نتوانند در چارچوب رهبری جمعی و دینامیک و درون زای این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، پروژه رهبرسازی و آلترناتیوسازی و دخالت خارج نشینان بیرون از گود فرصت طلب و قدرت طلب (که به دنبال کسب قدرت سیاسی باد آورده برای جریان خود هستند) به محاق ببرند»؛ و «نتوانند حتی بین حرکت های خیزشی متمیزه و بی شکل و بی سر اقلیت های قومی (اعم از خلق کرد و خلق بلوچ) و حرکت های اعتراض سیاسی گروه های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پیوند ایجاد کنند» و «نتوانند جوهر فمینیستی حرکت خود را با جوهر معیشتی مبارزه مردم ایران (در عرصه یک مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پیوند بدهند» و «نتوانند خاستگاه کنش گران این ابرحرکت اعتراض ملی، از طبقه متوسط شهری به اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و حاشیه نشینان شهری بکشاند» و «نتوانند حرکت های خیزشی و جنبشی منطقه ای اقلیت های قومی (اعم از کرد و بلوچ و غیره) را در کادر حرکت های اعتراضی خیزشی و جنبشی ملی تعریف بکنند»، و «نتوانند از به محاق رفتن جنبش های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و دینامیک، گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (در طول چهار ماه اعتلای این ابرحرکت اعتراض ملی ۱) جلوگیری نمایند» و «نتوانند رهبری دینامیک و دموکراتیک و جمعی و درون زای جنبش معلمان و جنبش دانشجویی کشور را در این ابرحرکت اعتراضی به صورت فراگیر و سراسری نهادینه نمایند» و «نتوانند نبرد آلترناتیوسازی و رهبرسازی بیرون از این ابرحرکت اعتراضی (در داخل و خارج از کشور)

بدل به نبرد گفتمان سازی آگاهی بخش و سازمان یابی بکنند» و «نتوانند شعار سلبی، مبارزه با حجاب اجباری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در کادر مبارزه ایجابی دموکراسی خواهانه (سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) تعریف بکنند» و «نتوانند دامنه کنش‌گری جامعه زنان ایران (در عرصه مبارزه رهایی‌بخش و برابری طلبانه حقوقی بین زن و مرد) از اقشار میانی جامعه ایران، به اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و اعماق شهر و روستاهای کشور ایران بکشانند» و «نتوانند حرکت‌های خیابانی و جانفشانی‌های پارائیزانی غیر توده‌ای (مبتنی بر سازماندهی حداقلی و محدود محله محور کنش‌گران) را بدل به حرکت‌های دموکراتیک و دینامیک سراسری و فراگیر صنفی و مدنی و سیاسی بکنند» و «نتوانند حرکت‌های اعتراضی، اجتماعی، غیر متمرکز و پراکنده و خیابانی و پارائیزانی در سطح کشور را بدل به حرکت‌های متمرکز و سراسری مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی بکنند» و «نتوانند مطالبات اجتماعی (به عنوان موتور محرک) نسل دهه ۷۰ و ۸۰ و اقلیت‌های قومی را با مطالبات معیشتی و اقتصادی (به عنوان موتور محرک) مردم ایران پیوند بدهند.»

ماحصل اینکه، در سال ۱۴۰۲:

اولاً شرایط برای حضور میدانی اکثریت عظیم مردم ایران «تحت شعار دو مؤلفه‌ای محرومیت‌زدائی و آپارتائیدزدائی» فراهم می‌باشد.

ثانیاً شرایط برای «اعتلای فراگیر جنبش‌های مطالباتی صنفی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین» (اعم از کارگری و کارمندی) و معلمان و بازنشستگان و غیره فراهم می‌باشد.

ثالثاً در سال ۱۴۰۲ شرایط برای «پیوند جبهه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری با اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) یا اعماق جامعه ایران فراهم می‌باشد.»

رابعاً در سال ۱۴۰۲ شرایط برای تکوین «جنبش عمومی اعتصابی» هم زمان با اعتلای «جنبش خیابانی» البته

(برعکس سال ۱۴۰۱) به شکل غیر پارائیزانی و خشونت پرهیز فراهم می‌گردد.

خامساً در سال ۱۴۰۲ به موازات شکل‌گیری «جنبش اعتصاب عمومی کارگری و کارمندی» و «جنبش خیابانی خشونت پرهیز و غیر پارائیزانی سراسری»، و به موازات «پیوند بین جبهه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران اعم از کارگری و کارمندی» و «توده‌ای شدن مبارزه دو مؤلفه‌ای ضد محرومیت یا معیشتی و ضد آپارتائیدی» (جنسیتی و قومیتی و مذهبی) شرایط برای «ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی» و «تکوین سراسری شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد.»

سادساً در سال ۱۴۰۲ به علت گسترش سونامی فقر و فلاکت و تورم و گرانی و کاهش قدرت خرید و بیکاری و غیره در کشور ایران، شرایط برای «اعتلای خیزش‌های حاشیه‌نشین‌های شهری» هم با «اعتلای جنبش‌های مطالباتی» و «جنبش‌های ضد آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی» نیز فراهم می‌باشد. پر واضح است که «اعتلای حرکت‌های خیزشی متمیزه و بی‌شکل و توده‌وار معیشتی حاشیه‌نشینان شهری» در صورتی که تحت هژمونی جنبش‌های مطالباتی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین صورت بگیرد» می‌تواند باعث «تولید پتانسیل عظیم این جنبش‌های دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی» در راستای «تغییر توازن قوا» بشود.

سابعاً در سال ۱۴۰۲ برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط برای ورود «اکثریت عظیم مردم ایران» اعم از «کنش‌گران جنبشی و خیزشی» و اعم از «کنش‌گران طبقه متوسط شهری و اعماق جامعه ایران» و اعم از «کنش‌گران جبهه آزادی خواه و جبهه برابری طلب» و اعم از «کنش‌گران حرکت‌های مطالبه‌محور و حرکت‌های اعتراضی سیاسی» فراهم می‌گردد.

ثامنناً در سال ۱۴۰۲ به خاطر جایگاه برتر جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و

خود رهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) گروه‌های مختلف اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) برای اولین بار (در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) شرایط برای «ظهور رهبری سیاسی سراسری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین در مبارزه ضد استبدادی» با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌گردد. تا سعا در سال ۱۴۰۲ به خاطر اوج‌گیری فشار «شرایط عینی» در جامعه ایران (از شرایط عینی معیشتی تا شرایط عینی آپارتایدی، یا فشارهای تبعیض جنسیتی و قومیتی و مذهبی) علاوه بر اینکه «شرایط برای رادیکالیزه شدن جوهر صنفی و مدنی مبارزه کنش‌گران مطالباتی» یا «استحاله جوهر مبارزه مطالبه‌محور به حرکت‌های اعتراض سیاسی» فراهم می‌گردد، همچنین، شرایط برای ورود یکپارچه همه گروه‌های مختلف جامعه ایران از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران، در راستای «یک ابرحرکت انقلابی ضد استبدادی سیاسی و اجتماعی» فراهم می‌شود.

عاشرا در سال ۱۴۰۲ به موازات اعتلای «حرکت‌های اعتراضی سیاسی» گروه‌های مختلف و «ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی» شرایط برای «انتقال رهبری سیاسی از خارج از کشور در دو شاخه رهبری دینامیک و رهبری استاتیک فراهم می‌گردد». توضیح آنکه، آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، در سال ۱۴۰۲ هم شرایط برای «انتقال رهبری به صورت استاتیک» از خارج‌نشین‌های فرصت‌طلب و قدرت فراهم می‌باشد و هم شرایط برای «انتقال رهبری» (از خارج‌نشین‌های بیرون از گود به داخل کشور) به صورت «دینامیک» فراهم می‌گردد؛ زیرا انتقال رهبری «به صورت استاتیک» در سال ۱۴۰۲ با ورود میر حسین موسوی به فرایند براندازی رژیم از کانال پلاتفرم سیاسی (توسط بیانیه) جدیدش (که بر پایه سه مرحله فراندوم و تشکیل مجلس موسسان و تکوین قانون اساسی جدید استوار می‌باشد) مادیت پیدا می‌کند. عنایت داشته باشیم، که همچنین مهندس موسوی در چارچوب پلاتفرم سیاسی جدیدش (در سال ۱۴۰۲) به دنبال «بازتولید جنبش سبز و به میدان آوردند

بخش خاکستری طبقه متوسط شهری و انتقال رهبری (از بالا و خارج از جنبش‌های دینامیک) به شکل استاتیک (از خارج‌نشین‌ها به داخل کشور) می‌باشد». علی‌ایحال، در داخل کشور (در سال ۱۴۰۲) به موازات اعتلای جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی و به موازات رادیکالیزه شدن جوهر جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و استحاله از صورت «صنفی و مدنی» به حرکت‌های «اعتراضی سیاسی» و به موازات «برتری حرکت‌های جنبشی، بر حرکت‌های خیزشی» و به موازات «رشد پتانسیل دینامیک حرکت‌های جنبشی» (اعم از سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی و دستیابی به رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین) بی‌تردید شرایط برای «انتقال رهبری» از خارج‌نشین‌ها به داخل کشور «به صورت دینامیک» هم فراهم می‌گردد.

سال ۱۴۰۲ (سال پیش رو) حرکت‌های اجتماعی اعم از صنفی و مدنی و سیاسی (و حتی حرکت‌های خیزشی حاشیه‌نشینان شهری) صورت «متمركز و سراسری» خواهند داشت، برعکس حرکت‌های اجتماعی سال ۱۴۰۱ (جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران) که صورت «پراکنده و غیر متمركز داشتند» و دلیل این امر هم آن است که منهای اینکه در سال ۱۴۰۲ «شرایط برای حضور و ورود تمامی گروه‌های اجتماعی به عرصه میدانی مبارزه ضد استبدادی فراهم می‌باشد» و منهای اینکه در سال ۱۴۰۲ «جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک با رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین از موقعیت برتری نسبت به حرکت‌های خیزشی برخوردار می‌باشند» و منهای اینکه در سال ۱۴۰۲ شرایط برای «رهبری دینامیک (نه استاتیک) به صورت سراسری» فراهم می‌شود، از همه مهمتر اینکه، در سال ۱۴۰۲ «خود تکوین رهبری دینامیک سراسری تکوین یافته از پائین جمعی و سراسری» می‌تواند عامل اصلی «تمرکزگرائی حرکت‌های اجتماعی و صنفی و سیاسی - اعتراضی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بشود».*

پایان

پس لرزه‌های بزرگ ابرحرکت اعتراض ملی، ضد استبدادی «خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱»

در نبرد «قطب‌های جدید آترناتیوی و گفتمانی» جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور

پادگانی خامنه‌ای خالی گذاشته بودند) وارد این میدان رهبرسازی و یا آترناتیوی شده‌اند و در این رابطه اقدام به بازسازی گفتمان‌های گذشته خود هم کرده‌اند؛ که به عنوان نمونه می‌توانیم به دو گرایش نیروهای اپوزیسیون درون حکومتی (که در گذشته تحت عنوان اصلاح‌طلبان حکومتی فعالیت می‌کرده‌اند) اشاره کنیم:

اول - اصلاح‌طلبان دوم خردادی تحت هژمونی سید محمد خاتمی هستند (که از دوم خرداد ۱۳۷۶ وارد حرکت اصلاح‌گرایانه از بالا در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم و صندوق‌های رأی مهندسی شده در کادر نظارت استصوابی شورای نگهبان و حزب پادگانی خامنه‌ای شدند و) در این مرحله با ورود به این عرصه، «خواهان اصلاح همین قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم در چارچوب حفظ همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و از طریق صندوق‌های رأی می‌باشند.»

دوم - بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی که از سال ۸۸ در چارچوب «شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی» تحت هژمونی میر حسین موسوی، وارد حرکت اصلاح‌گرایانه با حزب پادگانی خامنه‌ای یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده بودند و در این رابطه شکست خورده بودند، این بار با «پلاتفرم سیاسی جدیدی خواستار برگزاری همه‌پرسی یا رفراندوم و تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی

ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ در پروسه فراز و فرود خود نشان داده است که «بحران گفتمانی و آترناتیوی در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) و همچنین در عرصه خود حرکت‌های اعتراضی سیاسی جنبشی و خیزشی و دینامیک جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران یکی از جمله بحران‌های مهم جامعه جنبشی دینامیک و جامعه سیاسی ایران از رأس تا ذیل می‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «یکی از آسیب‌های محوری ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ که باعث رکود آن ابرحرکت اعتراضی شد، خلاء رهبری درون‌زا و جمعی و سراسری تکوین یافته از پائین بود؛ که بی‌تردید همین «خلاء رهبری درون‌زا و سراسری و جمعی و تکوین یافته از پائین باعث گردید، تا از یک طرف، این ابرحرکت اعتراضی نتواند به سازماندهی سراسری و فراگیر دینامیک خودجوش دست پیدا کند» و از طرف دیگر «این ابرحرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی در خطر تعرض و تأثیرگذاری رهبری استاتیکی بیرون از این ابرحرکت اعتراض ملی چه در داخل و چه در خارج از کشور قرار بگیرد.»

به همین دلیل است که به موازات اعتلای این ابرحرکت اعتراض ملی ترکیبی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی «نبرد آترناتیوسازی» در میان جریان‌های خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) جاری و ساری شده است که البته با افول میدانی این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، نه تنها «بازار گرم رهبرسازی و آترناتیوسازی خارج‌نشینها افول پیدا نکرده است بلکه جهت میراث‌خواری و کسب غنیمت بیشتر از این ابرحرکت اعتراضی ملی مردم ایران، این بازار گرم آترناتیوسازی گرم‌تر از گذشته هم شده است» تا آنجا که «در این شرایط دامنه این گرمی تنور رهبرسازی و یا آترناتیوسازی (در فرایند افول میدانی این ابرحرکت اعتراضی) به داخل کشور هم جاری و ساری شده است و نیروهای بیرون از این ابرحرکت اعتراضی، حتی در بالائی‌های قدرت (که قبلاً تحت عنوان اصلاح‌طلبان و یا اعتدالیون در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره، از خرداد ۷۶ به مدت بیش از دو دهه در داخل کشور فعالیت می‌کردند و از دی‌ماه ۹۶ در واکنش به شعار خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» به محاق رفته بودند و زمین بازی را برای پروژه یکپارچه کردن و یا یکدست کردن قدرت توسط حزب

جدید (البته بدون تعیین بازو یا عضله و عامل اجرایی آن شده‌اند).

باری، از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که یکی از دستاوردهای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ در این شرایط ایجاد «پروسه جدائی جناح‌های حکومتی» می‌باشد که اینها در این شرایط، «در برابر سیاست سرکوب و قلع قمع حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی فوق، خواهان اجرای سیاست‌های دیگری در قبال ابرحرکت اعتراضی ملی فوق مردم ایران می‌باشند». اضافه کنیم که اینها دیگر برعکس گذشته در این شرایط «سرنوشت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هم روشن و آینده آن را تضمین شده نمی‌بینند». به طوری که برای مثال «سید محمد خاتمی در بیانیه جدید خود از جنبش مردم ایران (در این ابرحرکت اعتراضی ملی) حمایت می‌کند»؛ و بهاره هدایت از زندان از این ابرحرکت اعتراضی با عنوان «انقلاب قطعی» یاد می‌کند؛ و مصطفی تاج زاده در نامه خود از زندان «خامنه‌ای را متهم اصلی قلمداد می‌نماید و خواهان تغییر قانون اساسی می‌شود» و میر حسین موسوی از حصر در بیانیه جدیدش (که در ۱۵ بهمن ماه سال جاری توسط سایت کلمه انتشار پیدا کرد) شعار «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» گذشته خودش را منتفی می‌داند و خواهان همه‌پرسی برای تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس موسسان می‌شود.

بی‌شک معنای دیگر این حرف‌های اصلاح‌طلبان حکومتی دیروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن است که یکی از دستاوردهای ابرحرکت اعتراض ملی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی ۱۴۰۱ اینکه بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان حکومتی دیگر «ولایت فقیه، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و قانون اساسی ولایت‌مدار خمینی را هم تمام شده تلقی می‌کنند» و «بدون تعیین کردن بازو و عضله اجرایی، به دنبال راه‌های تازه‌ای برای تغییر و تدوین قانون اساسی جدید و عبور از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستیابی به رژیمی می‌باشند که دیگر در آن از اصل ولایت فقیه اثری نباشد».

علی ایحال، از اینجاست که میر حسین موسوی در بیانیه جدید خود (که در روز شنبه مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۱۵ توسط سایت کلمه انتشار پیدا کرده است) بیش از همه به صورت سراسر «موضع خود را در نفی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعلام کرده است». بی‌تردید «این موضع صریح او می‌تواند در این شرایط مثبت و تأثیرگذار باشد». یادآوری می‌کنیم که میر حسین موسوی پیش از این بیانیه جدیدش در زمان اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ در پیامی به نیروهای مسلح و سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای هشدار داده بود که «وظیفه شما مقابله با مردم نیست». هشدار می‌دهد که «بسیاری از نیروهای اپوزیسیون بالائی قدرت جرات بیان آن را نداشتند» مع الوصف، با عنایت به اینکه حضور میر حسین موسوی در انتخابات سال ۸۸ و کسب آراء و حمایت بیش از ۱۲ میلیون نفر از مردم ایران در سراسر کشور و حمایت میلیون‌ها نفر از او در جریان اعتراضات خیابانی به خصوص در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و همچنین تحمل ۱۳ سال حبس خانگی و عدم سازش او با خامنه‌ای، باعث گردیده است که در این شرایط در مقایسه با دیگر رهبران جریان‌های اصلاح‌طلب از سرمایه بزرگ اجتماعی برخوردار باشد که حاصل آن در این شرایط آن می‌باشد که «خود این بیانیه جدید مهندس موسوی بستر ساز پلاریزاسیون درون حکومتی و در ساختمان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و پایگاه حداقلی اجتماعی این رژیم بشود». به بیان دیگر «مهم‌ترین تأثیر بیانیه جدید میر حسین موسوی بیش از آنکه در جامعه ایرانیان خارج کشور باشد، در خود بالائی‌های قدرت و در داخل کشور می‌باشد». چراکه به دلیل اعتباری که او در بدنه حکومت و حتی در بین کادرهای درجه اول رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد، «پژواک بیانیه او در بالائی‌های قدرت می‌تواند بستر ساز پلاریزاسیون جدیدی در بالائی‌های حکومت بشود»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم، در فردای انتشار بیانیه جدید میر حسین موسوی (در ۱۵ بهمن ماه ۱۴۰۱) سید محمد خاتمی هم در بیانیه جدیدش علناً و سراسر برای اولین

بار «اثر بخشی رویکرد اصلاح طلبی در رابطه با حاکمیت را به چالش کشید»؛ و مصطفی تاج زاده که تا دیروز از «محکمت و یا جنبه های مثبت قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم سخن می گفت» اکنون «یکسره به نفی قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می پردازد.»

لازم به ذکر است که نه در بیانیه جدید میر حسین موسوی و نه در موضع گیری های جدید دیگر سر شاخه های اصلاح طلبان حکومتی «مکانیزم یا ساز و کار یا راهبرد انتقال قدرت از دست حاکمان کنونی به مردم ایران فرمول بندی نشده است». پر روشن است که این «خلاء راهبردی و ساز و کاری انتقال قدرت از دست حاکمان به مردم ایران» (آنچنانکه در سال ۵۷ مردم ایران تجربه کرده اند) خود «بستر ساز باز تولید همین رژیم مطلقه فقاهتی حاکم با روکش جدیدی در آینده می شود»؛ یعنی آنچنانکه در سال ۵۷ خلاء راهبردی و ساز و کاری انتقال از رژیم مستبد و کودتائی پهلوی به مردم ایران باعث گردید که سقوط «ولایت سلطانی» بستر ساز جایگزینی «ولایت فقاهتی» بشود، بی تردید تا زمانی که راهبرد و ساز و کار انتقال قدرت (از بالائی های حکومت به پائینی های قدرت در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) مشخص نشود، هر گونه تحول ساختار سیاسی در بالا (حتی در شکل دموکراتیک آن آنچنانکه در دولت ۲۷ ماهه دکتر محمد مصدق شاهد بودیم) «نمی تواند مردم سالاری و دموکراسی و آزادی و برابری» را در جامعه ایران نهادینه نماید؛ و نمی تواند «شرایط برای باز تولید استبداد حتی در کوتاه مدت در جامعه ایران را از بین ببرد» بنا بر این، در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که «بدون جامعه مدنی جنبشی دینامیک سراسری فراگیر نهادینه شده» (خود جوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون زای تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی های قدرت و جریان های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از

راست راست تا چپ چپ، در دو جبهه عظیم آزادی خواهانه و برابری طلبانه از اقشار میانی تا اعماق اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «اعم از کارگری و کارمندی») که تنها عضله و عامل اجرائی نیرومند انتقال قدرت (از بالائی های حکومت به پائینی های قدرت) می باشند، هر گونه تئوری و نظریه پردازی و رویکردی در این رابطه سورنا زدن از دهان گشادش می باشد؛ و باز در چارچوب همین رویکرد بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته بر این باور بوده و هست که «تکوین شوراهای فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای تکوین یافته از پائین هم» که با ورود جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «موقعیت انقلابی مادیت پیدا می کنند» می بایست از «بطن همین جامعه مدنی جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای تکوین یافته از پائین حاصل بشود». در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۶ سال گذشته، یعنی از خرداد ۱۳۵۵ الی الآن) تا زمانیکه «شوراهای فراگیر و سراسری خودرهبر جمعی دینامیک درون زای تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا نکنند امکان تحول ساختاری دموکراتیک سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و امکان دستیابی به دموکراسی مستقیم یا دموکراسی شورائی وجود ندارد.»

بدین ترتیب است که باید بگوئیم که آنچنانکه امروز بزرگترین بحرانی که جامعه سیاسی خارج نشینان ایرانی (از راست راست تا چپ چپ) در بر گرفته است «نبرد آلترناتیوسازی و یا رهبرسازی استاتیکی آنها برای ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می باشد، در داخل کشور هم بزرگترین بحرانی که در عرصه رهبرسازی و یا آلترناتیوسازی (برای کنشگران ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) وجود دارد در عرصه بالائی های قدرت محدود می شود». فراموش نکنیم که همه اصلاح طلبان حکومتی (در رنگ های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره آن) برای مدت نزدیک به سه دهه (از خرداد ۷۶ تا شهریور ۱۴۰۱) خودشان را لاستیک

زایاس حکومت تعریف می‌کردند و معتقد به اصلاحات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب همین قانون اساسی ولایتمدار رژیم و بازگشت به دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی بودند و همه آنها دوران سیاه و جنایت و فاجعه دهه شصت را مدینه فاضله خود می‌دانستند و به دنبال بازگرداندن جامعه ایران به دوران جنایت و سفاکی و سرکوب و اختناق دهه شصت رژیم مطلقه فقهاتی بودند. البته امروز پس از سه دهه با به لرزه درآمدن موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تقریباً همگی آنها به مرحله‌ای رسیده‌اند که «آن‌ها دیگر چاره‌ای جز عبور از این وضع ندارند» بنابراین حتی اگر می‌بینیم که سید محمد خاتمی (در نقد بیانیه میر حسین موسوی) در بیانیه خودش «اعتراف به سترون بودن پروژه اصلاح‌طلبی حکومتی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول نزدیک به سه دهه گذشته می‌کند» ولی در همین بیانیه هم مانند گذشته «بر نگهداری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پای می‌فشارد» زیرا «عبور از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» (حتی در شکل بدون ساز و کار و راهبرد و بدون عضله اجرایی میر حسین موسوی) «تیر خلاص برای همه جریان‌های اصلاح‌طلب حکومتی دوم خردادی تحت هژمونی سید محمد خاتمی می‌باشد». قابل ذکر است که در تحلیل نهایی هر کدام از جریان‌های اصلاح‌طلب حکومتی دوم خردادی تحت هژمونی سید محمد خاتمی به نحوی «موجودیت خودشان را در کادر همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف می‌کنند»؛ و شاید در این رابطه هم باشد که حتی زمانی که خود میر حسین موسوی در بیانیه جدیدش «کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشد» و به طرح پلاتفرم سه مرحله‌ای (همه‌پرسی و تکوین مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی جدید) می‌پردازد، وقتی که به موضوع عضله و عامل اجرای انتقال قدرت از حاکمیت فعلی به مردم (و یا به عبارت دیگر وقتی که به عامل اجرا و عضله اجراکننده پلاتفرم سه مرحله‌اش) می‌رسد، «دستش می‌لرزد و در بیانیه خود آن را به صورت ابهامات پلاتفرم‌اش مطرح می‌کند» و می‌گوید: «این پیشنهاد با ابهاماتی همراه است. کمترینش

آنکه چه کسی قرار است آن را بپذیرد یا به اجرا بگذارد». به باور ما، «ابهامات میر حسین موسوی در این بیانیه معلول ضعف او نسبت به بود و نبود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است». علی‌هذا، از اینجاست که میر حسین موسوی (در بیانیه جدیدش) هرگز سخنی از «جدائی حکومت از فقه و فقهات آنچنانکه خمینی می‌گفت، نمی‌گوید و بر جدائی فقه و فقهات و اسلام فقهاتی از حکومت حرفی به میان نمی‌آورد». محورهای اصلی بیانیه جدید میر حسین موسوی (که در روز شنبه ۱۴۰۱/۱۱/۱۵ توسط سایت کلمه برای اولین بار انتشار پیدا کرد) عبارتند از اینکه:

اولاً مهندس موسوی در این بیانیه تاکید می‌کند که دیگر «اجرای بدون تنازل قانون اساسی را کارساز نمی‌داند» که البته اگر چه این شعار از آغاز تکوین رژیم مطلقه فقهاتی (از سال ۱۳۵۸ الی زماننا هذا) شعار غلط و باطلی بوده است و اجرای بدون تنازل قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در آن ولی فقیه و رأی قانون قدرت خدائی دارد و مشروعیتش از آسمان می‌گیرد نه از مردم و در برابر مردم هم غیر پاسخگو و مسئولیت‌ناپذیر می‌باشد، این امامزاده (قانون اساسی بدون تنازل) که میر حسین موسوی از سال ۱۳۸۸ بر آن دخیل بسته بود (و در ۱۷ بیانیه‌ای که او در سال ۸۸ صادر کرد) و مدت ۱۳ سال بعد از آن همچنان بر آن باور داشته است، تنها قدرت کور کردن دارد نه قدرت شفاء بخشیدن. به هر حال همین که در این بیانیه «مهندس موسوی پس از ۴۴ سال که از عمر این قانون اساسی ولایتمدار می‌گذرد، بر سترونی و عقیم بودن آن مهر تائید می‌گذارد هر چند دیر است، ولی باید به عنوان نکته مثبت این بیانیه جدید او به حساب بیاوریم.»

ثانیاً در این بیانیه مهندس موسوی تاکید می‌کند که: «قانون به عنوان تنها راه نجات کشور زمانی معنا می‌دهد که خود بر ناموسی پیشین از عدالت و حقانیت تکیه کند و برآمده از مردم و برای مردم باشد نه در خدمت حراست از امتیازات ناروا و جایگاه‌کسانی که خویشان را مافوق قانون می‌دانند». در خصوص این ادعای درست مهندس موسوی در بیانیه

جدیدش باید اضافه کنیم که ناموس قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی خمینی، قبل از همه در «کتاب ولایت فقیه‌اش» تعریف کرده است و با صراحت گفته است که «هدف حکومت اسلامی مورد ادعایش (که قانون اساسی فوق بستر ساز حقوقی آن می‌باشد) تنها برای اجرای احکام شرعی است، نه برای عدالت و آزادی در جامعه ایران». در این رابطه مهندس موسوی باید عنایت داشته باشد که «خمینی حتی برای یک بار هم سخن از آزادی و عدالت به عنوان برنامه و هدف و ناموس حرکتش نگفته و اصلاً به این موضوع باور نداشته است». برای او آزادی همان بود که برای مرادش و مقتدایش شیخ فضل‌الله نوری مطرح بود (یادآوری می‌کنیم که شیخ فضل‌الله همیشه از آزادی با عنوان «کلمه منحوس آزادی» یاد می‌کرد) برای خمینی به همین دلیل «اقتصاد مال خرها» بود و می‌گفت «ما برای خربزه انقلاب نکرده‌ایم» چراکه خمینی نمی‌خواست «عدالت را در عرصه اقتصاد مردم تعریف بکند» برای خمینی «عدالت به معنای صلاحیت آخوندها جهت پیش نماز شدن بود» برای خمینی «مشروعیت رژیم و قدرت ولی فقیه هرگز و هرگز توسط مردم تعریف نمی‌شد» بلکه برعکس آنچنانکه در نامه ابلاغ مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ مطرح کرد «او بر پایه مشروعیت آسمانی خودش، بازرگان را به آن پست انتصاب کرد، نه بر پایه مشروعیت زمینی و مردمی‌اش». برای خمینی «اوجب الواجبات حفظ همین رژیم مطلقه فقهاتی بود نه چیزی بیشتر از آن». برای خمینی «مخالفین این رژیم سبع یا حیوان وحشی بودند، نه بشری که دارای حقوق انسانی باشند». برای خمینی «زن شهروند درجه دوم به حساب می‌آمد که حتی از حق آزادی در انتخاب پوشش خودش هم محروم است» و غیره و غیره، بنابراین اگر قبول داریم که معمار اصلی این قانون اساسی و این رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود خمینی بوده است و اگر قبول داریم که خود این قانون اساسی و خود این رژیم همان گفتمان و اندیشه‌های خمینی است که مادیت اجتماعی و حقوقی و

سیاسی پیدا کرده است، بهتر آن بود که میر حسین موسوی در این بیانیه جدیدش حداقل اعلام می‌کرد که «شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی از آغاز تکوین این رژیم شعار باطلی بوده است»؛ زیرا «هرگز از جغد قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در سه دهه گذشته اصلاح‌طلبان حکومتی ادعا و تبلیغ کرده‌اند) کبوتر زائیده نمی‌شود»؛ بنابراین، در خصوص این قسمت از ادعای مهندس موسوی در بیانیه جدیدش هم باید بگوئیم که «این قانون اساسی از آغاز بر ناموس پیشین عدالت و حقانیت شکل نگرفته است و هرگز این قانون اساسی برآمده از مردم و برای مردم نبوده است»، بلکه آنچنانکه خمینی در کتاب ولایت فقیه اذعان می‌کند، «ناموس این قانون اساسی انتقال قدرت از مردم به روحانیت و فقیه و ولی فقیه می‌باشد» که از نظر او قدرت خدائی دارند.

ثالثاً در این بیانیه مهندس موسوی می‌گوید: «ایران و ایرانیان نیازمند و مهیای تحولی بنیادین‌اند که خطوط اصلی‌اش را جنبش پاک «زن، زندگی، آزادی» ترسیم می‌کند. این سه کلمه بذره‌های آینده روشن‌اند، آینده‌ای پیراسته از ظلم و فقر و تحقیر و تبعیض. این‌ها سه واژه‌اند که با خود تاریخی از تکاپو و تفکر و مبارزه و آرزو حمل می‌کنند و در میانشان «زن» از همه امید بخش‌تر است، زیرا در بین ما سعادت و خیر عمومی به دست نمی‌آید و مبارزات به پیروزی نمی‌رسند مگر با حضور زنان و مردان در کنار هم؛ و هیچ مبارزه‌ای نیست که با این شرط به پیروزی نرسد». در خصوص این قسمت از گفته‌های مهندس موسوی در بیانیه جدیدش «تا آنجا که مربوط به حمایت او از ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران می‌باشد، جای تقدیر دارد». ولی در ادامه آن باید بگوئیم که متأسفانه او در این جا و رای یک حمایت از ابر حرکت اعتراضی ۱۴۰۱ پیش رفته است، چرا که به دو مسئله دیگر هم تکیه کرده است و در باب آنها داوری کرده است که از نظر ما باید مورد نقد قرار بگیرد، یکی اینکه در این عبارات وی می‌گوید «خطوط اصلی تحول بنیادین در جامعه ایران جنبش پاک زن، زندگی،

آزادی ترسیم می‌کند». البته «اگر هدف میر حسین موسوی از این جمله طرح یک شعار احساسی صرف در تجلیل از ابرحکرت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باشد باز هم قابل تقدیر است»؛ اما داوری ما در این رابطه این است که «او می‌خواهد از تبیین واقعی جوهر حرکت جدیدش فرار کند و با این کلی‌گویی اصل موضوع را (که جوهر حرکت جدید او می‌باشد) کتمان نماید». توجه داشته باشیم، آنچنانکه در شش شماره گذشته نشر مستضعفین ایران (از شماره ۱۵۹ تا شماره ۱۶۴ ارگان عقیدتی و سیاسی و جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به تفصیل مطرح کرده‌ایم، «شعار زن، زندگی، آزادی، به عنوان گفتمان ابرحکرت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مهم‌ترین واقعیتی که بر پایه آن به عنوان ترازو می‌توان در خصوص جوهر ابرحکرت اعتراضی ۱۴۰۱ تبیین کرد، فقط و فقط، «جوهر دموکراتیک و دموکراسی‌خواهانه بر پایه به چالش کشیدن سیستم آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۴ سال گذشته (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار دارد) می‌باشد، نه چیزی بیشتر از این»؛ و آنچنانکه در تحلیل‌های گذشته در نشر مستضعفین ایران مطرح کرده‌ایم، «بزرگ‌ترین ضعف گفتمان «زن، زندگی، آزادی» (که بستر ساز کودتای ابرحکرت اعتراضی شد) این است که در این شعار «عدالت اقتصادی و عدالت طبقاتی و عدالت اجتماعی» که بزرگترین مطالبه مردم ایران در ۴۴ سال گذشته از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است، مطرح نمی‌شود». ولی آنچه در شعار و گفتمان «زن، زندگی، آزادی» مورد تاکید قرار گرفته است، «حقوق فمینیستی و دموکراسی و آزادی بر پایه به چالش کشیدن سیستم آپارتاید تو در توی حاکم (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار دارد) می‌باشد» اگر میر حسین موسوی تحلیل ما را در این رابطه قبول دارد، باید داوری کنیم که «غیر از کلی‌گویی و برخورد احساسی کردن با موضوع، در عبارات فوق او که به وضوح آشکار است، یک خطای بزرگ دیگری هم او در این عبارات مرتکب شده است و آن اینکه او آگاهانه یا ناآگاهانه به جای اینکه مبارزه جنبش زنان ایران را در این

ابرحکرت اعتراضی ضد استبدادی در چارچوب «عدالت جنسیتی به صورت سلبی و ایجابی تبیین کند» و «برابری جنسیتی بین زن و مرد» را معیار سعادت عمومی جامعه امروز ایران تعریف نکند، «بدون اشاره به موضوع برابری جنسیتی» با کلی‌گویی (مثل خمینی که می‌گفت: «خدا هم کارگر است»، یا به بازاری‌ها می‌گفت: «اسلام با بازار زنده است»، یا به ورزشکاران زورخانه می‌گفت: «این علی، علی شما اسلام را زنده نگه داشته است» و قس علی هذا) و به صورت پوپولیستی (مانند خمینی که می‌گفت: «همه با هم» یا می‌گفت: «اگر به جای شاه عبدالله زیاد هم بیاید بهتر است» و یا می‌گفت: «آب و برق مجانی می‌شود»؛ و یا می‌گفت: «خانه نخرید ما همه را صاحب خانه می‌کنیم»؛ و یا می‌گفت: «حذف بهره بانکی قطعی است»؛ و یا می‌گفت: «حقوق ملت کرد به خود آنها واگذار می‌شود»؛ و یا می‌گفت: «ما زندان سیاسی نخواهیم داشت»؛ و یا می‌گفت: «من پول نفت را در سفره مردم می‌آورم»؛ و یا می‌گفت: «تمام خانواده‌ها باید حقوقی تحت عنوان نفت ماهیانه دریافت کنند»؛ و یا می‌گفت: «روحانیون نباید رئیس جمهور بشوند»؛ و یا می‌گفت: «من رهبر و رئیس جمهور کشور نخواهم شد»؛ و یا می‌گفت: «همه احزاب در ابراز عقاید آزاد هستند»؛ و یا می‌گفت: «مارکسیست‌ها در ابراز عقیده آزاد هستند»؛ و یا می‌گفت: «در حکومت اسلامی دیکتاتوری وجود ندارد» و غیره) لهدا، در همین چارچوب است که میر حسین موسوی در عبارات فوق می‌گوید: او به دنبال «حضور زنان و مردان در کنار هم است». چراکه برای او در این رابطه آنچنانکه خودش می‌گوید «هیچ مبارزه‌ای نیست که بدون حضور زنان و مردان در کنار هم به پیروزی برسد». البته خمینی با این ترفند بود که در سال ۵۷ توانست با حضور زنان در کنار مردان، در مبارزه هژمونی طلبانه‌اش، رهبری خودش را بر مبارزه ضد استبدادی مردم ایران تثبیت نماید و قدرت بادآورده را صاحب بشود) اما بن مایه سخن ما (در طول ۴۶ سال گذشته، «از خرداد ۱۳۵۵ الی الان» چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا

جنبشی نشر مستضعفین ایران، در این رابطه پیوسته و علی‌الدوام بر این پایه استوار بوده و هست که) «به جای کلی‌گوئی در باب حقوق زنان، باید این حقوق تنها و تنها در چارچوب عدالت جنسیتی و برابری حقوق زن و مرد در همه عرصه‌های حقوقی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فردی (به صورت ایجابی) همراه با رفع تمامی تبعیضات جنسیتی (به صورت سلبی) که در طول بیش هزار سال گذشته، توسط اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی (تکلیف‌محور و تقلیدگرا و تعبدپذیر) حوزه‌های فقهی بر زن ایرانی تحمیل شده است صورت بگیرد». به بیان دیگر در رویکرد ۴۶ سال گذشته حیات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «طرح حقوق زنان خارج از اصل عدالت جنسیتی و برابری حقوق زن و مرد (حتی در شکل فمینیستی آن هم) یک دروغ بزرگ و عوام‌فریبانه و پوپولیستی می‌باشد»، بنابراین، کلی‌گوئی مهندس موسوی در بیانیه جدیدش در خصوص زنان ایران، خارج از کادر عدالت جنسیتی یا برابری حقوق زن و مرد می‌باشد که امری پوپولیستی و عوام‌فریبانه است. «قرار گرفتن مردان در کنار زنان در مبارزه مشترک، بدون برنامه و هدف و استراتژی کنکرت، آنچنانکه او مطرح می‌کند، تنها برای خمینی توانست قدرت آفرین بشود.»

رایعاً مهندس موسوی در بیانیه جدیدش در خصوص بحران‌های هزار توی ۴۴ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گوید: «زایش دلهره‌آور فاصله طبقاتی، اثرات سیاست‌های ماجراجویانه دشمن‌محور به جای دوستی و همکاری جهانی و منطقه‌ای، فساد گسترده در نهادهای پولی و مالی، خفقان گسترده فرهنگی، فقدان آزادی‌ها و سرکوب وحشیانه زنان و مردان و حتی کودکان... اینک همه از وجود بحران‌های به هم پیوسته در کشور خبر دارند. بحران اقتصادی (از گسترش فقر تا سقوط آزاد ارزش پول ملی و تورم کمرشکنی که بار سنگین آن قامت اکثر مردم را خم کرده است) بحران مدیریت و ناکارآمدی (از ناتوانی حاکمیت برای اجرای برنامه‌ها و سیاست‌ها تا فساد ساختاری و شبکه‌ای) بحران سیاست داخلی و خارجی

بحران زیست محیطی، بحران اجتماعی، بحران مشروعیت، بحران فرهنگی و رسانه‌ای و... ولی بحران بحران‌ها ساختار تناقض‌آلود و غیر قابل دوام نظام سیاسی کشور است. این قدرت غیر پاسخگو و مسئولیت‌ناپذیر است که روزگار را بر ما تاریک می‌سازد و راه را بر بهروزی مردم رنج دیده می‌بندد». داوری اجمالی ما در رابطه با این عبارات بیانیه جدید مهندس موسوی، عبارت است از اینکه «اگر داوری موسوی مربوط به تبیین بحران‌های هزار توی ۴۴ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، امری قابل تأیید است، البته با این شرط که او بپذیرد ریشه تکوینی همه این بحران‌ها باز می‌گردد به دهه ۶۰ و رهبری خمینی» که میر حسین تا ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ «دوران فاجعه بحران‌های دهه شصت خمینی را تحت عنوان دوران طلایی و مدینه فاضله خودش تعریف می‌کرد» و حتی در همین بیانیه هم «نه تنها او کوچکترین اشاره‌ای جهت به چالش کشیدن دوران فاجعه دهه شصت خمینی نمی‌کند، بلکه برعکس میر حسین زیرکانه و مودیانانه تلاش می‌کند، تا تمامی پروسه این فاجعه و بحران‌ها را محدود به دوران رهبری خامنه‌ای بکند»؛ که «این یک خیانت به مردم و تاریخ می‌باشد». مع الوصف، در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال حیات، حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ که اولین شماره آرمان مستضعفین ایران منتشر گردید، الی زماننا هذا) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «آبخور و ریشه اصلی تمامی بحران‌ها و فاجعه‌های سیاسی و اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و اداری جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بر می‌گردد به مانیفست فقهاتی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی و غیره خود خمینی» و قطعاً تا زمانی که توسط «یک انقلاب عظیم و دموکراتیک فرهنگی تکوین یافته از پائین، در چارچوب اسلام تطبیقی بازسازی شده در کادر اندیشه‌های معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی، مانیفست اندیشه‌های خمینی به

صورت سلبی و ایجابی به چالش همه جانبه کشیده نشود، هر گونه تحول سیاسی از بالا فقط جابجائی ولایت سلطانی و ولایت فقهائی البته با شکل های جدید نه چیزی بیشتر از این می باشد»، بنابراین، بدین ترتیب است که در خصوص راه حل ارائه شده توسط مهندس موسوی در عبارات فوق، باید بگوئیم متأسفانه این راه حل او «آدرس اشتباهی دادن به مخاطب است». چراکه حتی در ریشه یابی مکانیکی علل بحران های اقتصادی امروز جامعه ایران، او باید عنایت داشته باشد که «عامل اصلی تکوین همه این بحران های اقتصادی موجود جامعه ایران هم نظام سرمایه داری رانتی و نفتی و فساد آفرین و حکومتی نظم حاکم می باشد» که در طول ۴۴ سال گذشته در چارچوب مانیفست اقتصادی خمینی روندی فقهائی پیدا کرده است.

علی ایحال، هر جریان و نظام دیگری در هر شکلی هم که به قدرت برسد و بخواهد مانند خمینی و خامنه ای از این نظام سرمایه داری رانتی و نفتی و فساد آفرین بدون تحول ساختاری همه جانبه (و بدون تکیه بر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات در کشور) بخواهد سواری بگیرد، چه میر حسین موسوی باشد و چه خامنه ای، چه شاه باشد و چه شیخ «راهی جز در غلطیدن در همین فاجعه و بحران های اقتصاد - سیاسی برایش باقی نمی ماند». به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که «امکان تحول بنیادین و ساختاری نظم حاکم بر جامعه ایران هرگز توسط تکیه صرف کردن بر تحول نظام سیاسی (آنچنانکه دکتر محمد مصدق هم می پنداشت) حاصل نمی شود» در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (با تاسی از مسیر معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) «تحول بنیادین و ساختاری در عرصه های مختلف در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، تنها و تنها در گرو تحول ساختاری اجتماعی و اقتصادی بر پایه تحول بنیادین ساختار فرهنگی استوار می باشد». لذا،

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که «با تحول صرف سیاسی از بالا بدون تحول عظیم ساختاری اجتماعی و مناسبات اقتصادی حاکم تکوین یافته از پائین بر پایه تحول عظیم دینامیک فرهنگی، حتی اگر صد بار دیگر هم مانند مصدق بخواهیم از بالا نظام سیاسی کشور را دچار تحول بکنیم، باز (آنچنانکه با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ شاهد بودیم) انسداد سیاسی، انسداد اجتماعی، انسداد اقتصادی و انسداد فرهنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باز تولید می شود» و این قصه تکرار می گردد و مردم ایران راه به دهی نخواهند برد و استبداد در جامعه ایران به صورت هولناک تر از گذشته باز تولید می شود و با رفتن نظام سیاسی شاه، باز نظام سیاسی شیخ و بالعکس با صورتک های جدیدی حاکم می گردد.

خامسا در قسمت پایانی این بیانیه مهندس موسوی، در خصوص طرح پلاتفرم سیاسی سه مرحله ای خودش، به طرح سه سؤال بدون پاسخ می پردازد و می گوید: «چه کسی قرار است آن را بپذیرد یا به اجرا بگذارد؟ از آن بالاتر چه باید کرد تا چهل سال بعد، از نو به همین نقطه باز نگردیم و از سوی آیندگان سرزنش نشویم؟ از آن مبرم تر، چگونه به توانائی مان برای عبور از این مرحله ایمان بیاوریم؟» آنچه ما از این عبارات آخرین بیانیه جدید مهندس موسوی می فهمیم، اینکه:

الف - مهندس موسوی در این بیانیه با رویکرد خمینی به دنبال «رهبری فردی و استاتیک تکوین یافته از بالاست، نه رهبری جمعی درون زای تکوین یافته از پائین». دلیل ما هم این است که در عبارت فوق او می گوید «چه کسی قرار است آن را بپذیرد؟» باری، از اینجاست که باید به مهندس موسوی خاطر نشان سازیم که تا زمانی که جامعه ایران به دنبال «رهبری فردی بیرون از جنبش به صورت استاتیک باشد» (آنچنانکه در سال ۵۷ هم تجربه کرده ایم) جز باز تولید استبداد (به صورت موحش تر از گذشته) دستاوردی برای مردم ایران حاصل نمی شود.»

ب - او در عبارت فوق باز از خود به عنوان یک ابهام سؤال می‌کند که «چه باید کرد که چهل سال بعد از نو، به همین نقطه باز نگردیم؟» در پاسخ به این سؤال موسوی هم باید بگوئیم، برعکس تصور جنابعالی «انحراف امروز نظم حاکم بر کشور ایران، پس از ۴۰ سال حاصل نشده است، بلکه از زمان خود خمینی این بنا به صورت کج بنا شده است. ولی جنابعالی حتی همین امروز حاضر به قبول انحراف این بنا در ۴۰ سال پیش توسط خمینی نمی‌شوی و فکر می‌کنید پس از ۴۰ سال توسط مسئولیت ناپذیری و غیر پاسخگو بودن خامنه‌ای این انحراف رخ داده است.»

ج - در پاسخ به سؤال دوم مهندس موسوی در این بیانیه که می‌پرسد «چه باید کرد تا چهل سال بعد از نو به همین نقطه باز نگردیم و از سوی آیندگان سرزنش نشویم؟» باید بگوئیم که «تنها و تنها و تنها در چارچوب نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر دموکراسی مستقیم، یا دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که همان توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات می‌باشد، ما می‌توانیم آینده نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه را تضمین و گارانتی بکنیم». البته معنای دیگر این حرف آن است که «هرگز در چارچوب نظام‌های غیر دموکراتیک و استبدادگرا چه در شکل شاه‌نشینی آن و چه در شکل شیخ‌نشینی آن با هر شکل و لباسی که باشند، نمی‌توان آینده نظام‌های سیاسی تکوین یافته از بالا توسط نخبگان تضمین کرد». شکست همه نظام‌های سیاسی در دو قرن گذشته در چارچوب مناسبات اقتصادی - سیاسی مختلف از سرمایه‌داری تا سوسیالیسم پادگانی و دولتی و تک حزبی مارکسی و لنینیستی و مائوئیستی و غیره در این رابطه خود گویای آن است که شرط اولیه تحقق نظام‌های دموکراتیک، «انجام پروسه تکوین آن از پائین آن هم با بازوی اجرائی جنبش‌های دینامیک سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین» می‌باشد،

به عبارت دیگر تجربه دو قرن پراکسیس سیاسی - اجتماعی مردم جهان نشان می‌دهد که «تمامی نظام‌های سیاسی که از بالا توسط نخبگان سیاسی چه با رویکرد سرمایه‌داری و چه با رویکرد مارکسیستی و سوسیالیستی» انجام گرفته است، شکست خورده‌اند؛ و در تحلیل نهائی، «هیچکدام از این نظام‌های سیاسی نتوانسته‌اند برای جامعه بشری دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی به همراه بیاورند.»

باری، در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «تنها راه دستیابی به نظام دموکراتیک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که بتوانیم به صورت دینامیک آینده خودش را مستمر بازتولید دموکراتیک بکند (با تاسی از اندیشه‌های معلمان کیرمان اقبال و شریعتی) نظام دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد» زیرا مبانی این نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی از آغاز الی الان در رویکرد ما عبارت بوده است از:

اول - این نظام باید «از پائین تکوین پیدا کند نه از بالا» به بیان دیگر (در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته) «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یا سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک نظام جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین است، نه یک نظام حزبی استاتیک تزریق شده از بالا»؛ بنابراین، در این رابطه بوده است که در ۴۶ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده و هستیم که «احزاب سیاسی که بتوانند نمایندگی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را در بالای قدرت در دست بگیرند، باید از دل جنبش‌ها و یا شوراها توده‌ای دینامیک تکوین از پائین (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زا) حاصل بشوند، نه از بالا به صورت استاتیک توسط نخبگان.»

دوم - پیوسته و علی‌الدوام در طول ۴۶ سال گذشته براین باور بوده‌ایم که «تا زمانی که جامعه ایران توسط فرهنگ دموکراتیک در چارچوب اسلام بازسازی شده تطبیقی (معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) دموکراتیزه، نشوند، دموکراسی سه مؤلفه‌ای دینامیک تکوین یافته از پائین، به عنوان یک سنتز نمی‌تواند از بطن پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه ایران بشوند». علی‌هذا، از اینجا بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته، ما دموکراسی سه مؤلفه‌ای به عنوان «یک جنبش عظیم فرهنگی تعریف کرده‌ایم» و باز در همین راستا بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته «معتقد به تقدم جنبش عظیم فرهنگی» در راستای «دموکراتیزه کردن جامعه ایران» بوده‌ایم. همچنین در این رابطه بوده است که «تحقق انقلاب اجتماعی قبل از انقلاب سیاسی، در گرو تحول عظیم دموکراتیک فرهنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دانسته‌ایم»؛ و از این بابت در طول ۴۶ سال گذشته هر گونه اعتقاد به «تقدم انقلاب سیاسی» (جهت کسب قدرت از بالا توسط نخبگان) «قبل از انقلاب اجتماعی» نفی کرده‌ایم. چرا که بر این باور بوده و هستیم که «انقلاب اجتماعی یا تحول عظیم جامعه امری است که تنها و تنها توسط تحول عظیم فرهنگی تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود، نه به صورت دستوری و تزریقی از بالا توسط کسب قدرت سیاسی، آنچنانکه مارکسیست‌های (مارکسی و لنینیستی و مائوئیستی و غیره) شکست خورده در طول ۱۵۰ سال گذشته بر طبل آن کوبیده‌اند». علی‌ایحال، در همین رابطه بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته، استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «استراتژی آگاهی‌بخش، با شعار محوری آگاهی، آزادی و برابری بوده است» و رسالت اصلی کنش‌گران پیشگام (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش، به صورت «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری (نه رهبری) جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر

درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) تعریف کرده‌ایم.»

سوم - در طول ۴۶ سال گذشته، معتقد بوده‌ایم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع اجتماعی و عادلانه و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات، اگر «بصورت دینامیک» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا کند (نه بصورت استاتیک تزریق شده از بالا،) بخاطر «جوهر دینامیک و دموکراتیک و جنبشی و شورائی» این نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌تواند «در آینده بصورت دینامیک، خود را نقد و بازسازی و باز تولید مستمر نماید». در نتیجه همین «نقد و بازسازی و باز تولید مستمر و دینامیک دموکراتیک باعث می‌گردد، تا نظام‌های دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بتوانند در آینده موجودیت همراه با مشروعیت خودشان را بصورت دموکراتیک و اجتماعی و عادلانه گارانتی نمایند»؛ و همچنین بتوانند، «بصورت مستمر و دوره‌ای نمایندگان نهادهای دموکراتیک خود را تغییر بدهند» و بتوانند دائماً خود را بازسازی دینامیک بکنند».

چهارم - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ گذشته بر این باور بوده و هست که لازمه موفقیت تحولات عظیم ساختاری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (انقلابات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) وجود «تقدم شرایط و موقعیت ذهنی آن تحولات بر شرایط عینی است». مع الوصف در ۴۶ سال گذشته هر گونه «تحول دینامیک شکل گرفته بر پایه تک مؤلفه‌ای، شرایط عینی» (و در خلاء شرایط ذهنی مناسب) حرکت «خیزشی» تعریف کرده‌ایم نه حرکت «جنبشی» و در چارچوب این رویکرد پیوسته و علی‌الدوام «حرکت‌های خیزشی تک مؤلفه‌ای محصول شرایط عینی (حتی در حد خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) و در خلاء شرایط ذهنی، حرکت‌های توده‌وار بی‌شکل و متمیزه و بی‌سر میرنده نه بالنده تعریف کرده‌ایم» برعکس حرکت‌های «جنبشی» که به صورت سنتزی حاصل

دیالکتیک شرایط ذهنی و شرایط عینی مناسب دانسته‌ایم، لهذا اینگونه حرکت‌های جنبشی را (برعکس حرکت‌های خیزشی) حرکت‌های بالنده (نه میرنده) تعریف کرده‌ایم و مبانی پروسه انجام به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) دانسته‌ایم.»

باز در طول ۴۶ سال گذشته رسالت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه حرکت افقی، «هدایت‌گری و حضور میدانی و راهبری و راهیابی (نه رهبری) و فرمولبندی و تئوریزه کردن و تحلیل مستمر و آسیب‌شناسی حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعریف کرده‌ایم». همچنین در طول ۴۶ سال گذشته «هر گونه جایگزین شدن یا جایگزین کردن نخبه‌ها و پیشاهنگان و پیشروها و پیشگامان به جای کنش‌گران جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی چه با رویکرد حزب‌گرائی استاتیک و چه با رویکرد سکتاریستی چریک‌گرائی و ارتش خلقی امری مردود و شکست خورده دانسته‌ایم.»

پنجم - در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام «سه مؤلفه حرکت پیشگامی و پیشاهنگی و پیشروئی را به عنوان سه نوع استراتژی منفک از همدیگر تعریف کرده‌ایم و در همین چارچوب بوده است که «استراتژی چریک‌گرائی شکست خورده» در یک دهه (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، در «کادر استراتژی پیشاهنگی جدا از توده‌ها و با بن‌مایه تئوریک حرکت موتور بزرگ توسط موتور کوچک» تعریف کرده‌ایم و همین رویکرد را «عامل اصلی ناکامی و شکست آنها در جامعه ایران دانسته‌ایم و تمامی بحران‌های تشکیلاتی و سیاسی و اجتماعی جریان‌های پیشاهنگی (از مذهبی‌ها تا مارکسیست‌ها که امروز همه آنها خارج‌نشین شده‌اند و در رأس آنها مجاهدین خلق و فدائیان خلق می‌باشند، از آغاز الی الان) مولود و سنتز همین رویکرد پیشاهنگی چریک‌گرائی و

ارتش خلقی دانسته‌ایم» و بر این باوریم که «تا زمانی که این جریان‌های پیشاهنگی نتوانند با انتقاد و بازسازی استراتژی خود از ورطه هولناک پیشاهنگی بیرون بیایند بحران‌های همه‌جانبه سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی و تئوریک و عملی آنها همچنان پا بر جا و رو به گسترش خواهد بود»؛ و باز در این رابطه بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته، رویکرد و «استراتژی حزب‌گرایانه و نخبه‌گرایانه استاتیک تکوین یافته از بالا» را تحت عنوان «رویکرد و استراتژی پیشرو» تعریف کرده‌ایم، که حاصل حرکت آنها حداقل در ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی زماننا هذا) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «امری شکست خورده تحلیل کرده‌ایم» و دلیل آن را «استاتیک بودن یا حرکت از بالا و جایگزین کردن حرکت خودشان به جای حرکت دینامیک گروه‌های مختلف اجتماعی و اعتقاد به کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی با بالائی‌های قدرت و اعتقاد به تقدم کسب قدرت سیاسی نسبت به تحول ساختاری دینامیک اجتماعی و فرهنگی جامعه و وابستگی آنها به قدرت‌های بیرون از جنبش‌های اجتماعی دانسته‌ایم.»

اما در خصوص «استراتژی پیشگامی» (در مقایسه با استراتژی شکست خورده پیشاهنگی و استراتژی شکست خورده پیشروئی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پیوسته و علی‌الدوم) در طول ۴۶ سال گذشته بر این باور بوده و هستیم که «استراتژی پیشگامی، تنها در چارچوب «کونوا مع الناس و لاتکونوا مع الناس» - با مردم باشید اما با مردم نشوید» قابل تعریف می‌باشد و پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «استراتژی پیشگامی رسالت اجتماعی خودش را در چارچوب حرکت افقی توده‌ها تعریف می‌نماید، نه حرکت عمودی و سازمانی» و باز در همین رابطه (از آغاز الی الان) «معتقد بوده و هستیم که استراتژی پیشگامی یک استراتژی جنبشی است نه استراتژی حزبی و چریکی و ارتش خلقی و قس علی‌هذا»؛ و ها‌کذا، از آغاز «در تبیین استراتژی پیشگامی (بر پایه تحول عظیم ساختاری دینامیک، چهار مؤلفه‌ای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) به تقدم

تحول دینامیک ساختاری، فرهنگی و اجتماعی نسبت به تحول سیاسی و اقتصادی اعتقاد داشته‌ایم» و لازمه تحول دینامیک ساختار سیاسی و اقتصادی، انجام تحول دینامیک ساختاری فرهنگی و اجتماعی می‌دانیم.

ساده‌تر آنچه در این شرایط مهم‌تر از محتوای خود بیانیه جدید مهندس موسوی می‌باشد، «فونکسیون و کارکرد و تاثیراتی است که این بیانیه در عرصه‌های مختلف از حاکمیت و جبهه اصلاح‌طلبان حکومتی و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور ایجاد خواهد کرد»؛ بنابراین از اینجاست که باید با ضرس قاطع داوری کنیم که «پس‌لرزه‌های بیانیه جدید» مهندس موسوی بیشتر از «لرزه محتوای بیانیه او می‌باشد». برای فهم این مهم ضرورت دارد که در آنالیز و کالبد شکافی این بیانیه «بین لرزه و پس‌لرزه‌های بیانیه جدید موسوی» تفکیک قائل شویم؛ زیرا لرزه یا لرزه‌های بالفعل این بیانیه عبارتند از: «همان طرح محورهای جدید این بیانیه در رویکرد میر حسین موسوی» که عبارتند از:

الف - موسوی به صورت ضمنی در این بیانیه «برای اولین بار بر ضرورت گذار از رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تاکید می‌کند». ب - او در این بیانیه «برای اولین بار بر غیر قابل اصلاح بودن یا اصلاح ناپذیری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تاکید می‌ورزد»؛ و بر این باور است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «نه تنها حاضر نیستند کوچکترین تغییری در روش حکومت‌مداری خودشان بدهند، بلکه برعکس مصمم‌اند، تا با استفاده از همه امکانات و ابزار گسترده سرکوبی که در اختیار دارند، نظام سیاسی کنونی را حفظ کنند». به بیان دیگر موسوی در این بیانیه «هرگونه اصلاح و تحولی در راستای تحقق حاکم شدن مردم بر سرنوشت‌شان توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را غیر ممکن می‌داند».

ج - او در این بیانیه «برای اولین بار، عبور از قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (که در طول ۱۳ سال گذشته با شعار «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» خود از آن دفاع و حمایت می‌کرد) مطرح می‌نماید»؛ و «به صراحت از تغییر این قانون اساسی توسط مجلس موسسان و همه

پرسی سخن می‌گوید.»

د - او در این بیانیه «برای اولین بار از ساختار تناقض‌آلود و غیر قابل دوام کشور به عنوان بحران بحران‌ها نام می‌برد».

ه - او در این بیانیه «برای اولین بار غیر پاسخگو و مسئولیت‌ناپذیری و ورای قانون بودن خامنه‌ای را به عنوان کلیدی‌ترین ضعف رهبری رژیم تو صیف می‌نماید».

و - او در این بیانیه «برای اولین بار به آنالیز سیستم بحران‌های تو در توی رژیم مطلقه می‌پردازد و اقسام این بحران‌ها را به این صورت تعریف می‌نماید: بحران اقتصادی، بحران مدیریت، بحران زیست محیطی، بحران اجتماعی، بحران مشروعیت، بحران فرهنگ، بحران سیاست داخلی و خارجی، بحران ساختار تناقض‌آلود نظام سیاسی است که موسوی در این بیانیه از آن به عنوان بحران بحران‌ها تعریف می‌نماید».

ز - او در این بیانیه «به صورت ضمنی تلاش می‌کند تمام فجایع و بحران‌هایی که این رژیم در طول ۴۴ سال گذشته به بار آورده است، به خامنه‌ای به عنوان قدرت غیر پاسخگو و مسئولیت‌ناپذیر نسبت بدهد و به صورت ضمنی خمینی (و فجایع دهه ۶۰ که ۸ سال آن خود موسوی، «نخست وزیر محبوب خمینی» مسئول اجرائی کشور بوده است و مجمع روحانیون یا اصلاح‌طلبان امروز حکومتی، «تمامی ارکان قدرت رژیم خمینی را از قوه مقننه تا قوه قضائیه در دست داشته‌اند») تبرئه نماید». به بیان دیگر در این بیانیه «میر حسین در آسیب‌شناسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از خامنه‌ای شروع می‌کند و به خامنه‌ای هم تمام می‌نماید».

ح - او در این بیانیه «علت تغییر رویکردش و تغییر شعارش نسبت به رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در این شرایط موضوع زایش دلهره‌آور فاصله‌های طبقاتی، اثرات سیاست‌های ماجراجویانه دشمن محور به جای دوستی و همکاری جهانی و منطقه‌ای، فساد گسترده در نهادهای پولی و مالی، خفقان گسترده فرهنگی، فقدان آزادی‌ها و سرکوب وحشیانه زنان و مردان و حتی کودکان، مطرح می‌کند»؛ که البته «از نظر او همه اینها تنها در دوره رهبری خامنه‌ای صورت گرفته

است و در زمان خمینی و دهه ۶۰ که خود او قوه مجریه کشور در دست داشته است و مجمع روحانیون تحت هژمونی سید محمد خاتمی که کلیددار قوه قضائیه و قوه مقننه رژیم خمینی بودند، خارج از دایره فجایع و بحران‌ها محسوب می‌کند». البته تلاش اصلی مهندس موسوی در این رابطه برای آن است که توسط بر شمردن جنایات فوق به نام خامنه‌ای بتواند علت و دلیل گذارش در این شرایط از شعار: «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» (که برای ۱۳ سال گذشته شعار محوری‌اش بوده) و عبورش از «قانون اساسی ولایتمدار خمینی» و گذارش از «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و بویژه از اصل ولی فقیه مطلقه رژیم» تبیین نماید؛ به عبارت دیگر میر حسین موسوی می‌خواهد برای مخاطبین خودش اثبات کند که «اجرای بدون تنازل قانون اساسی از سال ۸۸ تا ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ در راستای اصلاح رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کارساز بوده است، اما از ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ دیگر اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم دردی درمان نمی‌کند و باید از کل قانون اساسی عبور بکنیم».

ط - هدف اصلی او از انتشار این بیانیه آن است که «به شکلی مسالمت آمیز بتواند از قانون اساسی و اصل ولایت فقیه و شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن (بدون اینکه نهادهای حکومتی اعم از نظامی و حقوقی و اداری و غیره فرو پاشیده شود) عبور کند»؛ و هاکنذا، او در این رابطه می‌کوشد تا «خامنه‌ای و حزب پادگانی او را به مرگ بگیرد تا به تب راضی بشوند». البته همین هدف به شکلی دیگر در شرایط جدید سید محمد خاتمی هم دنبال می‌کند چراکه سید محمد خاتمی با انتشار بیانیه جدیدش در فردای انتشار بیانیه میر حسین موسوی تلاش کرده است تا از بیانیه میر حسین موسوی، یک اهرم فشار و شمشیر داموکلس بر سر خامنه‌ای، جهت عقب‌نشینی در برابر اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خرداد (تحت هژمونی‌اش) در راستای مشارکت در قدرت) بسازد.

ی - در این بیانیه مهندس موسوی، حرکت و رویکرد جدیدش را با ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی

- جنبشی ۱۴۰۱ پیوند می‌زند که خود این امر می‌تواند تهدیدی جدی برای حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط فرابحرانی بوجود بیاورد. عنایت داشته باشیم که «بزرگ‌ترین آسیب ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ که باعث گردید تا این ابر حرکت اعتراض ملی سرکوب بشود، بدون رهبر بودن درونی و برونی این ابر حرکت بوده است». پر واضح است که در صورتی که میر حسین موسوی بتواند «در این شرایط جایگاه رهبری این ابر حرکت اعتراضی سرکوب شده را در دست بگیرد» همین امر باعث می‌گردد، تا با توجه به «پتانسیل اجتماعی و سیاسی و موقعیت کاریزماتیک او در جامعه ایران (که از سال ۸۸ با جنبش سبز مادیت پیدا کرده است) شرایط برای بازتولید این ابر حرکت اعتراض ملی فراهم بشود». یادآوری می‌کنیم که تجربه نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و تجربه انقلاب ۵۷ تحت رهبری خمینی و تجربه جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خرداد ۷۶ تحت هژمونی سید محمد خاتمی و تجربه جنبش سبز سال ۸۸ تحت رهبری خود میر حسین موسوی همه و همه این پیام و درس را به ما می‌آموزد که در «خلاء سازماندهی سراسری گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران و در خلاء جامعه مدنی جنبشی فراگیر و سراسری نهادینه شده در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، رهبری کاریزماتیک در جامعه ایران می‌تواند مهمترین عامل جهت بسیج توده‌ای و توده‌ای شدن مبارزه ضد استبدادی بشود». بی‌تردید خامنه‌ای این خطر را در طول بیش از سه دهه رهبری خود احساس کرده است و در این رابطه بوده است که حزب پادگانی خامنه‌ای در راستای مبارزه با ظهور رهبری کاریزماتیک در جامعه ایران تمامی ترفندهای سرکوب‌گرایانه و مذهبی و فرهنگی و پروپاگانداي خود را به کار برده است. بر این مطلب بیافزائیم که «یکی از عوامل شکست محمد رضا پهلوی در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران این بود که شاه و دستگاه ساواک او از بعد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نتوانسته بودند، متوجه پتانسیل جایگاه رهبری کاریزماتیک جهت بسیج مردم ایران بشوند». در نتیجه

همین امر باعث گردید تا ساواک شاه نوک پیکان سرکوب خودش را بر جریان‌های مسلحانه و سیاسی از جبهه ملی و حزب توده تا جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ بگذارد و نسبت به حرکت سیاسی و اجتماعی روحانیت چندان حساسیتی نداشته باشد؛ و البته در بین جریان‌های مارکسیستی تنها کسی که به این پتانسیل رهبری کاریزماتیک خمینی پی برده بود، بیژن جزنی از رهبران چریک‌های فدائی خلق بود که در کتاب «تاریخ سی ساله‌اش» به این موضوع اشاره کرده است. یادمان باشد که داوری نهائی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی زماننا هذا، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در خصوص «ماهیت رهبری کاریزماتیک» بر این باور قرار داشته است که «در تحلیل نهائی رهبری کاریزماتیک در جنبش‌ها و خیزش‌ها و انقلاب‌های سیاسی، محصول ناآگاهی و مبارزه متمیزه و بی‌شکل و توده‌وار و فاقد سازماندهی سراسری و خلاء رهبری دینامیک درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین می‌باشد». البته این رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، ترجمه دیگر سخن بر تولد برشت در نمایشنامه زندگی گالیله می‌باشد که می‌گوید: «بدبخت سرزمینی که به قهرمان نیاز دارند».

باری، در خصوص پس‌لرزه‌های بیانیه میر حسین موسوی آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، «پس‌لرزه‌های این بیانیه بیشتر از لرزه‌های خود بیانیه می‌باشد». چراکه نباید فراموش کنیم که این بیانیه در شرایطی انتشار پیدا کرده است که «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران طولانی‌ترین ابرحرکت اعتراض ملی سیاسی (در طول ۴۴ سال گذشته) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تجربه کرده است» و شاید بهتر باشد که بگوئیم «عامل اصلی تغییر رویکرد میر حسین موسوی و برگشت او از مسیر ۱۳ ساله گذشته‌اش و صدور بیانیه جدیدش (آنچنانکه خود او هم در این بیانیه بر آن تاکید می‌کند) همین ابرجنبش اعتراضی ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ می‌باشد». البته مهندس موسوی

از آن ابرحرکت اعتراض ملی حمایت می‌کند و می‌گوید: «ایران و ایرانیان نیازمند و مهیای تحولی بنیادین‌اند که خطوط اصلی‌اش را جنبش پاک «زن، زندگی، آزادی» ترسیم می‌کند. این سه کلمه بذره‌های آینده روشن‌اند، آینده‌ای پیراسته از ظلم و فقر و تحقیر و تبعیض. این‌ها سه واژه‌اند که با خود تاریخی از تکاپو و تفکر و مبارزه و آرزو حمل می‌کنند و در میانشان «زن» از همه امیدبخش‌تر است، زیرا در بین ما سعادت و خیر عمومی به دست نمی‌آید و مبارزات بزرگ اجتماعی به پیروزی نمی‌رسند مگر با حضور زنان و مردان در کنار هم؛ و هیچ مبارزه‌ای نیست که با این شرط به پیروزی نرسد». علی‌ایحال، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «خود صدور بیانیه جدید میر حسین موسوی در این شرایط یکی از پس‌لرزه‌های مهم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ می‌باشد»؛ و قطعاً تا زمانی که «تحلیل مشخصی از عظمت ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نداشته باشیم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست، لرزه و پس‌لرزه‌های حاصل بیانیه جدید مهندس موسوی را فهم نمائیم». مع‌الوصف، از اینجاست که می‌توانیم پس‌لرزه‌های بیانیه جدید میر حسین موسوی را اینچنین فرمول‌بندی نمائیم:

یکم - بیانیه موسوی باعث گردید تا در حداقل زمان ممکن، «لرزه‌ای بر بدنه حکومت بیافتد» تا آنجا که خامنه‌ای در واکنش به این لرزه در بدنه رژیم بود که در ۱۹ بهمن ۱۴۰۱ در دیدار با همافران، برای اولین بار از «وحدت ملی» صحبت کرد؛ که خود این امر نشان دهنده «وحشت خامنه‌ای از ریزش حکومت در واکنش به بیانیه مهندس موسوی می‌باشد». یادآوری می‌کنیم «پیام وحدت ملی خامنه در ۱۹ بهمن در واقع پیامی به کل صفوف حکومت بود». پر روشن است که «میر حسین موسوی علاوه بر اینکه نخست وزیر ۸ ساله مورد اعتماد همه جانبه خمینی بود و علاوه بر اینکه خمینی همیشه در دعوای بین خامنه‌ای و میر حسین موسوی از مهندس موسوی بر علیه خامنه‌ای حمایت می‌کرد و علاوه بر اینکه میر حسین موسوی قائم مقام سید محمد بهشتی

دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود و علاوه بر اینکه موسوی نخست وزیر دوران جنگ رژیم با حزب بعث عراق بود (که این موضوع باعث گردیده بود تا موسوی با تمامی کادرهای نظامی و اداری و سیاسی رژیم پیوندی همه جانبه داشته باشد) از همه مهمتر اینکه میر حسین موسوی رهبر جنبش سبز، توده‌ای‌ترین جنبش سیاسی دموکراسی خواهانه بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است که طبق اعتراف محمد باقر قالیباف شهردار وقت تهران، تنها در تظاهرات ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ خیابان آزادی، موسوی توانست بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای بیش از ۴ میلیون نفر در تهران بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای بسیج نماید» بنابراین، می‌توانیم بگوئیم که «هرگز خامنه‌ای با شعار وحدت ملی (در فرایند پسا اعلام بیانیه میر حسین موسوی که در ۱۵ بهمن ماه ۱۴۰۱ توسط سایت کلمه انتشار پیدا کرد) پیام امیدی به بازگشت موسوی به دایره گذشته اصلاح‌طلبان رنگارنگ ندارد، بلکه او قطعاً با این پیام به دنبال جلوگیری از تلاشی خودی‌های حکومت می‌باشد»؛ و به عبارت صحیح‌تر «خامنه‌ای با شعار وحدت ملی به دنبال جمع کردن خودترین خودی‌هایی است که توسط پژواک ابرحرکت اعتراض ضد استبدادی ۱۴۰۱ و پژواک بیانیه میر حسین موسوی به لرزه درآمده‌اند».

دوم - از دیگر پس لرزه‌های بیانیه جدید میر حسین موسوی «عمیق‌تر شدن شکاف بین اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خردادی تحت هژمونی سید محمد خاتمی با جناح جنبش سبز میر موسوی می‌باشد»؛ و دلیل این امر هم آن است که برای اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خرداد تحت هژمونی سید محمد خاتمی، «عبور میر حسین موسوی در این بیانیه از قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی و از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به معنای تیر خلاص برای جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی می‌باشد». یادمان باشد که آنچنانکه بهزاد نبوی بارها تکرار کرده است، «اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خردادی جز از طریق شرکت در صندوق‌های رأی و انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب همین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،

راه دیگری برای اصلاحات نمی‌شناسند». طبیعی است که «با نفی قانون اساسی رژیم و نفی کلیت خود رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای توسط بیانیه جدید میر حسین موسوی، کل موجودیت و مشروعیت جناح اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خردادی، در بیانیه میر حسین به چالش شده است». در همین رابطه است که «سید محمد خاتمی بلافاصله پس از انتشار بیانیه جدید میر حسین موسوی، با انتشار بیانیه‌ای، فرصت‌طلبانه کلیت بیانیه موسوی را به چالش کشید». خاتمی در این بیانیه اپورتونیستی خودش گفت: «راست است که اصلاح‌طلبی به شیوه و روال تجربه شده اگر نگوئیم ممتنع شده است، دست کم به صخره ستر بن بست برخورد کرده است و مردم حق دارند، از آن مثل خود نظام نومید شوند، اما باز هم باید دست به دامان قدرت مسلط شد، اگر راه اصلاح‌خواهی و اصلاح‌طلبی به شیوه سابق به بن رسیده است و اگر اصلاح‌طلبی ظرفیتی بیش از اصلاح‌طلبان به معنای متعارف دارد که دارد، می‌توان گفت و امیدوار بود که اگر این جزیره‌های جدا از هم به هم بیبوندند و خود را در کنار مردم و آشنا با دردهای مردم، دغدغه‌دار نسبت به کشور و اصلاح آن نشان دهند و بی لکنت زبان و با شفافیت و نیز با اتخاذ شیوه‌های مدنی خشونت پرهیز صدای خود را به جامعه و حاکمیت برسانند شاید (و البته شاید) حاکمیت را هم وادار به تغییر رویه و پذیرش اصلاح‌گردانند... سرنگونی جمهوری اسلامی نه فقط ناممکن است بلکه فاجعه بار است چراکه به لحاظ توازن و امکانات و توانی که حکومت دارد، براندازی آن ممکن نیست و شعار براندازی بهانه بیشتر پدید می‌آورد برای ایجاد تنگناها و محدودیت‌های فضای آزاد و افزوده شدن آسیب‌های فراوان بر آسیب‌های پیشین و بعد هم ترساندن مردم از جنگ داخلی و سرنوشتی بدتر از آنچه از کشورها پیش آمده است».

نگاهی هر چند اجمالی به این بیانیه سید محمد خاتمی نشان می‌دهد که منهای اینکه او در این بیانیه «به دنبال نفی راه حل‌های ارائه شده میر حسین موسوی در بیانیه جدیدش می‌باشد» و منهای اینکه در این بیانیه سید محمد خاتمی

تلاش می‌کند، تا «مردم ایران و حواریونش در جنبش شکست خورده اصلاح‌طلبانه حکومتی، از رویکرد و حرکت جدید میر حسین موسوی بترساند» و «سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی را نه ممکن بداند و نه مطلوب» و منهای اینکه در این بیانیه سید محمد خاتمی به دنبال آن است که به «حواریون اصلاح‌طلب حکومتی خودش، جهت بازتولید حرکت به بن‌بست رسیده (اصلاح‌طلبانه حکومتی) روحیه و انرژی تزریق نماید» و منهای اینکه تلاش می‌کند که همچنان با «گفتار درمانی بر شیوه اصلاح‌طلبی حکومتی به عنوان تنها مسیر اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تاکید بورزد» از همه مهمتر اینکه در این بیانیه سید محمد خاتمی تلاش می‌کند، تا «خامنه‌ای را توسط حرکت جدید میر حسین موسوی بترساند و شرایط برای مشارکت آنها در قدرت فراهم سازد». فراموش نکنیم که مهندس موسوی به صورت ضمنی در این بیانیه از اصلاح‌طلبی گذشته استعفاء می‌دهد و پایان عصر اصلاح‌طلبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را اعلام می‌نماید.

سوم - با توجه به اثرگذاری موسوی در میان حامیان جنبش سبز بدنه حکومت و حتی طیف اصلاح‌طلبان حکومتی، «گفتمان گذار از قانون اساسی و رژیم در بیانیه جدید میر حسین موسوی می‌تواند در این شرایط فرابحرانی، باعث ریزش گسترده نیروهای خودی حاکمیت به عرصه کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی سیاسی بشود.»

چهارم - میر حسین موسوی در چارچوب رویکرد و حرکت جدیدش، «می‌تواند یک وزنه جدی برای کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در جلب و جذب بخشی از نیروهای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای اعم از سپاه و بسیج و غیره بشود.»

پنجم - بی‌شک بیانیه جدید موسوی باعث می‌گردد که «ثقل رهبری برون از جنبش‌ها و خیزش‌ها یا حرکت‌های اعتراضی سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از رهبرسازی خارج‌نشین‌های راست و چپ به داخل کشور انتقال پیدا کند». عنایت داشته باشیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته و

علی‌الدوام در خصوص «رهبری جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور و اعتراضی - سیاسی جامعه ایران معتقد بوده و هست که رهبری جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، باید به صورت درون‌زا و جمعی و تکوین یافته از بطن همین جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور (صنفی و مدنی و سیاسی) و حرکت‌های اعتراضی دینامیک سیاسی تکوین پیدا کند». لهذا در همین رابطه بوده است که در طول ۴۶ گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «هر گونه شکل‌گیری رهبری به شکل استاتیک و غیر دینامیک و از مسیر خارج از خود جنبش‌های مطالباتی و اعتراضی سیاسی یک آسیب جدی برای این حرکت‌ها تحلیل کرده است»؛ و هاکذا، در همین رابطه بوده است که چه در خصوص شکست حرکت مصدق توسط کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط امپریالیسم هار آمریکا) و چه در خصوص شکست انقلاب ۵۷ با رهبری خمینی، «یکی از عوامل مهم موفقیت کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و یکی از عوامل شکست انقلاب ۵۷ همین تکوین رهبری بیرون از جنبش‌های دینامیک سیاسی مردم ایران بوده است» و البته خود این موضوع «یکی از پارادوکس‌های انقلابات سیاسی ۱۲۰ سال گذشته تاریخ تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران بوده است»، چراکه از یک طرف «به دلیل عدم سازماندهی دینامیک سراسری گروه‌های بزرگ جامعه ایران، تنها مسیر بسیج کردن توده‌های جامعه ایران در حرکت‌های ضد استبدادی و رهائی‌بخش سیاسی، وجود رهبری فردی کاریزماتیک فراجنبشی یا بیرون از جنبش بوده است» و از طرف دیگر «همین رهبری فردی کاریزماتیک به صورت مستقیم و غیر مستقیم خواسته یا ناخواسته بستر ساز عقیم و سترون شدن حرکت‌های دینامیک جنبشی و خیزشی و مانع از شکل‌گیری رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین شده‌اند» علی‌ایحال، در همین رابطه می‌باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته، «رمز موفقیت حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی مردم

ایران در گرو شکل‌گیری رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ و هاکذا، در همین رابطه بوده است که در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هرگونه رهبری‌سازی توسط خارج‌نشین‌های بیرون از گود نشسته ایرانی (از راست راست تا چپ چپ آن و از مذهبی تا ملی و مارکسیستی و از سلطنت‌طلبان تا جمهوری خواهان) به عنوان یک آسیب و آفت برای جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور و اعتراضی سیاسی تحلیل کرده است»؛ و در همین رابطه بوده است که در ۴۶ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور بوده و هست که برای آنکه «رهبری بتواند صورت دینامیک و جمعی و تکوین یافته از پائین داشته باشد، تنها و تنها می‌بایست از داخل کشور و از بطن پراکسیس سیاسی - اجتماعی خود مردم ایران تکوین پیدا کند، نه از خارج این حرکت‌های دینامیک مطالباتی و اعتراضی.» باری، در خصوص آسیب‌شناسی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ مردم ایران، قبلاً مطرح کردیم که «یکی از عوامل رکودزای این ابرحرکت اعتراض ملی دخالت استاتیک جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ می‌باشد» که از مهم‌ترین آن‌ها «بازار گرم رهبرسازی خارج‌نشین حتی در مرحله افول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد» علی‌ایحال، «حداقل تأثیری که بیانیه جدید میر حسین موسوی در این رابطه دارد، «انتقال ثقل بازار رهبرسازی استاتیک بیرون از جنبش‌های دینامیک از خارج از کشور به داخل کشور می‌باشد»؛ که البته این امر می‌تواند مانند سال ۸۸ بستر ساز رکود بازار گرم رهبرسازی بیرون از گود نشسته خارج‌نشین‌ها بشود.

ماحصل اینکه حضور مهندس موسوی در چارچوب بیانیه جدیدش، «به عنوان پلانفرم سیاسی، در خصوص عبور از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و عبور از قانون اساسی ولایت‌مدار خمینی» می‌تواند باعث جدایی بخشی از نیروهای اپوزیسیون داخل کشور (که به دلیل فقدان نهادهای قابل

اعتماد رهبری در داخل کشور در طول ۱۲ سال گذشته و به خصوص در شرایط تندپیچ هولناک امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «جریان‌ات رهبر ساز خارج‌نشین‌ها چشم دوخته بودند» و تبدیل به سرمایه‌های سیاسی آنها شده‌اند) از جریان‌های اپوزیسیون فرصت طلب و قدرت طلب خارج‌نشین بشود. البته با این نقل و انتقال کنش‌گران سیاسی فوق، می‌تواند شرایط برای تغییر گفتمان رهبری از صورت گفتمان فرصت‌طلبانه و قدرت‌طلبانه خارج‌نشین‌ها (با توسل به حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم هار آمریکا و تکیه به شخصیت‌ها و نهادهای حکومتی در اروپا و آمریکا) به گفتمان رهبری با تکیه بر نیروهای داخل کشور و حمایت اقشار میانی فراهم بشود. لازم به ذکر است که در شرایط فعلی در میان نیروهای اپوزیسیون خارج‌نشین، دو نیرو بیش از همه در راستای «آلترناتیو کردن خودشان در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر روی جلب حمایت قدرت‌های خارجی از سرمایه‌داری غربی تا ارتجاع منطقه سرمایه‌گذاری همه جانبه کرده‌اند» که این‌ها جلب و جذب حمایت این قدرت‌ها را به عنوان استراتژی محوری خود در این شرایط درآورده‌اند. این دو گروه عبارتند از:

یکی - گروه سلطنت‌طلبان هستند که جدیداً با ائتلاف ۸ نفره از سلبریتی‌ها به رهبری رضا پهلوی، از حمایت گسترده رسانه‌های امپریالیسم خبری تا ارتجاع منطقه‌ای مثل بن سلمان عربستان سعودی برخوردار می‌باشند. البته این جریان که در میان مردم داخل کشور، «از نفوذ زیادی برخوردار نیستند» تلاش می‌کنند، با «اتکا به قدرت‌های خارجی و رسانه‌هایشان جای پائی در حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی داخل کشور برای خود دست پا بکنند». فراموش نکنیم که در تحلیل نهائی «این نیروها نماینده دیکتاتوری شاهانه رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی هستند که هر دو توسط دو کودتای امپریالیستی سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۳۲ به قدرت رسیدند و با تصمیم امپریالیستی شهریور ۲۰ و کنفرانس گوادالوپ دی ماه ۵۷ از

قدرت کنار گذاشته شدند». مع هذا، در این شرایط هر روز این‌ها در خارج از کشور در راستای «تزیق رهبری از بالا به مردم ایران» و «تثبیت آلترناتیوی خودشان، در چشم قدرت‌های سرمایه‌داری و ارتجاع منطقه» بالماسکه جدیدی بر پا می‌کنند، یک روز با هشتک «من وکالت می‌دهم» و وقتی که این نمایش آنها شکست می‌خورد، در دانشگاه جرج تاون واشنگتن نمایش دیگری با عنوان «آینده جنبش دموکراسی ایران» بر پا می‌کنند و از تهیه «منشور همبستگی» تحت هژمونی رضا پهلوی خبر می‌دهند و در این رابطه حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری از این جریان به آنجا رسیده است که قدرت‌های امپریالیستی در کنفرانس امنیتی مونیخ به جای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از رضا پهلوی به عنوان نماینده مردم ایران دعوت می‌کنند. نباید فراموش کنیم، که «داوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته در خصوص «رهبری و راهبری حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی دینامیک داخل کشور، توسط خارج‌نشین‌ها (از راست راست تا چپ چپ) بر این باور قرار داشته است که ساماندهی و هدایت جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی دینامیک خیزشی و جنبشی داخل کشور توسط خارج‌نشین‌ها امکان پذیر نمی‌باشد». چراکه آنها «در خارج از کشور نمی‌توانند احساس شرایط عینی داخل کشور داشته باشند». پر روشن است که «در خلاء احساس شرایط عینی داخل کشور، خارج‌نشین‌های دور از گود نشسته، مجبورا تنها بر پایه زمینه ذهنی صرف خودشان، به هدایت‌گری حرکت‌های مطالباتی و اعتراضی خیزشی و جنبشی داخل کشور بپردازند» و از طریق «توپخانه‌های رسانه‌های امپریالیسم خبری به کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی داخلی کشور منتقل نمایند» که بی‌تردید آنچنانکه در ۴۴ سال گذشته تجربه کرده‌ایم «حاصلی جز کشت در زمین خارجی‌ها نخواهد داشت که البته امری سترون می‌باشد» که برای فهم بیشتر این باور و داوری ما تنها کافی است که «در خصوص ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ خارج‌نشین‌ها از راست، راست تا

چپ، چپ، از همان بدو تکوین این ابرحرکت اعتراضی، آن را به صورت ولانتاریستی و اراده‌گرایانه، یک انقلاب واقعی برای انتقال قدرت از رژیم حاکم به اپوزیسیون نظام تحلیل کردند»؛ و در خلاء رهبری این ابرحرکت در داخل کشور، خارج‌نشین‌های دور از گود نشسته، «برای تحقق انتقال قدرت، پروژه رهبری‌سازی و آلترناتیوسازی و شورای گذار و شورای تصمیم و دولت گذار و ستاد رهبری و پادشاه‌سازی و رئیس جمهوری‌سازی و غیره و غیره در دستور کار خود قرار دادند» که آخرش دیدیم که «کوه خیالی آنها بالاخره و بالاخره موش زائید نه چیزی بیشتر از آن» بر این مطلب بیافزاییم که در میان خارج‌نشین‌های سیاسی ایرانی، «تئوری سیاسی بحران‌زده است» زیرا در ذهن همه آنها از راست راست تا چپ چپ، «آرایش مقوله‌ها و گزاره‌های سیاسی با اصل گرفتن مفهوم انقلاب سیاسی تعیین می‌شود» که این موضوع یک فاجعه نظری و تئوریک می‌باشد.

دوم - سازمان مجاهدین خلق هستند که «این‌ها هم در این شرایط بخت خود را اساساً در جلب حمایت قدرت‌های خارجی تعریف می‌کنند». البته این سازمان در طول ۴۴ سال گذشته با اینکه هزاران هزار کشته و اسیر در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داده است، به علت رویکرد غیر دموکراتیک و ارتش خلقی و چریک‌گرایی که دارد، نتوانسته است خود را به عنوان نماینده بخش بزرگی از جامعه ایران جا بیاندازد». لهذا، همین امر باعث گردیده است که «در این شرایط این جریان هم مانند جریان سلطنت‌طلبان بخت خودشان را در جلب حمایت قدرت‌های خارجی (و یا جلب حمایت جناح‌ها کنسروالیست‌های آمریکائی) جهت تثبیت آلترناتیوی‌شان در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نمایش بگذارند». لذا، این همه باعث گردیده که «رقابت بزرگ فعلی این دو جریان خارج‌نشین در راستای کسب حمایت قدرت‌های خارجی خلاصه بشود». بی‌تردید حضور دوباره میر حسین موسوی در چارچوب بیانیه جدیدش به عنوان پلاتفرم سیاسی می‌تواند، «قطب سومی (در عرصه آلترناتیوسازی و گفتمان‌سازی) در کنار دو قطب فوق بشود».

ششم - آنچه‌آنکه «بیانیه جدید فرصت‌طلبانه سید محمد خاتمی می‌تواند پلاتفرم سیاسی جدید اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خردادی جهت مشارکت در قدرت و شکست پروژه یک‌دست کردن حزب پادگانی خامنه‌ای بشود، بی‌شک بیانیه جدید میر حسین موسوی هم می‌تواند به عنوان پلاتفرم جدید سیاسی کنش‌گران جنبش سبز در داخل و خارج از کشور نیز بشود»؛ که «حداقل سنتز و محصول این دو بیانیه (سید محمد خاتمی و میر حسین موسوی) در این شرایط دو قطبی شدن فضای سیاسی بین اصلاح‌طلبان حکومتی در داخل کشور می‌باشد». بر این مطلب بیافزایم که حضور مهندس موسوی در انتخابات سال ۸۸ و کسب آرا و حمایت بیش از ۱۲ میلیون نفر از مردم ایران در سراسر کشور در آن انتخابات و همچنین حمایت میلیون‌ها نفر از او در اعتراضات خیابانی ۲۵ خرداد ۸۸ (در فرایند پسا کودتای انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای در سال ۸۸) و همچنین تحمل ۱۳ سال حبس خانگی و عدم سازش او با خامنه در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همه و همه باعث گردیده تا همچنان میر حسین موسوی شرایط رهبری جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف داشته باشد. البته معنای دیگر این حرف آن است که «میر حسین موسوی همچنان از آن پتانسیل برخوردار می‌باشد که بتواند رهبری مبارزه آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه بخشی از اقصای میانی جامعه بزرگ ایران مانند سال ۸۸ را در دست بگیرد».

هفتم - یادمان باشد که ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی و جنبشی ۱۴۰۱ در طول چهار ماه حیات خود «آنچنان تکانی به پیکر نظام سیاسی حاکم وارد ساخت که حتی در فرایند فرود میدانی آن ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی، هرگز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با همه قدرت سرکوبش نتوانسته است، قفلی بر اندیشه‌های رها شده مردم ایران بزنند». این موضوع باعث شده است که در این شرایط «تضاد آلترناتیوسازی بین جریان‌های اصلاح‌طلبان حکومتی داخلی» تحت هژمونی میر حسین و سید محمد خاتمی و

همچنین «تضاد آلترناتیوسازی بین جریان‌های سیاسی داخل کشور با آلترناتیوسازان خارج‌نشین» در حداقل زمان ممکن «از صورت آلترناتیوسازی وارد فرایند گفتمان‌سازی جدیدی» هم بشود؛ که بی‌شک همین «تغییر فرایند از صورت آلترناتیوسازی به گفتمان‌سازی و نبرد گفتمان‌ها می‌تواند در این شرایط باعث آگاهی‌یابی بیشتر کنش‌گران سیاسی میدانی جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران، در داخل کشور بشود».

هشتم - وجه مشترک تمامی جریان‌های سیاسی آلترناتیوساز داخل و خارج از کشور این است که همه اینها به نحوی به دنبال آن هستند که مانند سال ۵۷ «از بالای سر مردم ایران، یک خمینی جدید دیگری در لباس شاه یا شیخ به آنها تحمیل نمایند». غافل از اینکه اساساً «شرایط امروز داخل و خارج از کشور، کاملاً با سال ۵۷ متفاوت می‌باشد» چراکه «نه مردم امروز ایران، مردم سال ۵۷ هستند» و نه «آگاهی سیاسی توده‌های امروز جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران، با سال ۵۷ قابل مقایسه می‌باشد» و نه «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که مولود یک انقلاب عظیم توده‌ای و اسلام‌دگماتیست فقهاتی تکلیف‌محور و تقلیدگرا و تبع‌دگرا می‌باشد) با رژیم کودتائی پهلوی قابل مقایسه است»؛ بنابراین بدون تردید، دیگر «جامعه ایران مانند سال ۵۷ حاضر نمی‌شوند، کورکورانه عکس این مدعیان رهبری در داخل و خارج از کشور (از بالا بر مردم ایران) را به سطح کره ماه ببرند» مع هذا، اگرچه هنوز در معرض تندبادهای بیرحم سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «جوانه‌های سازمان‌یابی مستقل و آگاهانه مردمی محدود و شکننده می‌باشند» اما مقایسه کنش‌گران خیزشی و جنبشی امروز جامعه ایران، در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با حرکت‌های خیزشی و جنبشی منتهی به انقلاب ۵۷ تردیدی برای ما باقی نمی‌گذارد که «نسل‌های امروز ایرانیان، پس از ۴۴ سال آگاه‌تر و هشیارتر از آن هستند که سرنوشت‌شان را در دست رهبر یا رهبران دست‌ساز خارج‌نشین و یا رهبر و رهبران استاتیک بیرون از جنبش داخلی که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای

سر مردم می‌باشند بسپارند». پر پیداست که در این شرایط خودویژه تندپیچ هولناک حرکت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «این آگاهی و هشیاری کنش‌گران میدانی مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌توانند (آنچنانکه در جنبش‌های معلمان و دانشجویی شاهد هستیم) بسترساز سازمان‌یابی و خودرهبری دینامیک درون‌زا و جمعی و سراسری در آینده بشود.»

باری، حاصل نهائی این داوری ما آن خواهد بود که «انقلاب ۵۷ دیگر در جامعه ایران قابل تکرار و بازتولید نیست». البته برعکس خارج‌نشین‌های قدرت‌طلب و فرصت‌طلب که «به دنبال بازتولید انقلاب ۵۷ توسط رهبری خارج از جنبش و تزریق شده از بالا هستند» میر حسین موسوی در بیانیه جدیدش نشان می‌دهد که با جمع‌بندی که از شکست جنبش سبز در سال ۸۸ کرده است، به این واقعیت رسیده است که «همراه با مطالبات مردم از پائین، باید پلاتفرم سیاسی خودش را بازسازی نماید، نه با شعارهای پوپولیستی صرف» (مانند خمینی در سال ۵۷) مع الوصف، از اینجاست که مهندس موسوی، بیانیه جدید خودش را با این عبارت شروع می‌کند که «اعتراضات به حق مردم و حوادث خونبار ماه‌ها و سال‌های اخیر حقایق بزرگی را به ملت ما ثابت کرد که لجاجت، اصرار بر روش‌های سرکوب‌گرانه به جای گفتگو اقناع و خودداری از برداشتن کوچک‌ترین گامی در جهت احقاق حقوق مصرح شهروندان در قانون اساسی و مطالبات مردم سال به سال بر دوری حاکمان از مردم افزود و جامعه را از اصلاح در چارچوب ساختار موجود مأیوس کرد». نگاهی هر چند اجمالی به عبارت فوق این واقعیت را برای ما روشن می‌سازد که:

اولاً از نظر میر حسین موسوی در این بیانیه، «حوادث ماه‌ها و سال‌های اخیر باعث معضلات و بحران‌های تو در توی امروز جامعه ایران شده است، نه بن مایه تکوین این نظام که از فردای انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم‌نگون بخت ایران توسط خمینی معماری شده است». پس سؤال کلیدی ما در اینجا از میر حسین موسوی این است که «این ماه‌ها

و سال‌های اخیر که توانسته است این همه بلاها و فاجعه‌ها و جنایت‌ها بر مردم‌نگون‌بخت ایران تحمیل نماید از کی شروع می‌شود؟» بنابراین، بی‌شک پاسخ میر حسین به این سؤال کلیدی ما جز این نخواهد بود که این ماه و سال‌های اخیر مطرح شده در عبارت فوق، «شروعش از ۲۹ خرداد ۸۸ خواهد بود که خامنه‌ای در نماز جمعه تهران به صورت عریان فرمان سرکوب همه جانبه کنش‌گران جنبش سبز را صادر کرد و بر کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ مهر تأیید گذاشت و حتی در آن نماز جمعه برای اولین بار خامنه‌ای به صورت علنی حاضر شد، هاشمی رفسنجانی را در پای محمود احمدی نژاد ذبح نماید و از فردای آن نماز جمعه خامنه‌ای بود که سرکوب هولناک کنش‌گران جنبش سبز به صورت مغول‌وار شروع شد و دامنه وقاحت این سرکوب از کهریزک تا عاشورای ۸۸ ادامه پیدا کرد و بی‌تردید تاریخ فردای ما از تشریح سرکوب کنش‌گران جنبش سبز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خامنه‌ای شرم از گفتن و نوشتن خواهد داشت» که برای فهم اوج فاجعه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که حسین همدانی از پاسداران سپاه قدس حزب پادگانی خامنه‌ای در خصوص مکانیزم سرکوب کنش‌گران جنبش سبز می‌گفت: «با پنج هزار نفر از زندانیان جانی که زیر حکم اعدام قرار داشتند، سه گردان سرکوب برای جنبش سبز تشکیل دادم.»

ثانیاً می‌توانیم داوری کنیم که از نظر میر حسین موسوی «جهت حل انحرافات چند ماه و چند سال اخیر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (توسط «پروژه سه مرحله‌ای رفراندوم و مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی جدید») فقط کافی است که ولایت مطلقه خامنه‌ای و نظریه استصوابی شورای نگهبان در قانون اساسی جدید به چالش کشیده شود». مع الوصف، دیگر «نیازی به انتقال قدرت از رژیم حاکم به مردم، بر پایه تحول ساختار سیاسی و تحول ساختار اجتماعی تکوین یافته از پائین نیست.»

ثالثاً میر حسین موسوی باید عنایت داشته باشد که «جایگزین شدن روش سرکوب‌گرانه به جای گفتگو و

خودداری از برداشتن گامی در جهت احقاق حقوق مصرح شهروندان (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پدیده‌ای نیست که در دوره رهبری خامنه‌ای به صورت دستوری تکوین پیدا کرده باشد، بلکه برعکس ریشه این فاجعه همان تکوین آپارتاید جنسیتی تو در تویی است که در چارچوب همین قانون اساسی ولایتمدار و اسلام دگماتیست فقهاتی خمینی از دهه ۶۰ در جامعه ایران نهادینه شده است. لذا تا زمانی که در چارچوب «نظام دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی» (بنا به دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، با توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات») نتوانیم «سیستم آپارتایدی تو در توی نظم حاکم که (در رأس آنها سه آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی یا فقهاتی قرار دارد و باز در میان این تثلیث آپارتایدی، آپارتاید جنسیتی هولناک‌ترین شکل آن می‌باشد و از دهه ۶۰ توسط خمینی معماری شده است) به چالش بکشیم، هرگز امکان رهایی زن ایرانی و امکان نهادینه کردن دموکراسی و امکان رسیدن جامعه اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره به حقوق شهروندی وجود ندارد.»

رابعاً مهندس موسوی باید توجه داشته باشد که آنچه باعث گردیده است که جامعه ایران در ۴۴ سال گذشته «از اصلاح در چارچوب ساختار نظام حاکم مأیوس بشوند، مانیفست خمینی در دهه ۶۰ بوده است» که مطابق این مانیفست، «منهای اینکه خمینی اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز خودش می‌دانست» (و در رابطه با حفظ این رژیم خمینی معتقد بود که «نه تنها می‌توان آزادی و عدالت و غیره را تعطیل کرد حتی می‌توان نماز و روزه مردم نگون‌بخت ایران را هم تعطیل کرد» و یا به قول آذری قمی دستپروده خمینی «برای حفظ این نظام حتی می‌توان توحید را هم در جامعه ایران تعطیل کرد») و منهای اینکه خمینی در پاسخ به مجاهدین انقلاب اسلامی دست‌ساز خودش علناً اعلام کرد که «ولی فقیه بر مردم قدرت خدا دارد» مهم‌تر از همه اینکه خمینی در پاسخ به خامنه‌ای اعلام کرد که «آنچه در قانون

اساسی ولایتمدار رژیم در باب قدرت ولی فقیه آمده است، حداقل قدرت می‌باشد». لهذا «عامل غیر پاسخگو و مسئولیت‌ناپذیری ولی فقیه (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) جایگاه قدرت مطلقه فقیه در مانیفست خمینی می‌باشد» که در سال ۶۸ در بازسازی قانون اساسی اولیه رژیم مطلقه فقهاتی «به عنوان یک مقام بالای قانون» توسط خود خمینی بر جامعه ایران تحمیل و تزریق گردید. پر روشن است که اگر امروز مهندس موسوی به این موضوع رسیده است که «حذف ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی آغاز اصلاح و تحول در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» او باید قبول کند، «معنای دیگر حذف اصل ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی، انتقال قدرت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به مردم ایران می‌باشد» و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتد، «مگر با تعیین عضله و عامل اجرای این انتقال قدرت» که از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۶ سال گذشته) فقط و فقط «جامعه مدنی جنبشی فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین است که می‌تواند، عضله و عامل اجرای این انتقال قدرت به صورت دموکراتیک تکوین یافته از پائین باشند». اضافه کنیم که میر حسین موسوی در بیانیه جدید خودش «مبرم‌ترین نیاز امروز را ایمان آوردن به توانائی‌مان برای عبور از مرحله کنونی عنوان می‌کند». در این رابطه هم باید به مهندس موسوی بگوئیم که «تنها عاملی که باعث ایمان آوردن مردم به توانائی برای عبور از مرحله کنونی می‌شود فقط و فقط آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی آن هم با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین و به صورت دینامیک خودجوش و خودسازمانده می‌باشد، نه به صورت استاتیک تزریق شده از بالا». به همین دلیل است که سید محمد خاتمی در بیانیه‌اش (در نقد بیانیه میر حسین موسوی) در چارچوب حفظ نظام مطلقه فقهاتی حاکم، «به توانائی مردم ایران در این شرایط حتی جهت تغییر قانون اساسی این رژیم هم باور ندارد»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که سید محمد خاتمی، «حتی مخالف اصلاح همین قانون اساسی موجود هم می‌باشد» او در این رابطه می‌گوید: «قانون اساسی به عنوان پدیده‌ای بشری، با توجه به تحولاتی که جامعه داشته و دارد و نیز تجربه‌ای که در عمل حاصل شده است در خور

تغییرات است، بلکه لازم است در موقع خود تغییر کند و اصلاح شود، ولی فعلاً سخن بر سر ممکنات است». سید محمد خاتمی در بیانیه خود «جهت ترساندن میر حسین موسوی حتی در حد اصلاح همین قانون اساسی در چارچوب همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم مخالفت می‌کند» و می‌گوید: «براندازی حکومت ممکن نیست و اگر ممکن شود، حاصلی جز آشفتگی، هرج و مرج، جنگ داخلی، خون و خرابی، آسیب دیدن بیشتر کشور و افزوده شدن بر رنج‌های ملت نخواهد بود و ایران عزیز را به سرنوشتی بدتر از آنچه در بسیاری از کشورها پیش آمد دچار خواهد کرد». البته در این رابطه باید به سید محمد خاتمی بیاموزیم که تمامی بلاهائی که فوقاً «شما در صورت اصلاح قانون اساسی ولایتمدار و در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی شمردید، امروز در جامعه بزرگ ایران به دست خود همین رژیم مطلقه فقهاتی در حال انجام می‌باشد و هیچکس نمی‌تواند جلو ماشین سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم و جلو بحران‌های هزار توی نظم حاکم که به صورت فاجعه درآمده است بگیرد. ناکارآمدی و بی‌کفایتی کارگزاران رژیم و فساد فراگیر و سیستمی و چند لایه‌ای رژیم و بحران‌های هزار توی به بن بست رسیده اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی و فرهنگی و انسداد ساختاری سیاسی و اقتصادی و ماجراجویی در سیاست‌های خارجی در منطقه و بین‌المللی و اصلاح ناپذیری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همه و همه باعث گردیده که خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حال فروپاشی تدریجی همه جانبه باشد». بدون شک در آینده وضعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به مرحله‌ای خواهد رسید که حتی «قادر به اعمال خشونت در جهت سرکوب حرکت‌های اعتراضی مردم ایران هم نخواهد داشت» که حاصل آن، در آن صورت «تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت می‌باشد» و جامعه ایران می‌تواند «وارد وضعیت انقلابی بشود» و در آن شرایط، «رابطه پائینی‌های قدرت با بالائی‌های قدرت به مرحله‌ای خواهد رسید که نه پائینی‌ها دیگر توان شنیدن حرف بالائی‌های قدرت دارند و نه بالائی‌ها توان شنیدن حرف‌های پائینی دارند»؛ مانند سال ۵۷ که شاه به مردم ایران می‌گفت «من صدای انقلاب شما را شنیدم، ولی مردم ایران دیگر صدای او را نمی‌شنیدند»، آنچنانکه شاه در سال‌های ۵۴ و ۵۵ پس از تک

حزبی کردن و سرکوب مردم و زمانیکه دیگر گوشه‌ای برای شنیدن حرف‌های مردم ایران نداشت در صفحه تلویزیون ظاهر شد و با قدرت به مردم ایران گفت «یا حزب رستاخیز را بپذیرید و یا اینکه ویزا بگیرد و از کشور خارج بشوید.»

باری، در این شرایط و در فرایند افول میدانی ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ و در آستانه ورود جامعه ایران به سال ۱۴۰۲ این همه باعث گردیده است که «جامعه ایران در وضعیت ملت‌هت به سر ببرد»؛ و شکی نیست که در سال ۱۴۰۲ «جامعه ایران موقعیت شکننده‌ای خواهد داشت» مع هذا، به همین دلیل است که در این شرایط «هول و اضطراب تمامی ارکان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از اصلاح‌طلبان حکومتی تا اصول‌گرایان حکومتی را در بر گرفته است» به طوری که این آش آنقدر شور شده است که حتی اصول‌گرایان رژیم هم به حرف آمده‌اند، آنچنانکه محمد رضا باهنر (فرد وابسته به جناح اصول‌گرایان و نزدیک به حزب موتلفه و سخنگوی جریان علی لاریجانی و دبیر کل جامعه اسلامی مهندسين) می‌گوید: «برخی اصول قانون اساسی باید اصلاح بشود، بعضی از مسئولین فکر می‌کنند زمانی که این اغتشاشات تمام شده است مسئله حل شده است در صورتی که مسئله هنوز باقی مانده است و این آتش زیر خاکستر است که دوباره با یک بهانه‌ای به وجود می‌آید، دوباره یک جرقه می‌خورد و دوباره یک عده‌ای شروع به اغتشاش می‌کنند. فوت مهسا امینی دلیل اصلی وقایع اخیر نبود، این تنها یک جرقه بود. برخی نارضایتی‌ها و ناکارآمدی‌هایی در ساحت اقتصاد، سیاست و حتی فرهنگ و دیپلماسی در داخل کشور وجود دارد، این اشکالات را ما باید کشف و درک کنیم و آن‌ها را بفهمیم و حل کنیم. باید ببینیم آن نارضایتی‌هایی که در داخل کشور هست، چیست که باعث این حرف‌ها و این اعتراضات شده است. من یادم نمی‌آید که بعد از انقلاب چنین انسجامی علیه ما در نظام بین‌المللی به وجود آمده باشد.»*

پایان

پروژه مهندسی شده «مسمومیت زنجیره‌ای» دختران دانش‌آموز،

تلاش «آتش به اختیاران» متحجر و متولی اسلام دگماتیسم فقهاتی حاکم،

در راستای به «تعطیلی کشاندن» مدارس دخترانه، برای مهار جنبش رهایی‌بخش زن ایرانی

امر نشانگر «نظام‌مند و سازماندهی شده و پروژه‌ای و مهندسی شده و حکومتی بودن این کارزار ضد انسانی و جنایتکارانه می‌باشد.»

رابعاً توجه داشته باشیم که «این پروژه مهندسی شده حکومتی در ادامه واکنش سرکوب‌گرایانه (۶ ماه گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱) می‌باشد، بنابراین امری بالبداهه نمی‌باشد و نباید به عنوان یک پدیده مستقل تحلیل نمائیم.»

خامساً «مکانیزم یا سازوکار جنایتکارانه مسمومیت زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز ایرانی را باید در چارچوب مکانیزم یا سازوکارهای ۴۴ سال گذشته این رژیم (اعم از: نسل‌کشی سیاسی زندانیان در سال ۶۷، ترورهای سیاسی داخل و خارج از کشور از سال ۵۸ الی الان و قتل‌های زنجیره‌ای سال‌های ۷۶ - ۷۷ و پروژه به آتش کشیدن و بستن سفارت و ساختمان کنسولگری عربستان سعودی در مشهد، خودکشان‌های سیاسی درون زندان و پروژه اسیدپاشی به صورت زنان که از آبان ۱۳۹۳ در ابرشهرهای اصفهان و تهران اجرا شد و غیره) تحلیل نمائیم نه

بدون تردید ماجرای کثیف و ضد انسانی و جنایتکارانه «مسموم کردن زنجیره‌ای و سریال دختران دانش‌آموز» در شرایط تندپیچ هولناک امروز حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران، «پروژه‌ای مهندسی شده و نظام‌مند می‌باشد که مانند پروژه قتل‌های زنجیره‌ای، اسیدپاشی صورت زنان (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مولود پیوند مسببین حوزه و عاملین دستگاه‌های امنیتی و نظامی - انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». البته معنای دیگر این داوری ما آن است که در شرایط امروز جامعه ملت‌هت و ملت‌هتف ایران، «کارزار ضد انسانی و جنایتکارانه مسمومیت زنجیره‌ای و سریال دختران دانش‌آموز کشور، علاوه بر اینکه یک پروژه مهندسی شده و نظام‌مند حکومتی می‌باشد، خود در راستای انتقام‌گیری عریان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از عملکرد جنبش دانش‌آموزی دختران ایران در پروسه چهار ماهه، ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌باشد» بنابراین، «بدون فهم و شناخت و تحلیل مشخص و کنکرت، از جایگاه جنبش دانش‌آموزی دختران ایران در پروسه تکوین و اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ امکان دستیابی به تحلیل مشخص از پروژه مهندسی شده حکومتی مسمومیت زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز ایرانی در شرایط امروز جامعه ایران برای ما وجود ندارد». لازمه کالبد شکافی و آنالیز و تحلیل پروژه هولناک مسمومیت زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز کشور در این شرایط خودویژه آن است که:

اولاً به «جایگاه جنبش دانش‌آموزی دختران ایران در پروسه تکوین و اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ پی ببریم.»

ثانیاً لازم است که به جوهر «انتقام‌گرایانه این پروژه توسط عاملین و مسببین آن توجه بشود.»

ثالثاً عنایت داشته باشیم که «این کارزار صورت پروسه‌ای داشته است نه موردی» به طوری که از «۹ آذر ۱۴۰۱ (از هنرستان دخترانه نور شهرستان قم) شروع شده است و در دهم اسفند ماه ۱۴۰۱ به نقطه اوج خود رسید؛ زیرا تنها «در دهم اسفند ماه ۱۴۰۱ سی مدرسه دخترانه در چند استان کشور به طور همزمان مورد حمله این‌ها قرار گرفته است»؛ که خود این

به صورت موضوعی مستقل از آنها.»
سادساً لازم به ذکر است که این کارزار کثیف ضد انسانی (مانند قتل‌های زنجیره‌ای سال‌های ۷۶ - ۷۷) با دخالت تنگاتنگ هسته‌های «حوزه‌ای» و «امنیتی» حکومتی تکوین پیدا کرده است؛ و به قول سعید حجاریان معاون اسبق وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دهه ۶۰ (البته او این سخن را در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای رژیم قبلاً مطرح کرده است) «این هسته‌های عملیاتی مجوز شرعی برای انجام عمل خود دارند»، بنابراین هرگز و هرگز نباید کارزار کثیف و جنایتکارانه آن‌ها، «عملیاتی خودسرانه و فردی و بدون مجوز شرعی روحانیت و به صورت غیر حکومتی تعریف بکنیم» تا سرانجام رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتواند توسط «پروژه خوراندن داروی نظافت و کشتن سعید امامی» کل صورت مسئله را پاک نماید؛ و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتواند با فرار به جلو، جنایت را به گروه‌ها و جریان‌های مخالفش در خارج و داخل کشور نسبت بدهد.

سابعاً در تحلیل نهائی هدف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از انجام این کارزار کثیف و ضد انسانی، ایجاد «رعب و وحشت» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و به «تعطیلی کشاندن مدارس دخترانه» و «خانه‌نشین کردن زن ایرانی» و «بازتولید رویکرد تحمیل حجاب اجباری» و به چالش کشیدن موضوع «حجاب اختیاری» و یا اصل «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» می‌باشد، که از دستاوردهای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌باشد که به عنوان یک «ایده و شعار و گفتمان و مانیفست نظری» در جامعه امروز ایران نهادینه شده است.

ثامناً توجه داشته باشیم که جنبش دختران دانش‌آموز در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «نقشی فعال‌تر» (چه در عرصه میدانی و چه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) از حتی «جنبش دختران دانشجو» داشته‌اند. مع الوصف، این کارزار کثیف و

جنایتکارانه و ضد انسانی برای «انتقام‌گیری از جنبش زنان ایران (و در رأس آنها جنبش دختران جوان دانش‌آموز) می‌باشد.»

تاسعاً به خاطر بازتاب جهانی که (پروژه مسمومیت زنجیره‌ای و سریال دختران دانش‌آموز ایرانی) ایجاد کرد، این امر باعث گردید تا (مانند ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) «یک جبهه جهانی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تشکیل بشود» یا به عبارت دیگر این موضوع باعث شد تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بحران‌زا» و «بحران‌زی» گرفتار هجمه جهانی حقوق بشری بشود. به همین دلیل است که (برعکس ماجرای اسیدپاشی آبان ماه ۱۳۹۳ به صورت زنان، در شهرهای اصفهان و تهران توسط همین «هسته‌های آتش به اختیار» که حتی از جانب برخی از روحانیت حکومتی هم تحت عنوان نهی از منکر حمایت علنی می‌شدند، و برعکس کارزار جنایتکارانه قتل‌های زنجیره‌ای سال‌های ۷۶ و ۷۷ که «خامنه‌ای ساکت بود») این بار پس از ۹۶ روز (از ۹ آذر که پروژه مسموم کردن دختران دانش‌آموز برای اولین بار در هنرستان دخترانه نور شهر قم به اجرا درآمد، تا پانزدهم اسفند ماه ۱۴۰۱) «سکوت خامنه‌ای» (در برابر این کارزار کثیف و جنایتکارانه و نظام‌مند و سازمان‌یافته که کل کشور را در بر گرفته بود) در روز درختکاری (پس از کاشتن نهال) «شکسته شد» و خامنه‌ای مجبور شد، تا به صورت صوری هم که شده، ماجرای مسمومیت سریالی دختران دانش‌آموز ایرانی را امری جنایتکارانه بخواند و برای تهدید هسته‌های آتش به اختیار، اعلام حکم اشد مجازات برای آنها بکند، تا با این تهدید قضائی بتواند «حرکت هسته‌های آتش به اختیار خودی (در رابطه با پروژه نظام‌مند و مهندسی شده و حکومتی مسمومیت دختران دانش‌آموز ایرانی) را متوقف نماید.»

پر پیداست که خامنه‌ای پس از ۹۶ روز سکوت در برابر این موضوع بالاخره به این واقعیت رسیده بود که «جامعه امروز ایران (پس از ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی

چهار ماهه ۱۴۰۱) بدل به جنبشی‌ترین جامعه جهان با سمت‌گیری فمینیستی دموکراتیک» (نه فمینیستی لیبرال سرمایه‌داری جهانی) شده است». همچنین او دریافت که «هزینه‌ای که رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه مجبور به پرداخت آن (چه در داخل کشور و چه در عرصه جهانی) می‌باشد، بسیار عظیم‌تر و بزرگتر از درآمدهای حاصل از سرکوب جنبش دختران دانش‌آموز می‌باشد».

باری، از اینجاست که باید داوری کنیم «حتی اگر این رویکرد خامنه‌ای (در ۱۵ اسفند ۱۴۰۱ پس از ۹۶ روز نسبت به کارزار کثیف و جنایتکارانه مسموم کردن بیش از ۱۲۰۰ دختر دانش‌آموز در سطح کشور) را هم صوری بدانیم، ولی نباید فراموش کنیم که این آش آنقدر شور شده بود که حتی آشپز آن هم مجبور شد پس از ۹۶ روز سکوت خود را بشکند و صحبت از جنایت انسانی و اشد مجازات غیر قابل عفو برای عاملین و مسببین آن بکند». فراموش نکنیم که خامنه‌ای حتی پس از ۳۴ سال که از جنایت و نسل‌کشی زندانیان سیاسی سال ۶۷ با فتوای مستقیم خمینی می‌گذرد و پس از ۲۴ سال که از کارزار جنایتکارانه قتل‌های زنجیره‌ای می‌گذرد و پس از ۸ سال که از فاجعه اسیدپاشی نظام‌مند و سازمان‌یافته و مهندسی شده به صورت زنان در اصفهان و تهران می‌گذرد، حتی برای یکبار هم حاضر نشده است تا (مانند حسینعلی منتظری) حداقل این کارزارهای حکومتی را جنایتکارانه بخواند». بی‌تردید «عامل اصلی محکوم کردن پروژه مسمومیت سریال دختران دانش‌آموز را فقط و فقط فشارهای جهانی و طوفان اعتراض خانواده‌های دانش‌آموزان ایرانی بر علیه رژیم و بیانیه و اطلاعیه شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران (در راستای فراخوانی به اعتراض «مردم و دانش‌آموزان و معلمان و خانواده‌های کشور ایران») نسبت به مسمومیت سریالی دختران دانش‌آموز ایرانی در روز سه شنبه ۱۶ اسفند ماه ۱۴۰۱) باید بدانیم». چراکه خامنه‌ای در

جریان قتل حکومتی مهسا امینی (توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به خوبی دریافت که «خدای دهه ۱۴۰۰ با خدای دهه ۶۰ تفاوت دارد»؛ و دریافت که دیگر «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند مانند گذشته جنایات سریالی و زنجیره‌ای خودش را با برگ انجیر پروپاگاندا حکومتی بیوشاند».

عاشرا به درستی مردم ایران امروز دریافته‌اند که اگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط از اینگونه کارزارهای «بوکو حرامی و داعشی و طالبانی» که «تنها زنان اجتماعی و سیاسی ایران مورد هدف قرار می‌گیرند، وادار به عقب‌نشینی سازند» بدون شک رژیم در آینده برای پیشبرد اهداف سرکوب‌گرایانه خود در جامعه ایران از مکانیزم‌ها یا سازوکارهای خطرناکتری استفاده خواهد کرد؛ بنابراین، برای اینکه بتوانند گریه را قبل از ورود به حجله در تله بیاندازند، مردم ایران مجبورند در این مرحله و این شرایط ماشین جنایت آنها را به گل بنشانند. پر واضح است که واکنش به ماجرای مسموم کردن بیش از ۱۲۰۰ دختر دانش‌آموز در کشور ایران توسط این کارزار کثیف و جنایتکارانه تنها محدود به واکنش جنبش دختران دانش‌آموز ایران نمی‌شود، بلکه جنبش خانواده‌ها و معلمان و دانشجویان کشور را هم به حرکت در می‌آورد. همچنین از آنجائیکه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «دارای سه جوهر مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی بوده است»، همین جوهر سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی باعث گردیده است که این ابرحرکت اعتراضی «دستاوردهای سه مؤلفه‌ای به عنوان سنتز ایجاد نماید» که عبارتند از «دستاورد سیاسی، دستاورد اجتماعی و دستاورد فرهنگی». در خصوص دستاورد سیاسی این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، این دستاورد سیاسی عبارتند از: «به چالش کشیدن سه مؤلفه‌ای موجودیت و مشروعیت و اقتدار رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم»؛ و اما در خصوص دستاورد اجتماعی باید از «اجتماعی شدن حرکت میدانی جنبش زنان و اولویت پیدا کردن مبارزه ضد آپارتایدی جنسیتی و مذهبی و قومیتی به عنوان حرکت اجتماعی و پیوند جنبش زنان با جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی در عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی یاد کنیم»؛ و هاکذا، در خصوص دستاورد فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی باید از به «چالش کشیده شدن اسلام دگماتیست فقهاتی که بر پایه سیستم تو در توی آپارتایدی استوار می‌باشد یاد کنیم» نکته قابل توجه در این رابطه اینکه، «برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دستاورد فرهنگی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ خطرناک‌تر از دستاوردهای سیاسی و اجتماعی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی می‌باشد»؛ زیرا «دستاورد فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی، بیش از دستاورد سیاسی و اجتماعی این ابرحرکت، پایگاه اجتماعی و حکومتی و حوزه‌های اسلام دگماتیست فقهاتی را به لرزه درآورده است». دلیل آن هم این است که در دستاورد سیاسی این ابرحرکت اعتراضی، «موجودیت و مشروعیت و اقتدار حاکمیت به چالش کشیده شد» و در دستاورد اجتماعی (ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) «جنبش و خیزش‌های اجتماعی ضد آپارتایدی جنسیتی و قومیتی و مذهبی، این ابرحرکت اعتراضی توانستند در پیوند اجتماعی با یکدیگر قرار بگیرند»؛ و در دستاورد فرهنگی این ابرحرکت اعتراضی، توسط این ابرحرکت اعتراضی، «ستون خیمه اسلام دگماتیست فقهاتی حاکم (که آپارتاید جنسیتی، تحمیلی ۴۴ ساله بر زن ایرانی می‌باشد)» به چالش کشیده شده است.

پر روشن است که مقابله با این دستاوردهای سه گانه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز نمی‌تواند «صورت یکسانی» داشته باشد. مع هذا، آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم در طول ۶ ماه گذشته جهت مقابله با دستاوردهای اجتماعی این ابرحرکت اعتراضی، «شیوه سرکوب هولناک نظامی برای اقلیت‌های قومی (اعم از کرد و بلوچ) به کار برده است» و آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۶ ماه گذشته، جهت بازسازی حداقلی موجودیت و مشروعیت و اقتدار (به چالش کشیده شده خود توسط این ابرحرکت اعتراضی) بر «سیج حکومتی، حداقل پایگاه سنتی و مذهبی اجتماعی خود توسط مراسم و تظاهرات حکومتی و تابوت‌گردانی و غیره تکیه کرده است»؛ ولی مهم‌تر از همه «بازسازی فرهنگی به چالش کشیده شده رژیم می‌باشد» که برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط این ابرحرکت اعتراضی («در چارچوب مبارزه ضد سیستم تو در توی آپارتایدی نظم حاکم (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی و آپارتاید مذهبی و آپارتاید قومیتی قرار دارد) به چالش کشیده شد». بی‌تردید اساس این فرهنگ به چالش کشیده شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «همان اسلام دگماتیست فقهاتی حاکم می‌باشد، که بر پایه آپارتاید جنسیتی و آپارتاید مذهبی استوار می‌باشد.»

پر پیداست که به «چالش کشیده شدن آپارتاید جنسیتی و آپارتاید مذهبی توسط ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به معنای به چالش کشیده شدن عمود خیمه هزار ساله اسلام دگماتیست فقهاتی می‌باشد» که از قرن چهارم (دوران آل بویه و بعداً دوران صفویه) این «اسلام دگماتیست فقهاتی، به عنوان مانیفست روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهاتی بر اعتقاد و اذهان و زندگی مردم ایران حاکم می‌باشد». توجه داشته باشیم که عامل و عضله اصلی این به چالش کشیدن عمود خیمه اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حاکم (در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۱) «جنبش زنان و مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی آنها بوده است» که «حذف گشت ارشاد و عقب‌نشینی موقتی و محدود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در برابر شعار لغو حجاب اجباری تنها نوک

کوه یخ به چالش کشیده شدن فرهنگ اسلام دگماتیست فقاهتی حاکم توسط مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی، جنبش زنان ایران می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم، که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، در میان کنش‌گران جنبش زنان ایران (در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱) «جنبش دختران دانش‌آموزی کشور نقشی بسیار فعالی داشته‌اند» که (به صورت «خیزشی» برعکس دختران دانشجو که صورت «جنبشی» داشته‌اند) با شروع سال تحصیلی ۱۴۰۱ به موازات اعتلای خیزشی ابرحرکت اعتراضی (حتی «قبل از ورود جنبش دختران دانشجو» و قبل از ورود جنبش دانشجویی که به صورت مشخص از روز شنبه مورخ ۱۴۰۱/۷/۷ صورت گرفت) «حرکت خیزشی دختران دانش‌آموزی مدارس» توانستند علاوه بر «تهاجمی کردن» آن حرکت، و علاوه بر طرح شعار: «زن، زندگی، آزادی» برای اولین بار در این ابرحرکت «به صورت سلبی (نه ایجابی) اسارت ۴۴ ساله زن ایرانی را بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکمه به فریاد درآورند».

پر واضح است که برای رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «بازسازی فرهنگی به چالش کشیده شده (توسط کنش‌گران مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) هرگز نمی‌تواند مانند بازسازی موجودیت و مشروعیت و اقتدار رژیم توسط سرکوب اقلیت‌های قومیتی و مذهبی صورت نظامی و امنیتی و راه‌اندازی بالماسکه‌های خیابانی حکومتی جهت بسیج حداقل پایگاه اجتماعی رژیم داشته باشد». علی‌ایحال، از اینجا بود که از بعد از سرکوب هولناک ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (که باکشتار بیش از ۵۰۰ نفر و دستگیری ده‌ها هزار نفر و غیره همراه بود) «پروژه بازسازی فرهنگی یا بازسازی عمود خیمه اسلام دگماتیست فقاهتی حاکم» در دستور کار حزب پادگانی خامنه‌ای قرار گرفت. در چارچوب این پروژه بوده است، که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم اقدام به انجام این امور کرد:

۱ - «تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران» (به عنوان پرچم حاکمیت اسلام دگماتیست فقاهتی) البته برعکس گذشته که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تلاش می‌کرد تا توسط سرنیزه و فشار و بگیر و ببند و گشت ارشاد و غیره حجاب را بر زن ایرانی تحمیل نماید، در این مرحله حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا «با تعطیل کردن گشت ارشاد و غیره، از طریق تحمیل محرومیت‌های خدمات عمومی و اجتماعی و اداری و حقوقی بر زنان کشف حجاب کرده ایران، آن‌ها را وادار به قبول حجاب تحمیلی بکنند». در این رابطه به عنوان نمونه می‌توانیم به موضوع «تعلیق عضویت ۱۲ نفر از خانم‌ها در کتابخانه ملی اشاره کنیم که طبق گزارش خبرگزاری فارس (وابسته به سپاه پاسداران) از تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۴۰۱ به دلیل عدم رعایت مقررات شیوه‌نامه پذیرش و عضویت مندرج در ماده ۱۰ بند ۷ (در باره «پایبندی به حجاب و شئونات اسلامی») کارت عضویت آنها برای مدت یکماه تعلیق گردید».

۲- در خصوص تحمیل حجاب و تبعیض جنسیتی بر زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، پیوسته و علی‌الادام دو رویکرد متضاد در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم جاری بوده است:

اول - رویکرد متحجرانه و دگماتیستی «تئوکراتیک فقاهتی» می‌باشد، که مطابق آن «روحانیت متحجر حوزه‌های دگماتیست فقاهتی معتقد به برتری جایگاه و اجرای اسلام دگماتیست فقاهتی حاکم نسبت به رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هستند»؛ و اصلاً «رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را ابزاری برای اجرای اسلام دگماتیست فقاهتی می‌دانند نه بالعکس». این جریان متحجر حوزه‌های دگماتیست فقاهتی در راستای اجرای احکام متحجرانه و دگماتیست فقاهتی، حتی در دهه ۶۰ در برابر خمینی (هم که «معتقد به برتری حفظ رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نسبت به اجرای احکام فقاهتی بود») ایستادند که برای نمونه می‌توانیم به «مخالفت و

صف آرائی گروه ۹۹ نفری نمایندگان مجلس دوم رژیم در برابر خمینی اشاره کنیم که تا آخر عمر و رهبری خمینی این صف آرائی ادامه داشت؛ و البته با فوت خمینی و جانشینی خامنه‌ای، «این جریان تحت رهبری خامنه‌ای توانستند، بر قدرت و نهادهای رژیم سوار بشوند». این جریان پیوسته و علی‌الدوام به دنبال آن می‌باشند تا «ارزش‌های الهی» مور اعتقاد خود را «توسط تسخیر حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی بر جامعه تزریق نمایند».

دوم - رویکرد دیگر «پراگماتیست‌های حوزه‌های دگماتیست فقهاتی هستند» که تحت رهبری خمینی از سال ۶۲ به بعد (پس از فهم خمینی نسبت به ناتوانی احکام فقهاتی در راستای مدیریت اقتصادی، قضائی، تقنینی و غیره در کشور ایران) این جریان در چارچوب مانیفست «اوجب الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، نه اجرای احکام فقهی» اصل «مصلحت نظام» را جایگزین موضوع «اجرای طابق النعل بالنعل احکام فقهی» قبلی خود کرد. یادآوری می‌کنیم، که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خودش، در چارچوب اصل ولایت فقیه بر این باور بود که «هدف اصلی حکومت اسلامی تحت هژمونی فقهای حوزه‌های فقهی، اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقهی می‌باشد». مع هذا، بدین ترتیب بود که از نظر او «با اجرای احکام فقهی، حوزه‌های فقهاتی دیگر آنها رسالتی در قدرت و حکومت اسلامی ندارند». البته «خامنه‌ای از بعد از کسب رهبری و جانشینی خمینی و از بعد از نهادینه شدن قدرتش و به محاق بردن رقیب‌های حکومتش (حتی هاشمی رفسنجانی) فلسفه حکومتش را برعکس خمینی تعریف کرد؛ زیرا او (برعکس خمینی) به جای «اجرای احکام فقهی» به عنوان هدف حکومت اسلامی (آنچنانکه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خود بر آن پای می‌فشارد) موضوع دستیابی به اصطلاح «تمدن اسلامی» (که در حقیقت بازتولید و یا بازتعریف همان «خلافت اسلامی» گذشته می‌باشد که البته امروز اردوغان هم این رویکرد

در ترکیه به صورت خلافت گذشته عثمانی دنبال می‌کند) به عنوان «هدف خودش و هدف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف کرد» و در چارچوب این رویکرد است که «خامنه‌ای دستیابی به تمدن اسلامی (خلافت اسلامی و حکومت اسلامی) مورد نظرش را به مراحل تقسیم کرده است» که عبارت است از:

الف - انقلاب اسلامی (سال‌های ۵۷ - ۵۸).

ب - جمهوری اسلامی یا دولت اسلامی.

ج - جامعه اسلامی.

د - حکومت اسلامی (که البته از نظر او همان خلافت اسلامی می‌باشد).

در همین رابطه است که خامنه‌ای «پروژه یکدست کردن قدرت در دست خودش» (که از فرایند پاسارکوب خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و به خصوص خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ شروع کرده است) و تکوین دولت مهندسی شده ابراهیم رئیسی را به عنوان «انقلاب دوم» تعریف می‌کند؛ چراکه او بر این باور است که «با تمرکز مطلق قدرت در دست خودش شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی که هدف او می‌باشد، فراهم می‌گردد» بنابراین، از اینجا است که شاهدیم در این مرحله خامنه‌ای «هرگونه مشارکت در قدرتش توسط مردم و یا رقیب‌های سیاسی گذشته‌اش را نفی می‌کند» و حتی حاضر نیست «حداقل دخالت صوری مجلس دست‌ساز پادگانی خودش را هم در این بپذیرد» تشکیل نهادهای غیر قانونی دست‌ساز توسط مهره‌های دست‌پرورده خودش مثل «نهاد هماهنگی سران سه قوه» و غیره همه در راستای «عبور او از نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، امثال مجلس و غیره جهت تمرکز مطلق قدرت در دست خودش می‌باشد». فراموش نکنیم که خمینی از سال ۶۲ به بعد (با نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران) دیگر از «مانیفست و منشور سیاسی گذشته‌اش» (که در کتاب «ولایت فقیه» معتقد بود «هدف اجرای احکام فقهی می‌باشد، نه کسب قدرت و رسیدن به حکومت اسلامی»

و مطابق آن مانیفست و منشور سیاسی، خمینی تا سال ۶۲ حتی «حکومت اسلامی را ابزار اجرای احکام فقهی می‌دانست» از سال ۶۲ او از این «مانیفست و منشور سیاسی اش» عبور کرد» و با طرح شعار: «اوجب الواجبات حفظ جمهوری اسلامی است»، مانیفست و منشور سیاسی جدید خودش را بر پایه حکومت اسلامی یا کسب قدرت سیاسی به عنوان هدف اصلی اش بازتعریف نمود. بر پایه همین «مانیفست جدید اوجب الواجبات حفظ رژیم اسلامی حاکم خمینی بود» که او توانست، «اصل مصلحت نظام» را جایگزین «اصل اجرای احکام فقهی گذشته اش (به عنوان هدف حکومت) بکند» و باز در کادر همین مانیفست و منشور سیاسی جدیدش بود، که او رسماً و علناً اعلام کرد که حتی «برای حفظ این حکومت، می‌توانیم نماز و روزه مردم نگون بخت ایران را هم تعطیل بکنیم» و همچنین در همین رابطه بود که «خمینی به اصل ولایت مطلقه فقیه (خودش) رسید» که در بازسازی سال ۶۸ قانون اساسی (ولایت‌مدار دست‌ساز سال ۵۸ خودش) او توانست با حذف تمامی نهادهای شورائی و تعریف قدرت مطلقه فقیه در این رژیم در حد قدرت خدا، «ولایت مطلقه فقیه را در قانون اساسی ولایت‌مدار از سال ۶۸ نهادینه حقوقی بکند و به صورت قانون درآورد» که البته در تحلیل نهائی تمامی این مقدمات از بعد فوت خمینی «دست مایه خامنه‌ای برای نهادینه کردن قدرت مطلقه خودش گردید».

نتیجه‌گیری اینکه، تکیه بر «اجرای احکام فقهی به عنوان هدف حکومت» (آنچنانکه خمینی در کتاب ولایت فقیه‌اش مطرح می‌کرد، و در سال اولیه پسا انقلاب ۵۷ مردم نگون بخت ایران بر آن باور بود) نخستین دستاوردی که به همراه خواهد آورد، «ذبح شدن و نابود شدن خود حکومت و قدرت سیاسی در پای اجرای این احکام می‌باشد» مع هذا، در همین رابطه بود که خمینی از سال ۶۲ با علم کردن شعار: «مصلحت نظام» بر پایه «مانیفست اوجب الواجبات حفظ رژیم حاکم می‌باشد»

از گفتمان «تئوکراسی ولایت فقیه» گذشته‌اش عبور کرد و وارد گفتمان «پراگماتیستی مصلحت‌گرایانه برای حفظ حاکمیت و حکومت و رژیم حاکم شد». لذا، به همین دلیل «نبرد رویکرد پراگماتیست‌های مصلحت‌گرا با رویکرد تئوکراسی‌های فقه‌گرا» در طول چهار دهه گذشته، موجب کشمکش بی‌فقه سیاسی و منازعات فقهی و فرهنگی در نهادهای حکومتی و حوزه‌های رژیم مطلقه فقه‌گرا شده است. یادآوری می‌کنیم که همین امر باعث گردیده است که «نه تنها ساختار حکومت به لحاظ فرهنگی و سیاسی و نهادی در چهار دهه گذشته یکدست نشود، بلکه حتی شیوه‌های سرکوب هم (از کشتار ۶۷ تا قتل‌های زنجیره‌ای و تا اسیدپاشی و حتی سرکوب کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ و جریان جنایتکارانه مسموم کردن زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز) بین آنها، رویه و رویکرد یکسان نداشته باشد»؛ و باز همین امر باعث گردیده است که «در رژیم مطلقه فقه‌گرا (در طول ۴۴ سال گذشته) انواع دستجات بنیادگرا (چه در نهادهای حکومتی و چه در نهادهای حوزه‌ای و چه در نهادهای نظامی - امنیتی رژیم مطلقه فقه‌گرا) وجود داشته باشد» که «در عین استقلال در عرصه تصمیم‌گیری و عملیات میدانی» قائل به امر «آتش به اختیارند» البته به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی مرتبط با یکدیگر می‌باشند. مع الوصف، همین امر باعث گردیده که رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم «بدل به بلبشو خانه‌ای بشود» که «بدون رهبری کاریزماتیک» حتی برای یک روز هم نمی‌تواند توان دوام و پیوند درونی داشته باشد یا به عبارت دیگر رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم شکلی «خودویژه از رژیم طالبانی و داعشی شیعی می‌باشد» که در طول ۴۴ سال گذشته «در مختصات خاص کشور ایران مادیت پیدا کرده است.»

پر روشن است که در چنین رژیمی که «هم بحران زاست و هم بحران‌زی» و در چنین شرایط التهای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران که رژیم مطلقه فقه‌گرا حاکم در هراس

از اعتلای دوباره جنبش رهائی‌بخش زنان و یا جنبش دختران جوان دانش‌آموز می‌باشد، بی‌شک اینگونه پروژه‌های کثیف و جنایتکارانه و ضد انسانی می‌تواند «باعث فعال شدن ترموستات این هسته‌های امنیتی - حوزه‌های بشود» و همچنین در چنین شرایط فوق بحرانی برای این رژیم «بحران‌زا» و «بحران‌زی» این گروه‌های «سازمان یافته و نظام‌مند و آتش به اختیار» می‌توانند با «پیوند هسته‌های امنیتی و هسته‌های حوزه‌ای فعال بشوند و می‌توانند در تعریف خط راهنمای عملیاتی خود بر همان خط «آتش به اختیاری» (که خامنه‌ای با صدور آن حتی نهادهای قانونی خود حکومت را هم در برابر «خودی‌ترین‌های نظام ولایتی» بی‌اختیار کرد) تکیه بکنند؛ و می‌توانند با تکیه بر تز «النصر من الرعب - بهترین دفاع حمله است» به عنوان استراتژی خود، حرکت کنند؛ و همچنین (اینگونه هسته‌های فعال حکومتی که همدستی در حوزه‌های فقه‌ای قم و مشهد و اصفهان دارند و همدستی دیگر در سپاه و بسیج و دستگاه‌های چهارده گانه امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم دارند) می‌توانند (آنچنانکه در جریان قتل‌های زنجیره‌ای شاهد بودیم) «به صورت ترکیبی عمل نمایند»؛ و می‌توانند در برابر «مبارزه مدنی» (و دموکراتیک و دینامیک و جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین، مطالبه‌محور و اعتراضی سیاسی) گروه‌های مختلف جامعه ایران هجمه و هجوم «ضد مدنی» بکنند، و می‌توانند برای «مهار جنبش رهائی‌بخش زنان ایران و جنبش دختران دانش‌آموز، کارزار کثیف و ضد انسانی مسمومیت زنجیره‌ای در مدت بیش از سه ماه (از نهم آذر تا ۱۰ اسفند ماه ۱۴۰۱) ایجاد نمایند» و می‌توانند در راستای «تعطیل کردن مدارس دخترانه این هجمه و کارزار کثیف و ضد انسانی خود را به کل کشور سرایت بدهند؛ و بیش از ۱۲۰۰ نفر از دختران ایران زمین در ۱۰ استان کشور مسموم بکنند.»

باری، بدون تردید بود که ماجرای مسمومیت زنجیره‌ای

و سریالی و فزاینده دختران دانش‌آموز ایرانی از دهم اسفند ماه ۱۴۰۱ (پس از ۹۲ روز که از عمر آن می‌گذشت، «از ۹ آذر تا ۱۰ اسفند ماه ۱۴۰۱») بدل به یک «بحران بزرگ اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران شد؛ که برای شناخت این بحران عظیم اجتماعی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) مجبوریم در اینجا به کالبد شکافی ماجرای مسمومیت زنجیره‌ای و سریال بیش از ۱۲۰۰ دختر دانش‌آموز در ۵۸ مدرسه دخترانه، در ۱۰ استان کشور بپردازیم:

۱ - طبق اعلام سایت حکومتی «انتخاب در ۱۸ بهمن ۱۴۰۱» این ماجرا ابتدا در روز ۹ آذر ماه ۱۴۰۱ از هنرستان دخترانه نور در قم شروع می‌شود و چند روز بعد در همان مدرسه و سپس در دبیرستان دخترانه فاطمیه قم و سایر مدارس این شهر هفت بار دیگر تکرار می‌گردد که باعث گردید تا ده‌ها دختر دانش‌آموز روانه بیمارستان‌های شهر قم بشوند.

۲ - سریال زنجیره‌ای مسمومیت دختران دانش‌آموز که از ۹ آذر ماه ۱۴۰۱ از هنرستان دخترانه نور قم شروع شده بود، در روز ۲۵ بهمن ماه ۱۴۰۱ به تهران می‌رسد و در روز ۲۵ بهمن تنها در یک مدرسه دخترانه تهران بیش از ۳۰ دانش‌آموز دختر مسموم و روانه بیمارستان می‌گردد.

۳ - سریال زنجیره‌ای مسمومیت دختران دانش‌آموز، «تا ۱۰ اسفند ۱۴۰۱ به ۵۸ مدرسه در ۱۰ استان کشور گسترش پیدا می‌کند که تنها در بروجرد ۱۰۷ نفر و در اردبیل ۴۰۰ نفر از دختران مسموم شده، بستری می‌شوند؛ و در قم یک دختر دانش‌آموز ۱۱ ساله به نام فاطمه رضائی فوت می‌کند.»

۴ - رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از ۹ آذر تا اول اسفند ۱۴۰۱ در واکنش به این سریال زنجیره‌ای مسمومیت دختران دانش‌آموز سعی می‌کند تا با مخفی کردن موضوع و گفتار درمانی، «موضوع را کم‌اهمیت جلوه دهد» و یا مانند دانی جان ناپلئون توهم و تبلیغات خارجی را عامل آن تعریف نماید مع الوصف در این رابطه بود که:

الف - وزیر آموزش و پرورش دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «علت مسمومیت دختران دانش آموز» را (طبق گزارش خبرگزاری حکومتی ایسنا در ۱۸ بهمن ۱۴۰۱) «استنشاق گاز آمونیاک یا دی اکسید کربن که از سیستم‌های گرمایشی مدارس نشت کرده است، توصیف کند». وی همچنین «داشتن بیماریهای زمینه‌ای» را «عامل بستری شدن بعضی از آنها در بیمارستان ذکر کرد».

ب - امیر آبادی فراهانی نماینده قم در مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حکم در همین زمان علت مسمومیت زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز را «فوبیا» (ترس موهوم) اعلام کرد.

ج - عین‌الهی وزیر بهداشت دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در همین زمان در خصوص مسمومیت سریالی دختران دانش‌آموزی گفت: «مسمومیت‌ها بسیار خفیف است و عامل آن هم میکروبی نیست» (خبرگزاری ایسنا - ۱۸ بهمن ۱۴۰۱).

د - از اول اسفند ۱۴۰۱ با جهانی شدن خبر مسمومیت سریالی و زنجیره‌ای دختران دانش‌آموز ایرانی، آب در خانه مورچه می‌ریزد (از زمانیکه انبوه خبرهای خارجی و داخلی در خصوص مسمومیت سریالی و زنجیره‌ای در مدارس دخترانه کشور راه هر گونه تکذیب و توجیه و گفتار درمانی بر دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی را می‌بندد) بالاخره، «پس از نزدیک به سه ماه کارگزاران حکومتی، مجبور می‌شوند به فاجعه اعتراف کنند». از جمله:

یکم - (طبق گزارش سایت حکومتی انتخاب در اول اسفند ۱۴۰۱) ابتدا محمد جعفر منتظری دادستان کل رژیم در اول اسفند ماه ۱۴۰۱ اعتراف کرد که: «مسمومیت دانش‌آموزان در برخی از مدارس قم نشان احتمال اقدامات مجرمانه عمدی دارد». وی در این رابطه به دادستان قم دستور داد که «با سرعت و دقت موضوع را تحت پیگرد قانونی قرار بدهد و چنان چه کسانی در این امر قصور و یا تقصیر داشته‌اند و یا توطئه‌ای در کار بوده

برخورد قاطع و قانونی انجام بدهد.»

دوم - در ادامه اعتراف دادستان کل رژیم بود که روزنامه اطلاعات حکومتی در روز ۵ اسفند ماه ۱۴۰۱ نوشت: «استمرار و تعدد مسمومیت‌ها در مدارس طی سه ماه گذشته موید آن است که این حوادث نمی‌تواند اتفاقی باشند و به احتمال زیاد نتیجه اقدامات گروهی و سازماندهی شده و با کارگردانی اتاق فکر و معطوف به اهداف مشخصی است.»

سوم - در هشتم اسفندماه ۱۴۰۱ در جلسه رسمی مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رحیم مظفری اعلام کرد که «۱۵ شهر کشور درگیر مسمومیت دختران دانش‌آموز هستند». البته با اعلام او جلسه مجلس به تشنج کشیده شد و قالیباف رئیس مجلس، نامبرده را تحت فشار گذاشت که عدد ۱۵ شهر کشور را پس بگیرد.

چهارم - سایت حکومتی بهارنیوز در نهم اسفندماه ۱۴۰۱ اعلام کرد که: «سیستم امنیتی کشوری که مدعی دستگیری ریگی در هواست و فعالیت‌های خرابکاران را قبل از انجام زیر ضربه قرار می‌دهد، موردی مانند اسید پاشی به دختران اصفهان و مسمومیت دختران با گذشت ۱۰۰ روز هنوز هیچ ردی در حافظه نیروی امنیتی کشور به جای نگذاشته است.»

پنجم - روزنامه اعتماد در ۱۰ اسفند ۱۴۰۱ اعلام کرد که «تاکنون مسمومیت دختران دانش‌آموز در ۱۰ استان و ۵۸ مدرسه انجام گرفته است.»

ششم - خبرگزاری سپاه پاسداران در دهم اسفندماه ۱۴۰۱ اعلام کرد که «روز گذشته ۲ نفر توسط نهادهای امنیتی بازداشت شدند» البته طبق اعلام خبرگزاری تسنیم در دهم اسفندماه ۱۴۰۱، وحیدی وزیر کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اعلام کرد که «در رابطه با مسمومیت دانش‌آموزان کسی دستگیر نشده است، نیروهای امنیتی مشغول پیدا کردن سر نخ هستند، تاکنون عامل خاصی یافت نشده که بگوئیم یک ماده خاصی بوده، تاکنون گزارش قطعی از ماده خاصی بودن، نداشتیم، نمی‌توان

اظهار نظر قطعی کرد و مواردی پیدا نشده که بتوان قاطعانه گفت مربوط به عامل شخصی است.»

هفتم - در دهم اسفند ۱۴۰۱ روزنامه جوان وابسته به سپاه نوشت: «فقدان شفاف‌سازی و تعلل در معرفی عاملان این حوادث بازار شایعات را درباره این ماجرا داغ کرده است و موجب ایجاد مسمومیت رسانه‌ای شده است، مسمومیتی که به مراتب سمی‌تر و خطرناک‌تر از هر سمی است. بازار داغ اظهارات ضد و نقیض علت و عامل این مسمومیت همچنان در هاله‌ای از ابهام است، و هر یک از مسئولان اظهار نظری دارند که بعضی وقت‌ها با اظهار نظر دیگری متضاد است و برخی دیگر حتی اظهارات خودشان را هم تکذیب می‌کنند.»

هشتم - بنابه گزارش یورو نیوز علیرضا منادی سفیدان رئیس کمیسیون آموزش مجلس گفت: «بر اساس پیگیری‌های صورت گرفته از جانب نمایندگان مجلس و اعزام گروهی از نمایندگان مجلس به قم و نتیجه آزمایش‌های انجام شده مشخص شده است که «گازان ۲» در سم منتشر شده در مدارس وجود دارد.»

نهم - طبق گزارش یورو نیوز: شه‌ریار حیدری عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس یازدهم اعلام کرد: «تا الان قریب به ۹۰۰ دانش‌آموز از استان‌های مختلف کشور مسموم شده‌اند و این آمار امروز از یک منبع موثق دریافت کرده‌ام.»

دهم - زهرا شیخی سخنگوی کمیسیون بهداشت مجلس در روز چهارشنبه دهم اسفند ماه ۱۴۰۱ اعلام کرد: «تا ۸ اسفند مسمومیت ۷۹۹ دانش‌آموز در قم گزارش شده است در باره شهر بروجرد هم از دوم تا نهم اسفند ماه نزدیک به ۴۰۰ نفر از دانش‌آموزان دختر مسمومیت داشته‌اند.»

یازدهم - طبق اعلام خبرگزاری ایرنا: «در روز دوشنبه، ۸ اسفندماه ۱۴۰۱ تعدادی از مدارس دخترانه اردبیل دچار مسمومیت شده‌اند و به مراکز درمانی منتقل شده‌اند، این اتفاق در دبیرستان‌های دخترانه عفاف، بهاران،

معراج، سما، شاهد شهر اردبیل رخ داده است» به گفته علی محمدیان اردی رئیس دانشگاه علوم پزشکی اردبیل در گفتگو با ایرنا: «مجموعاً در اردبیل دانش‌آموزان هفت مدرسه دخترانه درگیر این موضوع شده‌اند.» او گفت: «علائم مسمومیت این‌ها، تهوع، استفراغ، سر درد، سرگیجه و علائم تنفسی است.» او گفت: «تا ساعت ۱۲ ظهر امروز ۱۰۸ دانش‌آموز دختر به مراکز درمانی اردبیل منتقل شده‌اند که بیش از ۵۰ درصد آنان در بیمارستان امام خمینی اردبیل بستری شده‌اند.»

دوازدهم - در روز چهارشنبه دهم اسفندماه ۱۴۰۱ «در یکی از دبیرستان‌های دخترانه کرمانشاه ۲۵ تن از دانش‌آموزان دختر به دلیل استنشاق گاز نامعلومی دچار مسمومیت شدند که به مراکز درمانی انتقال پیدا کردند.» سیزدهم - طبق گزارش خبرگزاری تسنیم (۱۲/۱۰/۱۴۰۱) بالاخره پس از سه ماه سکوت ابراهیم رئیسی در دهم اسفندماه ۱۴۰۱ وزیر کشور «مأمور رسیدگی و ریشه‌یابی هر چه سریع‌تر موضوع مسمومیت تعدادی از دانش‌آموزان در برخی از مدارس کشور» کرد.

چهاردهم - در روز چهارشنبه مورخ ۱۰/۱۲/۱۴۰۱ با گذشت ۹۱ روز از آغاز مسمومیت زنجیره‌ای و سریال مدارس دخترانه ایران، «این ماجرا ابعاد تازه‌ای به خود گرفت زیرا تنها در این روز بیش از ۳۰ مدرسه در ۱۰ استان کشور به طور همزمان هدف قرار گرفتند» که خود این امر نشان دهنده آن بود که «آن‌ها حرکتی نظام‌مند و گسترده و با حرکت مهندسی و برنامه‌ریزی شده در سطح کشور انجام می‌دهند و از امکانات حکومتی هم برخوردارند و هیچ مانعی در سر راه خود نمی‌بینند؛ بنابراین، هرگز «نباید آنها را افرادی منفرد و جدای از هم و به صورت خودبخودی دانست». علی ایحال، به همین دلیل بود که در همان روز (دهم اسفند ماه ۱۴۰۱) یونس پناهی معاون وزیر بهداشت دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، برای اولین بار سخن از عمدی بودن کارزار زد و گفت «بیش از ۱۲۰۰ نفر در جریان این حملات مصدوم و بستری شده‌اند.»

البته تا «اواخر اسفندماه ۱۴۰۱ در باره ماده شیمیایی به کار گرفته شده در این کارزار کثیف و جنایتکارانه هیچ اعلام رسمی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و نهادهای مربوطه صورت نگرفت.

پانزدهم - از ۹ آذر ۱۴۰۱ که اولین اخبار در باره مسمومیت دختران دانش آموز در هنرستان نور در قم انتشار یافت «هرگز کسی نمی توانست پیش بینی کند که این هیولای داعشی و طالبانی در جامعه جنبشی ایران تا دهم اسفند ۱۴۰۱ می تواند ده استان کشور را به چالش بکشد»؛ و نمی توانست پیش بینی کند که بعداً حتی وزارت بهداشت دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و همچنین به صورت ضمنی خود خامنه ای در ۱۵ اسفند مجبور بشوند تا «عمدی بودن مسمومیت ها» را تأیید بکنند.

شانزدهم - طبق اعلام روزنامه شرق (در ۱۰/۱۲/۱۴۰۱) شاهدان عینی ماجرای مسمومیت دانش آموزان دختر دو مدرسه هاجر و سیزده آبان تهرانسر به خبرنگار روزنامه شرق گفته اند که «دو زن را با ویژگی خاص» دیده اند که از مدرسه خارج و سوار خودروئی شدند که جلو مدرسه منتظر آنها بود و تلاش مردم برای دستگیری آنها بی نتیجه بوده است و باز در همین رابطه بوده است که چند دانش آموز در همان روز گفته بودند که «شیئی مانند یک نارنجک به داخل مدرسه پرتاب شده و گازی از آن خارج شده و متعاقب آن مسمومیت دسته جمعی شروع شده است.»

باری، در جمع بست مطالب منتشر شده توسط نهادهای خبری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ما می توانیم بگوئیم که:

اولاً ماجرای مسمومیت دختران دانش آموز (از نهم آذر تا دهم اسفند ماه ۱۴۰۱) علاوه بر اینکه این کارزار کثیف و جنایتکارانه و ضد انسانی «جان فاطمه رضائی دختر دانش آموز ۱۱ ساله را در قم گرفته» تا تاریخ دهم اسفند ماه ۱۴۰۱ «دست کم ۱۲۰۰ نفر دانش آموز دختر را بستری کرده است» و «۵۸ مدرسه دخترانه در ۱۰ استان

کشور با این ماجرا درگیر شده اند» به طوری که «تنها در روز چهارشنبه دهم اسفندماه حداقل ۳۰ مدرسه در شهر تهران و چند شهر دیگر درگیر این کارزار کثیف جنایتکارانه شده اند». یادآوری می کنیم، از نهم آذرماه تا دهم اسفند ۱۴۰۱ پروژه مسمومیت زنجیره ای و سریال دختران دانش آموز در شهرهای قم، اصفهان، اردبیل، تهران، ساری، تربت جام، قزوین، زنجان، بروجرد، قوچان، شاهین شهر، کرج، همدان و غیره تکرار گردیده است.

ثانیاً کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول سه ماه تلاش می کردند تا در برابر موضوع یا سکوت کنند و یا کوچک جلوه بدهند و یا به عوامل خارجی نسبت بدهند، بالاخره تحت فشار جهانی از بالا و فشار خانواده ها از پائین، از دهم اسفندماه به بعد «به سازمان یافتگی و پروژه ای بودن مسمومیت دختران مدارس اعتراف کردند». که خود نشان دهنده آن است که این ماجرا عملیاتی سازمان یافته و برنامه ریزی شده از تروریسم متکی بر امکانات دولتی می باشد. بر این مطلب بیافزاییم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی پس از قبول این کارزار کثیف و جنایتکارانه و ضد انسانی، تلاش می کرد که «به جای افشاء ماجرا، این کارزار را به خارج نشین ها؛ و در ادامه دخالت آنها در ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نسبت بدهند». فراموش نکنیم، که قبلاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سریال اسید پاشی به صورت زنان اصفهان و تهران که از آبان ۱۳۹۳ شروع شد ه بود، هم «بدون پیدا کردن متهمان» به فراموشخانه این رژیم واگذار کرد. طبیعی است که موضوع اعلام «آتش به اختیار» خامنه ای باعث گردیده تا حرکت های از این دست صورت غیر رسمی پیدا کنند.

ثالثاً آنچه تا بیستم اسفند ماه ۱۴۰۱ از گفته های پراکنده کارگزاران حکومتی مشخص شده است اینکه «گاز عملیاتی به کار گرفته شده (در این کارزار کثیف و ضد انسانی و جنایتکارانه) طوری انتخاب شده است که

به صورت فوری نمی‌تواند هدف مورد تهاجم خود را از پای درآورد؛ بنابراین، هدف محوری آنها این است که بتوانند در چارچوب شعار: «النصر من العرب - بهترین دفاع حمله است» و استراتژی «آتش به اختیار» جنبش زنان ایران را «از نافرمانی مدنی» توسط به چالش کشیدن حجاب تحمیلی بترسانند.

رابعاً پروژه مسمومیت زنجیره‌ای و سریالی دختران دانش‌آموز که از نهم آذر ماه در هنرستان دخترانه نور شهر قم شروع شد، از دهم اسفندماه ۱۴۰۱ (پس از ۹۱ روز) با بدل شدن به یک بحران اجتماعی در سراسر کشور، باعث اعتلای حرکت‌های اعتراضی خانواده‌ها و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و غیره گردید. علی‌هذا در همین رابطه بود که شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران در روز شنبه مورخ ۱۴۰۱/۱۲/۱۶ در اعتراض به مسمومیت سریالی دختران دانش‌آموز تظاهراتی در سراسر کشور انجام داد؛ بنابراین، در تحلیل نهائی باید بگوئیم که «مبارزه دموکراتیک با این کارزار داعشی و طالبانی و بوکو حرامی بر عهده جنبش‌های دینامیک معلمان و دانش‌آموزی و زنان و دانشجویی و حمایت والدین می‌باشد»؛ یعنی تنها توسط بسیج «مدنی» است که می‌توان در برابر هجوم «ضد مدنی» ایستادگی کرد؛ یا به عبارت دیگر، «بسیج مدنی» را در برابر «هجوم ضد مدنی» قرار داد؛ و از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که این «اقدامات وحشیانه داعشی و طالبانی و بوکو حرامی قطعاً در جامعه ایران محکوم به شکست خواهد بود»؛ و قطعاً این «آتش به اختیاران متحجر خواهند فهمید که با چنین کارزار کثیف و جنایتکارانه و ضد انسانی نمی‌توانند به ایده آل موهوم خود، یعنی تعطیلی مدارس دخترانه در کشور ایران دست پیدا کنند»؛ زیرا جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در فرایند پسا ابر حرکت چهار ماهه اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «جنبشی‌ترین جامعه در جهان می‌باشد که با سمت‌گیری روشن آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه با

ویژگی فمینیستی دموکراتیک به دنبال سطوح بالائی از مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشند» که حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران تنها یکی از این‌ها می‌باشد.

خامساً در رابطه با تعداد دانش‌آموزان دختر مسموم شده هم هنوز آمار رسمی از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعلام نشده است. لذا همین امر باعث گردیده که آمارهای مختلفی توسط نهادها و کارگزاران رژیم مطرح بشود.

سادساً بدون تردید عاملان و مسببین این ماجرا به دنبال آن بوده‌اند و یا به دنبال آن هستند «تا پس از ابر حرکت چهار ماهه اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با مسمومیت دسته جمعی تعداد کثیری از دانش‌آموز دختر جوان و ایجاد رعب وحشت داعشی و طالبانی و بوکو حرامی در بین خانواده‌ها، بتوانند مدارس دخترانه کشور را به تعطیلی بکشانند»؛ به عبارت دیگر مخالفت ۴۴ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با «حقوق زن» در جامعه ایران، ریشه و علت اصلی چنین فجایعی در جامعه ایران می‌باشد. بی‌شک در تحلیل نهائی آنها به دنبال کشاندن زنان و دختران به کنج خانه هستند.

سابعاً باید باور کنیم که «ابر حرکت چهار ماهه اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با پیشگامی جنبش زنان ایران و گسترش امواج آن در ۱۶۰ شهر کوچک و بزرگ کشور و کنش‌گری صدها هزار ایرانی در آن، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در سرکوب همه جانبه جنبش زنان ایران مصمم‌تر ساخته است». مع‌هذا، از اینجا است که باید نتیجه‌گیری کنیم که «پروژه کثیف و ضد انسانی و جنایتکارانه مسمومیت دختران جوان مدارس کشور "شروع هجمه" رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد "ته پایان آن" که تنها با هشیاری جامعه بزرگ ایران، "ترفندهای آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم" در این رابطه می‌تواند نقش بر آب بشود.»*

پایان

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

نخست اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی آن» (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) در عرصه «استراتژی و راهبردی» گفتمانی «پیشگامی» بوده است، نه گفتمانی «پیشاهنگی» و نه گفتمانی «پیشروئی».

دوم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان در عرصه «رویکردی» گفتمانی «جنبشی و جنبش‌گرا» بوده است نه گفتمانی «حزبی».

سوم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از آغاز الی زماننا هذا) در عرصه «حرکت اجتماعی و تحول ساختاری فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران» گفتمانی «دینامیک‌گرا» (تکیه بر حرکت از پائین) بوده است، نه گفتمانی «استاتیک‌گرا» (تکیه بر حرکت نخبه‌گرایانه توسط چریک و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی از بالا).

به این ترتیب که پیوسته و علی‌الدوام جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود) «اصالت به حرکت‌های اجتماعی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) می‌داده، نه حرکت‌های استاتیک ایجاد شده از بالا چه به صورت جنبش استاتیکی آن (مثل جنبش چریکی) و چه به صورت حرکت حزب‌گرایانه (مانند حزب - دولت لنینیستی).

چهارم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در حیات درونی و برونی‌اش (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) گفتمانی دو مؤلفه‌ای «آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» بوده است، نه گفتمان تک مؤلفه‌ای «مبتنی بر رویکرد سوسیالیستی صرف» یا «رویکرد آزادی‌خواهانه صرف». لهذا به همین دلیل است که گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را می‌توان در کانتکست «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» یا «توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات» در

جامعه تعریف کرد. پنجم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی‌اش، تنها در بستر «استراتژی آگاهی‌بخش» و شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی، برابری» قابل تبیین و تدوین می‌باشد و در چارچوب همین شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی، برابری» بوده است که در تبیین تحولات ساختاری همه جانبه اجتماعی (انقلاب) معتقد به «تقدم تحول ساختاری فرهنگی» جهت بسترسازی «تحول ساختاری اجتماعی» بوده است؛ و البته در ادامه آن هم معتقد به «تقدم انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی (تحول ساختار سیاسی حاکم) بوده است.» ششم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام از آغاز تاکنون گفتمانی «دموکراسی‌خواه» بوده است. البته «دموکراسی به صورت مستقیم و شورائی و سه مؤلفه‌ای آن» (دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی) نه «دموکراسی به صورت تک مؤلفه‌ای لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مغرب زمین». علی

هذا در همين رابطه بوده است كه جنبش پيشگامان مستضعفين ايران پيوسته و على الدوام «سوسياليسم را در چارچوب دموكراسى» تعيين كرده (برعكس رويكرد ماركسى يا ماركسيستى در رنگهاى مختلف آن كه) «دموكراسى را در چارچوب سوسياليسم تعريف كرده اند» (و به همين دليل در ۱۵۰ سال گذشته شكست خورده اند).

هفتم اينكه گفتمان جنبش پيشگامان مستضعفين ايران در ۴۷ سال گذشته گفتمانى «جامعه محور» بوده است نه گفتمانى «طبقه محور» و نه گفتمانى «حرب محور» و «نخبه محور». در همين رابطه بوده است كه جنبش پيشگامان مستضعفين ايران «به دنبال انقلاب اجتماعى (تحول ساختار اجتماعى) جهت ماديت يافتن جامعه بزرگ و رنگين كمان ايران به عنوان تنها نيروى عامل و فاعل در كشور ايران مى باشد.»

هشتم اينكه در ۴۷ سال گذشته چه در حيات درونى و چه در حيات برونى (چه در فاز آرمان مستضعفين ايران و چه در فاز نشر مستضعفين ايران) پيوسته و على الدوام در عرصه نظر و عمل «مستضعفين بالنده» (نه «مستضعفين ميرنده») به عنوان تنها «موتور حركت جامعه» در هر زمانى تعريف كرده ايم، بيافزايم كه «مستضعفين بالنده» (در گفتمان جنبش پيشگامان مستضعفين ايران) «دلاله بر تمامى كنش گران جنبشى و خيزشى حركتهاى اجتماعى، سياسى، صنفى، مدنى، معيشتى و اعتراضى سياسى گروههاى مختلف جامعه بزرگ و رنگين كمان ايران مى كند» كه كنش گران پيشگامان مستضعفين ايران «رسالت راهبرى (نه رهبرى) و آگاهى بخشى و سازمان يابى و گفتمان سازى (نه آلترناتيو سازى) و تحليل و آناليز و آسيب شناسى و تئورى پردازى حركت خيزشى و جنبشى آنها را در هر شرايطى به عهده دارند.»

نهم اينكه جنبش پيشگامان مستضعفين ايران در

۴۷ سال گذشته «تجزه گرائى در بستر جنبش گرائى ديناميك» (نه جنبش گرائى استاتيك) به صورت «تجزه گرايانه افقى از پائين به بالا» تعريف كرده است، نه «تجزه گرائى عمودى از بالا به پائين»؛ زيرا در «تجزه گرايانه افقى» منهاي اينكه پروسه تكوين احزاب از پائين به بالا شكل مى گيرد (برعكس پروسه تكوين احزاب در «تجزه گرايانه عمودى» كه از بالا به پائين شكل مى گيرند) و منهاي اينكه «تجزه گرايانه افقى جوهر نخبه گرايانه ندارد» و به صورت «مستقيم» (خود كنش گران جنبشهاى ديناميك سراسرى گروههاى مختلف جامعه بزرگ و رنگين كمان ايران) «احزاب و نمايندگان سياسى خود را انتخاب مى كنند» از همه مهمتر اينكه، در تجزه گرايانه افقى «احزاب افقى منتخب شوراهاى فراگير و سراسرى ديناميك» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعى درون زاي تكوين يافته از پائين) «نمادى نوين از همان جنبشهاى ديناميك جامعه مى باشند» كه در عرصه «نظام سياسى در بالاي قدرت» به صورت «احزاب افقى» ماديت پيدا مى كنند. به بيان ديگر «اصلاً بين جنبشهاى ديناميك پائينى با احزاب افقى بالائى ديوار چين وجود ندارد.»

دهم اينكه در گفتمان جنبش پيشگامان مستضعفين ايران (در ۴۷ سال گذشته) جامعه مدنى سراسرى و نهادينه شده در جامعه بزرگ و رنگين كمان ايران، تنها در زمانى ماديت پيدا مى كند كه «جنبشهاى ديناميك» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعى درون زاي تكوين يافته از پائين و مستقل از حاكميت و جريانهاى جامعه سياسى داخل و خارج از كشور، از راست راست تا چپ چپ) بتوانند در «پيوند افقى تنگاتنگى با يكديگر قرار بگيرند»؛ و قطعاً تا زمانى كه اين جنبشهاى ديناميك مطالباتى صنفى و مدنى و سياسى گروههاى مختلف جامعه بزرگ و رنگين كمان ايران در «پيوند افقى» با هم قرار نگيرند، «امكان

«خشونت پرهیز»، «جنبشی»، «جامعه‌محور» دینامیک می‌باشد. لہذا، به همین دلیل (در طول ۴۷ سال گذشته، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «بین مبارزه مسالمت‌آمیز» و «مبارزه خشونت پرهیز» دیوار چین ایجاد کرده است. چرا که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته «مبارزه خشونت پرهیز دلالت بر مبارزه دموکراتیک جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین جامعه ایران می‌کند» که توسط «کاهش هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران» به دنبال «به میدان آوردن اکثریت عظیم مردم ایران» در مبارزه تحول‌خواهانه ساختاری همه جانبه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به صورت سلبی و ایجابی می‌باشد. یادآوری می‌کنیم، در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، لازمه مبارزه خشونت پرهیز، «حضور میدانی اکثریت عظیم مردم ایران» در مبارزه مطالباتی و سیاسی و اعتراضی می‌باشد. معنای دیگر این حرف آن است که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، پارادوکس «مبارزه خشونت پرهیز» عبارت است از اینکه، آنچنانکه «حضور میدانی اکثریت مردم در مبارزه» باعث کاهش هزینه مبارزه می‌شود، «خشونت پرهیزی» در مبارزه میدانی، شرایط برای «حضور اکثریت عظیم مردم» در مبارزه را فراهم می‌نماید. البته معمای اول مرغ یا تخم مرغ؟ در این پارادوکس، توسط «دیالکتیک تکامل همزمان مرغ و تخم مرغ» (گفتمان فلسفی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) حل می‌شود.*

ادامه دارد

تکوین جامعه مدنی در جامعه ایران وجود ندارد». معنای دیگر این حرف آن است که با «احزاب عمودی نخبه‌گرای استاتیک تکوین یافته از بالا در جامعه ایران، هرگز نمی‌توان به جامعه مدنی سراسری نهادینه شده دست پیدا کرد». شکست بیش از یک قرن جامعه سیاسی ایران، در ایجاد جامعه مدنی نهادینه شده و سراسری در کشور ایران، مولود و سنتز همین «رویکرد استاتیک‌گرائی» تکوین احزاب می‌باشد نه چیزی بیشتر از آن؛ بنابراین در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته «جامعه مدنی» (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تنها در بستر «جنبش‌های دینامیک» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون زای تکوین یافته از پائین) می‌توانند، مادیت پیدا کنند، نه توسط احزاب استاتیک و عمودی بالائی‌ها.

بر این مطلب بیافزائیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته منهای اینکه جامعه مدنی را با عنوان «جامعه مدنی جنبشی» (نه «جامعه مدنی احزابی») تعریف کرده است، مهم‌تر از آن اینکه (پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که) شرط لازم برای تحقق جامعه مدنی جنبشی نهادینه شده سراسری در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «اعتلای جنبش‌های دینامیک مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) دانسته‌ایم»؛ و تا زمانی که این جنبش‌های مطالبه‌محور و اعتراضی روند رو به اعتلای سراسری پیدا نکنند، «امکان تکوین جامعه مدنی جنبشی نهادینه شده سراسری در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد».

یازدهم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته یک گفتمان «دموکراتیک» و

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

ایران به لحاظ خاستگاه طبقاتی خودشان صورت یک دست ندارند و صورت لایه لایه‌ای و یا لایه‌بندی دارند، همین امر باعث گردیده است که «کنش‌گران جامعه زنان ایران بر پایه لایه مشخص خاستگاه طبقاتی که دارند، در عرصه جنبش‌های مدنی و جنبش‌های کارگری و خیزش‌های معیشتی از اقشار میانی تا کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان شهر، مشارکت می‌نمایند» بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم بگوئیم که «آنچنانکه کنش‌گران جامعه زنان ایران در جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و پرستاران نقش محوری دارند، همین کنش‌گران جامعه زنان ایران در جنبش اعتصابی کارگران نیشکر هفت تپه تا فولاد اهواز و تا هپکو و حتی کارگران معادن زغال سنگ کرمان هم نقش دارند و در خیزش آبان‌ماه ۹۸ هم همین کنش‌گران جامعه زنان ایران آنچنان نقش محوری داشتند که حتی در مقایسه بین خیزش آبان‌ماه ۹۸ با خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌توانیم (به

خامسا در عرصه سازمان‌یابی جنبش رهائی‌بخش زنان ایران باید توجه داشته باشیم که «سواد و آگاهی نقش محوری در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زنان ایران دارد». لذا از آنجائیکه «لازمه سازمان‌یابی جنبش زنان ایران حضور زنان در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد و بدون حضور زنان در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی امکان سازمان‌یابی جامعه زنان ایران وجود ندارد، بدین خاطر باسواد و آگاهی‌گری است که می‌توانیم بسترها به صورت دو مؤلفه‌ای هم برای حضور زنان در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی فراهم کنیم و هم شرایط برای سازمان‌یابی زنان آماده نمائیم.»

سادساً از آنجائیکه در تحلیل نهائی «رهائی زنان ایران در گرو مبارزه برای عدالت جنسیتی می‌باشد و بدون مبارزه برای عدالت جنسیتی امکان رهائی زنان ایران وجود ندارد» از اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «فعالین لیبرال فمینیسم خارج‌نشین که تلاش می‌کنند تا از طریق تریبون‌های مختلفی که امپریالیسم خبری در اختیار آنها قرار داده است، با برجسته کردن پاره‌ای از آزادی‌های رومنائی، می‌خواهند بر جنبش رهائی‌بخش زنان ایران موج‌سواری بکنند و به جای اینکه رهائی زن ایرانی را در بستر مبارزه عدالت جنسیتی دنبال بکنند، رهائی زنان را در گرو کسب پاره‌ای از خواست‌های رومنائی محدود می‌کنند». یادمان باشد که «جنبش فمینیستی (در سه شکل لیبرال فمینیستی و سکولار فمینیستی و فمینیست‌های اسلامی آن) جنبشی است که فقط زنان می‌توانند به آن بپیوندند.»

سابعاً از آنجائیکه «در جنبش‌های مدنی، همیشه طبقه متوسط شهری جایگاه دارند و در خیزش‌های معیشتی حاشیه تولید نقش محوری دارند و در جنبش‌های کارگری همیشه کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت نقش محوری دارند» در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که از آنجائیکه (آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کرده‌ایم) جامعه زنان

علت جایگاه محوری کنش‌گران جامعه زنان ایران در خیزش آبان‌ماه ۹۸) خیزش ۹۸ را حتی یک خیزش زنانه معیشتی تعریف نکنیم.»

البته، «همین جایگاه ساختاری کنش‌گران جامعه زنان ایران در رابطه با جنبش‌های مدنی و کارگری و خیزش‌های معیشتی باعث گردیده که جایگاه جنبش زنان ایران در موضع آوانگاردی و یا پیشاهنگی نسبت به تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل (از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) تعریف بشود» بنابراین، این یک جفای بزرگ است که برخی از لیبرال فمینیسم‌های خارج‌نشین تلاش می‌کنند تا توسط شعارهای سکتاریستی و مکانیکی مانند کشف حجاب جامعه زنان ایران (نه دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای زنان ایران که یک شعار دموکراتیک و عدالت‌خواهانه‌ای می‌باشد که تنها توسط عدالت جنسیتی حاصل می‌شود) رویکرد واگرائی چه به صورت عمودی در درون جامعه زنان ایران و چه به صورت افقی (با عمده کردن استقلال جنبش زنان از دیگر جنبش‌های اجتماعی و به صورت جداسازی مکانیکی جنسیتی نر و ماده)، با جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی ایجاد نمایند.

۲۵- در خصوص «اعلامیه جهانی حقوق بشر» اگر چه در ماده دوم آن (با عبارت: «هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی و هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.») و یا در ماده شانزدهم آن (با عبارت «هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا

مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی هستند؛ و ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود و خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود.») و یا در بند ۲ ماده بیست و پنجم آن (با عبارت: «مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره‌مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.») نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر، «به دنبال دستیابی به یک عدالت جنسیتی در عرصه جهانی بوده‌اند» ولی در این خصوص باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً «جوهر اصلی اعلامیه جهانی حقوق بشر، باز یک جوهر مردانه می‌باشد نه زنانه» چراکه در ماده اول این اعلامیه می‌گویند «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان هستند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند»؛ یعنی با عبارت «روح برادری» که یک عبارت مرکب مردانه (در برابر عبارت مرکب زنانه، روح خواهری) می‌باشد «جوهر عدالت حقوق طبیعی انسانی را تعریف می‌نماید.»

ثانیاً از آنجائیکه «کارگزار مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر دولت‌ها هستند نه ملت‌ها» بدون تردید همین جایگاه دولت‌ها به عنوان کارگزار مواد و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر باعث گردیده است که در طول بیش از یک قرن که از تصویب این اعلامیه جهانی حقوق بشر (توسط سازمان ملل متحد) می‌گذرد، مواد مختلف این اعلامیه در کشورهای مختلف توسط دولت‌های مختلف به اشکال متفاوتی به اجرا گذاشته شده است، آنچنانکه گاهی صد در صد با هم متفاوت

می‌باشند و البته هیچکدام هم در تحلیل نهائی نمی‌تواند آن عدالت حقوق طبیعی انسان در جهان را مادیت ببخشد. یادآوری می‌کنیم که تا زمانی که فرماسیون دولت - ملت وجود دارد دستیابی به دموکراسی فارغ از مرزها (آنچنانکه معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی به دنبال آن بودند و اعلامیه جهانی حقوق بشر تنها در عرصه دموکراسی فارغ از مرزها نه دموکراسی دولت - ملت‌ها می‌تواند مادیت اجتماعی و انسانی پیدا کند) امری محال و غیر ممکن می‌باشد، معنای دیگر این حرف آن است که «در چارچوب پارادایم ملت - دولت (به عنوان کارگزار اعلامیه جهانی حقوق بشر) در کشورهای مختلف منافع دولت‌ها در تعریف جوهر مواد این اعلامیه جهانی دخالت دارد» و البته دلیل اصلی این امر همان است که «تنها در صورتی که مرزهای سرزمینی (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید) وجود نداشته باشد و دولت - ملت‌ها (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید) از بین بروند، حقوق بشر به معنای واقعی کلمه می‌تواند در جهان معنا پیدا کند.»

نباید فراموش کنیم که حتی دولت‌های مدعی دموکراسی لیبرالیستی (در کشورهای متروپل سرمایه‌داری) هم آگاهانه و علناً بخش‌های مهمی از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را در پای منافع سرمایه و کشور و مملکت و حکومت خود ذبح می‌کنند. بدین ترتیب است که پیوسته باید تکرار و تاکید کنیم (و از این تکرار و تاکید خود خسته نشویم) که «از آنجائیکه اعلامیه جهانی حقوق بشر در چارچوب دولت‌ها (به عنوان کارگزار اعلامیه جهانی حقوق بشر) نوشته شده است، نه در چارچوب کارگزاری ملت‌ها، تعریف منافع ملی توسط دولت‌ها امر مهمی می‌باشد، چراکه هر رژیم منافع ملی خودش را طوری تعریف می‌نماید که در خدمت تثبیت دولت خود باشد، نه در خدمت تثبیت مواد اعلامیه جهانی بشر برای همه افراد بشر

در جهان»، بنابراین از این بابت «اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت نانوشته به دولت‌ها حق می‌دهد که تفسیر به رأی خود از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را مبنای اجرای این اعلامیه بکنند.»

پر پیداست که قدرت‌های مسلط یا امپریالیسم جهانی و سرمایه‌داری کشورهای متروپل منافع ملی را به نفع خودشان تعریف می‌کنند و البته هر دولتی حق انحصاری برای ابزار زور دارد که در این رابطه به کار می‌گیرند.

ثالثاً یکی از تضادها و پارادوکس‌های موجود در اعلامیه جهانی حقوق بشر، تضاد بین منافع جغرافیائی با منافع جهانی می‌باشد. مع الوصف، از این بابت باید داوری کنیم که «اعلامیه جهانی حقوق بشر بر اساس یک سلسله فرضیات انتزاعی (مثل اینکه در جهان مرز جغرافیائی وجود ندارد) بنا شده است.»

رابعاً اعلامیه جهانی حقوق بشر «یک سلسله حقوق طبیعی در کنار یک سلسله حقوق قانونی قرار داده است» که در چارچوب حقوق طبیعی آن، حقوق قانونی را تعریف می‌نماید. بدین ترتیب از اینجا است که در این اعلامیه «حقوق انسان تنها به خاطر انسان بودن، آن هم از زمانی که این انسان متولد می‌شود بر پایه حقوق طبیعی تعریف می‌گردد» بنابراین، برای مثال سیاست مهاجرتی که امروزه تمامی کشورهای متروپل سرمایه‌داری در راستای حفظ منافع ملی خود دنبال می‌کنند، یک رویکرد صد درصد ضد همین اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد.*

ادامه دارد

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

دو مؤلفه را در پای مؤلفه دیگر ذبح نکرده است». ولی بدون تردید «بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص، از آنجائیکه بر حسب اینکه جنبش دانشجویی در تعریف جوهر حرکت خودش (در چارچوب زمان و مکان شرایط اجتماعی جامعه بزرگ ایران) مجبور به آرایش (اهم و مهم کردن) یکی از دو مؤلفه (آزادی خواهانه و برابری طلبانه) بوده است، در نتیجه همین ضرورت آرایش جوهر مبارزه برای جنبش دانشجویی در فرایندهای مختلف حرکتش باعث گردیده تا در آن شرایط به خصوص بر گفتمان مربوط به آن مؤلفه (آزادی خواهانه و یا برابری طلبانه) تکیه محوری بکند». علی ایحال، با یک نگاه کلی به ۸۰ سال گذشته تاریخ جنبش دانشجویی ایران، گفتمان‌های مسلط بر این جنبش عبارت بوده‌اند از:

۱ - گفتمان تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی - استالینیستی

همچنین در شعار دوم، یعنی شعار: «فرزند کارگرانیم، کنارشان می‌مانیم» که باز از طرف جنبش دانشجویان تهران به نمایندگی از جامعه دانشجویان ایران، در حمایت از جنبش اعتصابی کارگران هفت تپه و کارگران فولاد اهواز و کارگران هپکو و غیره مطرح شده است، علاوه بر اینکه نمایش دهنده این حمایت جنبش دانشجویی از جنبش کارگران ایران می‌باشد، خود نشان‌دهنده جایگاه آوانگاردی یا پیشاهنگی جنبش دانشجویی ایران در عرصه دیگر جنبش‌های اجتماعی امروز جامعه ایران نیز می‌باشد و باز در شعار سوم یعنی شعار: «کارگر و معلم و دانشجو اتحاد اتحاد» که جنبش دانشجویان تهران در حمایت از جنبش همزمان معلمان و کارگران ایران به نمایندگی از جامعه دانشجویان ایران مطرح کردند، علاوه بر اینکه نمایش دهنده حمایت جنبش دانشجویی از جنبش‌های فوق می‌باشد، خود نشان دهنده جایگاه اتحاد و همبستگی افقی و عمودی در دیسکورس جنبش دانشجویی ایران به عنوان نیروی آوانگارد جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشد. ماحصل اینکه می‌توان شعار سه گانه فوق جنبش دانشجویی ایران را در این شعار خلاصه کرد که:

این رزم مشترک جدا جدا درمان نمی‌شود

ز - از آنجائیکه در طول ۸۰ سال حیات سیاسی اجتماعی جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) به خصوص در فرایند پسا قیام سه روزه (از شنبه ۱۴ تا دو شنبه ۱۶) آذرماه ۳۲ و بالاخص در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش «با جوهر دو مؤلفه‌ای آزادی خواهانه و برابری طلبانه حرکت کرده است» و برعکس جریان‌های جامعه سیاسی ایران «هرگز در عرصه مبارزه مشخص خود، یکی از این دو مؤلفه را مطلق نکرده و یا به عبارت بهتر یکی از این

حزب توده در دهه ۲۰.

۲ - گفتمان ملی‌گرایانه ضد استعماری و ضد استبدادی جبهه ملی و دکتر محمد مصدق.

۳ - گفتمان چریک‌گرایانه مدرن (مارکسیستی و مذهبی) دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰.

۴ - گفتمان آگاهی‌بخش جنبش روشنگری ارشاد شریعتی.

۵ - گفتمان دگماتیستی ولایت فقیه خمینی در سال ۵۷.

۶ - گفتمان اصلاح‌طلبانه حکومتی به مدت دو دهه از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶.

باری، با عنایت به اینکه جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی خودش در تعریف جوهر دو مؤلفه‌ای (آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) حرکتش و همچنین در آرایش دو مؤلفه جوهر حرکتش (آزادی‌خواهانه یا برابری‌طلبانه) «توان گفتمان‌سازی نظری نداشته است و از این بابت در چارچوب رویکرد انطباقی خود مجبور به تاسی از گفتمان‌های برون از جنبش دانشجویی بوده است، لهذا همین رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی در طول ۸۰ سال گذشته حیات اجتماعی - سیاسی‌اش باعث شده تا منهای تکیه بر گفتمان‌های برون از این جنبش، به ورطه جایگزین کردن آلترناتیوسازی انطباقی نیابتی هم بیفتد»؛ و باز در بستر همین «آلترناتیوسازی نیابتی انطباقی» بوده است که باعث گردیده که جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته) به عرصه نزاع بالائی‌های قدرت (در چارچوب باز توزیع قدرت بین جناح‌های درونی حکومت و یا در عرصه مشارکت احزاب سیاسی در قدرت چه در رژیم شاه و چه در رژیم شیخ) سقوط بکند». اگر در این رابطه بخواهیم به صورت مصداقی صحبت بکنیم باید از جنگ حزب توده و جبهه ملی و مصدق در عرصه مشارکت

در قدرت در دهه ۲۰ شروع بکنیم که بدون تردید مشارکت جنبش دانشجویی ایران چه در حمایت از رویکرد حزب - دولت لنینیستی - استالینیستی حزب توده انجام گرفته باشد و چه در حمایت جبهه ملی و دکتر محمد مصدق صورت گرفته باشد، «در هر دو حالت جنبش دانشجویی ایران با همان رویکرد آلترناتیوسازانه نیابتی خود و به صورت عملی (نه نظری) و میدانی در آن جبهه و تضاد شرکت کرده است.»

همچنین حضور جنبش دانشجویی ایران در عرصه مبارزه چریکی با رژیم کودتائی پهلوی، بدون تردید در چارچوب همان رویکرد آلترناتیوسازانه نیابتی این جنبش به نفع جنبش چریکی بوده است. یادمان باشد که در تحلیل نهائی «رویکرد چریک‌گرایی همان رویکرد کسب قدرت سیاسی از بالا توسط جنبش چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی (آنچنانکه در روسیه ۱۹۱۷ و در کوبا و در چین و غیره اتفاق افتاد) می‌باشد». باز در همین رابطه بود که حضور جنبش دانشجویی در سال ۵۷ در عرصه نبرد بین خمینی و حواریونش با رژیم کودتائی پهلوی (در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش) باز بر پایه همان رویکرد آلترناتیوسازانه نیابتی جنبش دانشجویی بوده است، چراکه حمایت جنبش دانشجویی از خمینی در سال ۵۷ (در بستر جنبش ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران) در تحلیل نهائی به معنای «آلترناتیو کردن خمینی در برابر شاه و در راستای سرنگون کردن رژیم کودتائی پهلوی و انتقال قدرت به رژیم مطلقه ولایت فقیه خمینی بوده است»؛ و البته در ادامه همین رویکرد بوده است که حضور جنبش دانشجویی از ۳۰ خرداد سال ۶۰ (در عرصه میدانی جنبش‌های چریکی و ارتش خلقی که در رأس آنها در طول چهار دهه گذشته سازمان مجاهدین خلق قرار داشته است)

و همچنین در حمایت از رویکرد استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی (احزاب و جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین، معتقد به سرنگونی و کسب قدرت سیاسی از بالا و یا رژیم چپ توسط قدرت خارجی، از راست راست تا چپ چپ) باز بر پایه همان رویکرد آلترناتیوسازانه نیابتی جنبش دانشجویی ایران شکل گرفته است. چراکه حمایت جنبش دانشجویی ایران از این جریان‌ها در طول چهار دهه گذشته در تحلیل نهائی در راستای سرنگون کردن رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم و انتقال قدرت از بالا به این جریان‌های راست و چپ خارج‌نشین بوده است، نه انتقال قدرت به تنها آلترناتیو واقعی رژیم یعنی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که در طول ۴۲ سال گذشته مانند ققنوس از خاکستر جنبش ضد استبدادی شکست خورده سال ۵۷ مردم ایران در حال بازتولید و بازسازی می‌باشند.

همچنین باز در همین رابطه بوده است که از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ که جنبش دانشجویی در چارچوب رویکرد اصلاح‌طلبان حکومتی (در دو شاخه سید محمد خاتمی و میر حسین موسوی) برای دو دهه حرکت کرده است، باز بر پایه همان رویکرد آلترناتیوسازانه نیابتی جنبش دانشجویی ایران بوده است؛ زیرا حمایت جنبش دانشجویی در طول دو دهه در این چارچوب در راستای تحمیل فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح‌های درون حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان بوده است.

باری، بدین ترتیب است که در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی جنبش دانشجویی ایران

«ابربحران گفتمان‌سازی و ابربحران آلترناتیوسازی در جنبش دانشجویی باعث گردیده است که این جنبش در آرایش دو مؤلفه جوهر مبارزه (آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) خودش دچار سنتز جدید بحران فراگیری بشود» (که حاصل آن سترون و عقیم کردن حرکت این جنبش بوده است) بطوریکه در این رابطه شاهدیم که بحران آرایش دو مؤلفه (آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) در این جنبش در دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) چه در بخش ملیون جنبش دانشجویی و چه در بخش مارکسیستی پیرو (رویکرد حزب - دولت لنینیستی - استالینیستی) حزب توده، باعث گردید که مسئولیت مشخص تاریخی و اجتماعی جنبش دانشجویی ایران (به عنوان نیروی آوانگارد جامعه بزرگ ایران) که همان رویکرد دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی، دموکراسی‌خواهانه می‌باشد، فراموش گردد.

همچنین برعکس همین امر باعث گردیده که جنبش دانشجویی ایران حرکت و تلاش و مسئولیت خودشان را تنها در چارچوب آلترناتیوسازی نیابتی برای جریان‌های بالائی از حزب توده تا جبهه ملی و غیره تعرف بکنند؛ بنابراین «همین حرکت انحرافی جنبش دانشجویی در دهه ۲۰ باعث گردید که در روز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ کوچک‌ترین حرکتی از جنبش دانشجویی (چه از طرف جناح ملیون و چه از طرف جناح طرفدار حزب توده این جنبش) دیده نشود و به عبارت بهتر بزرگترین غایب روز ۲۸ مرداد ۳۲ کنش‌گران جنبش دانشجویی ایران بودند که (در خانه‌های خود نشسته بودند و) مترصد رسیدن دستور حضور در صحنه از احزاب بالائی (اعم از حزب توده و یا احزاب ملیون) بودند که البته آن احزاب هم به نوبه خود مترصد رسیدن فرمان از بالای خود بودند.»*

ادامه دارد

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

۶

دارد.

برای مثال اگر یک جریان چریکی بخواهد در کنار عمل چریکی خودش به آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و مبارزه در راه طبقه کار هم بپردازد، انجام این هدف و مقصود برای آنها تنها از طریق انجام عمل چریکی مثل اشغال نظامی و چریکی کارگاه یا کارخانه و یا ترور صاحب کارخانه و پخش اطلاعات و غیره ممکن می‌باشد. لازم به ذکر است که اختلاف بین رویکرد بیژن جزنی و مسعود احمدزاده دو نظریه پرداز دو گروه اولیه‌ای که در اواخر فروردین ۵۰ با هم متحد شدند و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را بنا گذاشتند، در همین موضوع بود. چرا که از نظر بیژن جزنی (در کتاب «نبرد با دیکتاتوری فردی شاه») «مبارزه مسلحانه و چریکی تنها به عنوان تبلیغاتی و آگاهی‌بخشی آن به عنوان یک تاکتیک باید توجه بشود». در صورتی که در رویکرد مسعود احمدزاده (در کتاب «مبارزه

لذا در همین رابطه است که در اینگونه تشکیلات عمل‌گرای چریکی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه لنینیستی این رویکرد آنها باعث این نتایج می‌شود:

۱ - تنها شابلون داوری در رابطه با استراتژی‌شان همان «تئوری عمل» می‌باشد.

۲ - «عمل برای آنها تنها ملاک حقیقت می‌شود، نه ایده و برنامه.»

۳ - «نتایج کوتاه‌مدت عمل برای آنها حتی بیش از خود استراتژی دارای ارزش می‌شود.»

۴ - وقتی که آنها طرح و ایده مطرح می‌کنند، اکثر قریب به اتفاق آنها صورت تاکتیکی و کوتاه‌مدت پیدا می‌کنند، لذا آنها مجبوراً که در حداقل زمان ممکن آن را عملیاتی کنند یا به مرحله عمل درآورند.

۵ - اجرای آن ایده‌ها برای آنها بیش از خود آن ایده‌ها ارزش پیدا می‌کند هر چند که آن ایده‌های تاکتیکی حتی غلط باشند.

۶ - در آن استراتژی، وقتی طرحی می‌دهند، باید تحقق و اجرائی شدن آن را امری حتمی بدانند و گرنه بدون آن اصلاً حاضر نمی‌شوند به آن طرح و ایده هر چقدر هم که حداقلی و کوتاه‌مدت و تاکتیکی می‌باشد، فکر بکنند.

۷ - به لحاظ ارزشی «در هر ایده‌ای برای آنها، حداکثر ده درصد خود آن ایده ارزش دارد، نود درصد آن، ارزش آن ایده مربوط به اجرا و عملیاتی کردن آن ایده می‌شود.»

۸ - در آن استراتژی «عاملین هر طرح از آغاز بر این باور هستند که خود آنها بهترین عاملی هستند که می‌توانند آن را عملی کنند و به اجرا بگذارند.»

۹ - در آن استراتژی «حتی اگر عاملین آن طرح و ایده، در راستای تبلیغاتی و آگاهی‌گری آن طرح و ایده حرکت کنند، بر این باور هستند که این خود عمل آنها است که فونکسیون آگاهی‌گری و تبلیغاتی

مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» «خود عمل چریکی محور اصلی قرار می‌گیرد»؛ یعنی مسعود احمدزاده بر این باور بود که «خود مبارزه مسلحانه توسط پیشاهنگ به عنوان موتور کوچک می‌تواند موتور بزرگ یعنی توده‌های مردم یا طبقه کارگر و یا خلق را به حرکت درآورد و خود عمل چریکی پیشاهنگ است که می‌تواند دو مطلق در جامعه ایران را بشکند، یکی مطلق قدرتمند بودن حاکمیت یا رژیم پهلوی، دوم مطلق ناتوانی در توده‌های برای مبارزه پیروزمندانه با رژیم پهلوی». لذا در همین رابطه بود که «مسعود احمدزاده اصلاً خود چریک را یک حزب می‌دانست».

۱۰ - در تحلیل نهائی در رویکرد چریک‌گرائی «این تنها سازمان و گروه و حزب عمل‌کننده چریکی و غیره است که باید اهداف مرحله‌ای جنبش را به نتیجه برسانند، نه جنبش‌های دینامیک و خودجوش گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران». به بیان دیگر «در رویکرد چریک‌گرائی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی تنها نیروی عامل خود چریک‌ها و ارتش خلقی و حزب نخبگان هستند، نه جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین و مردم و جامعه». در نتیجه در همین رابطه است که علاوه بر اینکه هر کدام از این جریان‌های چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی، خودشان را جایگزین طبقه کارگر و موتور بزرگ و خلق و مردم می‌دانند و چشم دیدن حتی رقیب سیاسی همفکر خود را هم در این رابطه ندارند؛ یعنی تنها خود را جریان و سازمان و حزب عمل‌کننده واقعی می‌دانند. البته همه این‌ها «ریشه در همان رویکرد و استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم و خلق و طبقه کارگر آنها دارد» یعنی چون خود را تنها نیروی عامل و کننده ایده می‌دانند، طبیعی است که دیگران را نافی کننده آن

می‌دانند.

۱۱ - در اینگونه استراتژی‌ها چه در شکل چریکی و چه در شکل ارتش خلقی و چه در شکل تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی «در عرصه عمل و حرکت، رابطه استراتژی و ایده با واقعیت اجتماعی صورت انطباقی دارد» یعنی به هر حال «چریک و ارتش خلقی و حزب طراز نوین به دنبال آن هستند که ایده خود را چه به صورت تاکتیکی و چه به صورت استراتژیکی بر محیط و جامعه تحمیل کنند» یا به بیان دیگر «طرح و ایده و عمل خودشان را بر جامعه و مردم و محیط تزریق نمایند». مع هذا، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که در تحلیل نهائی آنچنانکه «چریک و ارتش خلقی و حزب - دولت می‌جنگند که دژ قدرت حاکم را برای کسب قدرت سیاسی اشغال نمایند، به موازات آن می‌کوشند تا دژ توده‌ها یا خلق و طبقه کارگر و غیره را هم تسخیر نمایند».

برای مثال در عملیات سیاهکل (که در بهمن ماه ۱۳۴۹ توسط جریان بیژن جزنی تحت رهبری اکبر صفائی فراهانی صورت گرفت و خود این عملیات به عنوان استارت جنبش چریکی در کشور ایران تعریف شد) منهای اینکه این عملیات در راستای همان استراتژی حرکت موتور بزرگ توسط موتور کوچک بود و منهای اینکه این کنش‌گران عملیات سیاهکل می‌خواستند «در کادر رویکرد انطباقی خود دژ قدرت حاکمیت و دژ مردم را از طرق محاصره شهرها توسط روستاها و جنگل با عضله چریک محاصره کنند و آن را تسخیر نمایند». از همه مهمتر اینکه «در عملیات سیاهکل کنش‌گران خود عمل مبارزه مسلحانه به عنوان پراکسیس آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و کسب ابزار و تجربه تعریف می‌کردند». در نتیجه «همین رویکرد باعث گردید که اجرای عملیات سیاهکل سازمان چریک‌های فدائی خلق را به کلی متلاشی

کند». لذا نه تنها طرح سیاهکل آنچنانکه طراحان آن قبل از عملیات سیاهکل طراحی کرده بودند به نتیجه نرسید، بلکه اقدام روی آن بطور غیر مستقیم سبب شده که واحدهای شهری هنگام واکنش همه جانبه ماشین سرکوب رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نتوانند از حمایت کافی برخوردار بشوند، بنابراین، همین امر باعث گردید که وسعت آسیب‌ها برای کنش‌گران به نهایت شدت خود برسد و البته اوج فاجعه در این رابطه در آنجا بود که حتی «خود روستائی‌ها که در طرح کنش‌گران قبل از عملیات سیاهکل به عنوان حامیان خود تعریف شده بودند، در سرکوب و دستگیری آنها با دستگاه سرکوب رژیم کودتائی پهلوی همراهی می‌کردند و کوچکترین حمایتی از جانب آنها توسط کنش‌گران عملیات سیاهکل دیده نشد.»

۱۲ - در اینگونه استراتژی‌ها چه در شکل چریک‌گرائی و چه ارتش خلقی و چه تحزب‌گرایانه لنینیستی «افراد می‌بایست تنها با شرکت در عملیات رشد و پرورش پیدا کنند، نه با چیزی دیگر لذا کنش‌گران اصلی و مرکزی اینگونه استراتژی‌ها تا قبل از مشارکت فرد جذب شده در عمل هیچگونه ارزشی برای او قائل نیستند». مع الوصف، طبیعی است که آنها می‌توانند حتی «بدون طرح و برنامه و بدون بررسی و به صورت غریزی هم حرکت کنند.» پر واضح است که در این صورت دیگر کنش‌گران و نیروهای تشکیلاتی حتی نیاز و فرصت بررسی برای جمع‌بندی عملیات خود و استحاله عمل گذشته خود را به تجربه و تئوری ندارند؛ که حاصل نهائی آن این می‌شود که «نه تنها هیچ درسی از تجارب و عمل گذشته خود نمی‌گیرند» بلکه مهمتر از آن باعث می‌گردد تا «پیوسته آفت‌های گذشته باز در اینگونه حرکت‌ها بازتولید بشود» و باعث می‌گردد تا «کنش‌گران این استراتژی‌ها واقع‌بین نباشند

و پیوسته در دنیای آرمانی و خیالی خود زندگی بکنند» و باز باعث می‌شود که «حتی کنش‌گران اصلی این استراتژی‌ها بی‌نصیب از تجربه‌های گذشته خود بشوند» و باعث می‌شود که «حتی تعلیم و پرورش رشد برای اعضا و کادرها و نیروهای تشکیلاتی اینگونه حرکت‌ها به صورت یک برنامه مشخص قبل از شرکت افراد در عملیات اصلاً معنا پیدا نکنند» (چراکه از نگاه آنها تنها در عرصه مشارکت آنها در عملیات است که آنها می‌توانند عضویت یابند و تعلیم ببینند و رشد پیدا کنند) و باعث می‌شود که «برای آنها در تعریف پرورش رشد و تعلیم اعضا و کادر دیگر زمانی هم مطرح نشود.» (علی ایحال، بدین ترتیب بود که مسعود احمدزاده معتقد بود که «در شرایط انقلابی افراد می‌توانند حتی در دو هفته به اندازه چندین سال رشد پیدا کنند» در صورتی که خود محمد حنیف‌نژاد معتقد بود که «بیش از یکسال برای رشد اعضا در سازمان فرصت لازم است.») و باز این امر باعث می‌شود که «مرکزیت اینگونه حرکت‌ها برای اجرای کارهای بزرگ حتی فاقد بازوی اجرائی بشوند» و باعث می‌گردد که «آن‌ها آرزوهای و طرح‌های بزرگ را با دستان کوچک انجام بدهند که حاصل آن برای آنها جز شکست چیزی دیگر به همراه نخواهد داشت»؛ که برای فهم بیشتر این همه آفات بهتر است به صورت مصداقی حرکت سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ (که به صورت رسمی از فاز سیاسی وارد فاز نظامی شدند) الی الان یعنی مدت بیش از چهار دهه مورد کالبد شکافی و آسیب‌شناسی قرار بدهیم تا دریابیم که:*

ادامه دارد

ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

در سطح ملی و کشوری (چه در جنبش سبز که آخرین حرکت فراگیر طبقه متوسط شهری بوده و چه در خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ که از خیزش‌های فراگیر حاشیه‌نشینان شهری ایران در طول حیات تاریخی خود بوده است و چه در جنبش‌های مطالبه‌محور معلمان ایران که در سال ۱۴۰۰ یازده بار به صورت فراگیر و در سطح کشور به صورت سازمان یافته مادیت پیدا کرد و چه در جنبش‌های کارگری که در تیرماه ۱۴۰۰ به صورت جنبش اعتصابی بیش از ۳۰ هزار کارگر پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و پتروشیمی و گاز در سطح کشور به صورت سازمان یافته برای مدت بیش از سه ماه به اجرا درآمد و بزرگترین جنبش اعتصابی کارگری ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است)، نتوانند به صورت دینامیک رهبری حرکت‌های خود را به صورت فراگیر در دست گیرند.»

به طوری که در تمامی این جنبش‌ها و خیزش‌های گروه‌های

نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی فونکسیون خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ بر حاکمیت مطلقه فقهاتی، همین رویکرد یکدست کردن قدرت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای با حذف جناح اصلاح‌طلبان حکومتی و اصول‌گرایان معتدل حکومتی جهت بالا بردن قدرت سرکوب رژیم در شرایط باز تولید اعتلای اینگونه خیزش‌های ملی معیشتی می‌باشد؛ که دولت پادگانی رئیسی سنتز نهائی این رویکرد پادگانی کردن تمامی نهادهای حکومتی در راستای یک دست کردن حاکمیت توسط حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد.

ثانیاً دومین تأثیر منفی فقر در جامعه ایران (در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بحران ساختار طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد که این بحران ساختار طبقاتی، منهای اینکه باعث فروپاشی طبقه متوسط یا اقشار میانی جامعه ایران و بستر ساز ریزش آنها به سمت حاشیه‌نشینان شهری ایران شده است، از همه مهمتر اینکه این بحران ساختار طبقاتی در جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، باعث گردیده است که به خصوص در مقطع کنونی بین بخش‌ها و لایه‌های مختلف طبقاتی جامعه ایران، ایجاد بحران هژمونیک در تکوین رهبری جنبش‌های مطالبه‌محور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و حتی زیست محیطی جامعه ایران در شرایط اعتلای آنها بشود. به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، «هیچکدام از لایه‌های هرم طبقاتی جامعه ایران توان کسب رهبری حرکت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران ندارند»؛ یعنی دیگر «نه طبقه متوسط شهری می‌تواند مانند زمان شاه رهبری حرکت‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی مردم ایران را در دست بگیرد و نه اردوگاه کار و زحمت و طبقه کارگر از آنچنان پتانسیلی برخوردار است که بتوانند رهبری و هژمونی مبارزه طبقاتی و سیاسی و اجتماعی مردم ایران در دست بگیرد و نه سونامی حاشیه‌نشینان شهری می‌تواند رهبری حرکت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه ایران را در دست بگیرند.»

بنابراین همین امر باعث گردیده است که «جنبش‌ها و خیزش‌های حتی

مختلف اجتماعی و لایه‌های مختلف هرم طبقاتی ساختار جامعه ایران، مهم‌ترین عاملی که باعث ناکامی همه این خیزش‌ها و جنبش‌های حتی در سطح ملی تا این زمان شده است، «موضوع خلاء و خندق بین گروه‌های مختلف در این جنبش‌ها و خیزش‌ها بوده است». به طوری که تاکنون شاهد بوده‌ایم که به عنوان مثال «در جنبش سبز سال ۸۸ طبقه متوسط شهری به میدان آمد، اما اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان شهری غایب بودند»؛ و یا «در خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ حاشیه‌نشینان شهری به میدان آمدند، اما اردوگاه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری غایت بودند»؛ و «در جنبش فراگیر و گسترده معلمان در سال ۱۴۰۰ جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان با پشتیبانی خانواده دانش‌آموزان به میدان آمدند، اما از حضور میدانی اردوگاه کار و زحمت و حاشیه‌نشینان و طبقه متوسط شهری خبری نیست»؛ و «در جنبش عظیم اعتصابی بیش از ۳۰ هزار کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در تیرماه ۱۴۰۰ اردوگاه کار و زحمت به میدان آمدند، اما از حضور طبقه متوسط شهری و حاشیه‌نشینان شهری خبری نبود».

پر واضح است که این آفت که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی به صورت متغیر بر جامعه جنبشی و خیزشی کشور ایران حاکم بوده است، «همه و همه مولود و سنتز همین بحران هرم ساختار طبقاتی در جامعه ایران می‌باشد» که باعث گردیده است که هیچکدام از لایه‌های مختلف هرم ساختار طبقاتی جامعه ایران حاضر به پذیرش هژمونی لایه دیگر ساختاری نشوند و همچنین هیچکدام از این لایه‌های ساختار طبقاتی جامعه بزرگ ایران نتوانند به عنوان اکثریت عظیم در جامعه ظاهر بشوند تا شرایط برای تغییر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در راستای حاکمیت اکثریت عظیم بر اکثریت عظیم و در راستای منافع اکثریت عظیم و تغییر توازن قوا در جامعه ایران

شکل بگیرد.

ثالثاً سومین تأثیر منفی فقر در جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این بوده است که «سطح مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران، صورت حداقلی داشته است و باعث گردیده که در طول ۴۳ گذشته مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی در محدوده صنفی و معیشتی و کارگاهی محصور بماند». به طوری که در این رابطه شاهد بوده‌ایم که «نه تنها سیر صعودی این مطالبات صورت فراگیر و گسترده‌ای نداشته است، بلکه حتی بعضاً اگر به صورت استثنائی این مطالبات به صورت کارگاهی در بستر جنبش‌های مطالباتی رشد کرده است، این رشد مطالباتی در نهایت نه تنها در محدود همان گروه محصور مانده و نه تنها در محدوده همان گروه هم این اعتلا مطالباتی به صورت شعار باقی مانده است و هرگز نتوانسته مادیت پیدا کند بلکه مهمتر از همه اینکه هرگز و هرگز این رشد مطالبات حتی به صورت یک گفتمان هم در عرصه جنبش‌ها و خیزش‌ها مردم ایران مطرح نشده است.»

باری، این همه باعث شده است که مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران، در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «صورت حداقلی داشته باشد» که برای فهم این مهم کافی است که سطح مطالبات صنفی امروز کارگران ایران را با سطح مطالبات صنفی کارگران ایران در دهه ۷۰ و ۸۰ مقایسه نمائیم تا دریابیم که آنچنانکه در دهه ۷۰ و ۸۰ مطالبات کارگران ایران عبارت بودند از: «افزایش حقوق و پرداخت حقوق معوقه و دستیابی به تسهیلات حداقلی زندگی اعم از درمان و مسکن و معیشت و تأمین امنیت شغلی بوده است در این زمان هم پس از سه دهه باز اگر بخواهیم سطح مطالبات کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران را فرموله نمائیم باز باید همین مطالبه افزایش حقوق و دستمزد و پرداخت حقوق معوقه و تأمین

امنیت شغلی و تسهیلات معیشتی و درمانی و مسکن و غیره مطرح نمائیم»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که همین «محدود ماندن سطح مطالبات باعث عدم اعتلای فرایندهای جنبشی و خیزشی کنش‌گران صنفی و مدنی و سیاسی جامعه ایران در طول ۴۳ سال گذشته شده است.»

یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم، چهار عامل اصلی اعتلای جنبشی و خیزشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران چه در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت ایران عبارتند از:

الف - آگاهی‌یابی.

ب - کسب هژمونی گفتمانی.

ج - سازمان‌یابی.

د - گسترش سطح مطالبات کنش‌گران، می‌باشد؛ به عبارت دیگر، «در بستر چهار عامل آگاهی‌یابی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران است که جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی می‌توانند هم به هم‌گرایی طولی و عمودی درونی و هم به هم‌گرایی افقی بین شاخه مختلف و هم به استحاله رو به جلو فرایندهای مختلف از صنفی - صنفی به صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی دست پیدا کنند». طبیعی است که وجود فقر روزافزون و گسترده در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است که مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران در محدوده صنفی و معیشتی و حداقلی باقی بماند و شرایط برای استحاله رو به جلو این مطالبات فراهم نشود. البته تأثیر منفی دیگری که این محدود ماندن مطالبات بوجود آورده است، با کارگاهی شدن حرکت کنش‌گران و پراکندگی و شکاف روزافزون بین حرکت کنش‌گران باعث عدم سازمان‌یابی و عدم دستیابی

کنش‌گران گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران به تشکیلات مستقل، غیر حکومتی شده است. چراکه محدودیت مطالبات در حد و سطح معیشتی باعث گردیده است که شرایط برای نفوذ تشکل‌های زرد حکومتی با حمایت‌های صدقه‌ای و برنامه‌ریزی شده دستگاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی فراهم بشود. آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که در جریان جنبش اعتصابی تیرماه ۱۴۰۰ بیش از ۳۰ هزار کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، «مهم‌ترین عاملی که باعث ناکامی کنش‌گران این جنبش عظیم طبقه کارگر ایران شد، نفوذ مهندسی شده همین تشکل‌های زرد حکومتی بود که بستر ساز ایجاد تشنت و تفرقه در میان کارگران رسمی و کارگران پیمانی و حتی ایجاد تشنت و تفرقه بین خود دسته‌های مختلف کارگران پیمانی و پروژه‌ای نیز شد.»

باری، در این رابطه است که می‌توانیم بر پایه یک جمع‌بندی کپسولی داوری کنیم که «فونکسیون فقر در جامعه ایران در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رابطه با تکوین و اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌ها، منفی بوده است» و بدون تردید در این رابطه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «فقر در جامعه ایران هر چند هم که گسترده باشد، باز نمی‌تواند عامل و زاینده انقلاب و حرکت‌های فراگیر و همه‌جانبه تغییرساز سیاسی بشود.»*

ادامه دارد